Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

درسهائی از تاریخ

سخنرانیهای آقای دکتر رضازاده شفق

در رادیو ایران

ناشر :

کتابفروشی زوار تهران شاه آباد

مهر ماه ۱۳۴۲

۱۳۴۱ - ۱۳۴۰ شمسی
چاپ «تابش» تهران

فهرست مندرجات

	ص
مقدمه	٤
مبارزه بابیسوادی	٥
تاریخ وتعصب	٢٠
نخستین مراحل عمر بشر	٣٩
نخستین تمدنهای بشر	٥٩
سخنی درباب بابل وآشور	٨٠
بنی اسرائیل	٩٨
سخنی درباب یونان	١١٥
یونان - ٢	١٣٤
یونان - ٣	١٥٣
دولت روم	١٧٣
دولت روم - ٢	١٩٤
دولت روم - ٣	٢١٥
نتیجه	٢٣٤

مقدمه

این دومین سلسلهٔ سخنرانیهای اینجانب دررادیوایرانست که بهمت مدیرمحترم کتابفروشی زوار انتشارمی یابد . اولین سلسلهٔ سخنرانیها راهم بتاریخ آبانماه ۱۳۴۰ تحت عنوان «چند بحث اجتماعی» همین ناشرمحترم طبع ونشر کرد . سلسلهٔ دوم که جلد اول آن اکنون یعنی مهرماه ۱۳۴۲ هجری تحت عنوان «درسهایی ازتاریخ» بمعرض استفادهٔ عامه گذاشته میشود در۱۵ آبان سال ۱۳۴۰ دربرنامهٔ رادیو ایران آغازودر۹ بهمن ماه‌همانسال پایان یافت ودراین فرصت وظیفهٔ خود میدانم باردیگر از تشویق اولیای محترم ادارهٔ انتشارات کل ورادیو وتوجه خاص صمیمانهٔ شنوندگان ارجمند سپاسگزاری نمایم . باانتشاراین جلد امیدوارم جلد دوم که بیشتر مربوط بتاریخ کشور وملت خودمانست بزودی چاپ شود . حاجتی بذکر نیست که مطالب این سخنرانیها از منابع متعدد در نتیجهٔ کار و کوشش مستمرجمع آوری وتألیف وتلخیص شده وباوجود دقتی که بکاررفته بالطبع مطالبی بغفلت مسکوت گذاشته شده واشتباهاتی روداده وچنانکه سرگذشت کلیهٔ مطبوعاتست غلطهای چاپی هم بآن اشتباهات افزوده شده است .

ازخوانندگان دقیق ودانشجویان عزیز انتظاردارم هرجابچنان نقایص برخوردند ازراه‌لطف وتشویق مؤلف‌باذکرصحیفه‌یادداشت کنند وبفرستند تادرصورت تجدید چاپ اصلاح شود .

درخاتمه ازآقای غلامرضا ملکی که در تدوین و تصحیح این کتاب اوقات خودرا‌صرف کردند تشکروتوفیق خوانندگان ارجمند را ازخداوند بزرگ مسئلت میکنم .

دکتررضازاده شفق

تهران شهریورماه ۱۳۴۲

مبارزه با بیسوادی

بادعوت اداره محترم تبلیغات درپائیز سال گذشته یعنی ۱۳۳۹ شمسی دوشنبه دوم آبانماه یك سلسله سخنرانی تحت عنوان چند بحث اجتماعی دررادیو آغاز کردم وآن دربیست ویك جلسه ادامه یافت ودر آغازخرداد ماه امسال بپایان رسیدواینك متن آن سخنرانیهاتحت نظر اداره‌ی محترم انتشارات ورادیو وباهتمام کتابخانه زوار بشکل کتابی ازچاپ‌درمیایدوعنقریب دراختیار هم‌میهنان محترم گذارده خواهد شد. دراینموقع یکباردیگروظیفه دارم ازتشویق اولیای محترم انتشارات و رادیووتقدیر گرانبهای‌شنوندگان عزیز که مرا کتباًوشفاهاًوباتلگراف وتلفن بانهایت خلوص‌وعلاقه مورد مهرونوازش قراردادند تشکر کنم. بزرگترین اجر من همان خلوص ومهر است زیـرا نشان میدهد که برخلاف عقیده‌ی بدبینان شماره‌ی‌مردان‌وزنان نیك اندیش حقشناس و حقگزار در اینديار کم نیست و ایرانی اصیل ازهر طبقه باشد گوشش برای شنیدن حقایق بازاست . من افتخاردارم که گفته‌های من که هر چه ناقابل باشد ازروی خلوص وایمان ادامیشود اینگونه طرف توجه

صاحبدلان واقع گردید وبحکم همان توجه گرانبهاست که بار دیگر
دعوت دوستانه‌ی رادیو را پذیرفتم تامطالبی را طرح کنم . اعم ازاینکه
این مطالب کمتریا بیشتر سودمند واقع شود یا نظرتوجه شنوندگان را
جلب کند حقیقت امر اینست که نیت من منحصراً متوجه بحق و راستی
است و گفته‌اند الاعمال بالنیات . یاد دارم پارسال میان صدها نامه و
تلگراف که از نقاط مختلف کشور وخارج از کشوردریافتم وهمه‌ی آنهارا
محض تشفی خاطر نگاه داشته‌ام زیرا معبّر الکاف وعواطف هم‌میهنان و
دوستان دل آگاه منست دویا سه نامه هم رسید که بوی بی‌مهری میداد
نویسنده یکی از آنها گویا یك ایرانی از کویت بود که دوسه بار یك
مضمون دوسه‌سطری بمن فرستادودر آن بمن‌مینوشت شمادروغ میگویید
وازشما چه‌پنهان یاعمداً ویاسهواً کلمه دروغ رابا (دال) و(واو) و (ر) و
(واو) و(قاف) بشکل « دوروق » مینوشت میخواهم در اینموقع باو که
شاید واقعاً یك ایرانی کار گر دور افتاده ازوطن وشکسته دل وبدبین
است ازاینجاسلام کنم وبگویم باور کند من دروغ نمیگویم نه با(قاف)
ونه با(غین) نه‌دروغ بی‌شاخ ونه‌دروغ شاخدار مانندآنچه اواملاء کرده
دروغگو دشمن خداست ولی اگراومیخواهد دربدبینی‌خود باقی بماند
مختاراست.درمقابل اوازهمان کویت هم نامه‌های متعدد تشویق آمیز
بمن فرستاده‌اند که برای مزید شوق وامید من کافیست اگر آقای
«دوروق» نویس مراقبول ندارد گوباش . واگرخدای ناکرده قصدی
هم دارد باومیگویم :

شخصی بدما بخلق‌میگفت — ما از بد او نمیخراشیم
ما خوبی اوبخلق گوییم — تا هردو دروغ گفته باشیم

مطالبی که با اجـازه شنوندگان محترم میخواهم درین چند سخنرانی امسال مطرح کنم تحت عنوان «درسهایی ازتاریخ» خواهد بود. قصد من اینست بعضی از خطوط اساسی سیر تاریخ بشر را محض عبرت وانتباه درمد نظرهموطنان ارجمند بدارم و تا آنجا که امکان دارد ولوباختصارذکر کنم ونشان‌دهم که تاریخ آئینه عبرتست وماراست ازآن درس بیاموزیم. هرقوم وملتی که از گذشته عبرت گرفت ازاین اقیانوس طوفان زندگی بساحل نجات رسید واگر بیقید ولاابالی ماند غرق گردابهای مهیب گردید. فاعتبروا یا اولی‌الابصارا بااینکه‌خواهم کوشید درنقل وقایع تاریخی تا بتوانم اختصار ورزم بااینهمه بیم آنرا دارم‌آن قسمتها کمی خسته کننده شود ولی برای اخذ نتیجه از ذکر وقایع واشخاص چاره‌یی نیست در هرصورت از خداوند بزرگ برای خودم توفیق و برای شنوندگان‌عزیز بینش وشکیبائی مسئلت میکنم.

این موضوع را انشاءالله ازهفته دیگر آغاز میکنم ولی در اولین سخنرانی میخواهم بمناسبت اقدام اخیروزارت فرهنگ درراه مبارزه با بیسوادی وافتتاح‌نخستین کلاسها که بیست روزپیش یعنی بیست وپنجم مهرماه ۱۳۴۰ درسراسر کشورانجام‌یافت ویکی‌ازآنهارادریوسف آباد در دبیرستان بوستان این بنده افتتاح کردم مطالبی بعرض برسانم.

درین جهان مهمترین وظیفه آدمی‌مبارزه بافساد است وبیسوادی هم جزوفساد است بشرطیکه بمعنی واقعی‌آن پی ببریم درآیین باستان ما که دین زرتشت باشد هرفرد مأمور است مـانند سرباز فداکاری در میدان زندگی ازطرفی درراه پیشرفت حق بکوشد وازطرف دیگر بر ضد باطل مبـارزه کند عین این تعلیم در دین مقدس اسلام بر وجهی

واضحتر وروشنتر تأکید گشت وامر بمعروف ونهی ازمنکر اصلی مسلم قرار گرفت. کشورما ازروزگار باستان ازسواد ودانش و هنر بهرمند بود وشماره زیادی ازسر آمدان علم وادب ازین دیارظهور کردند وسر-مشق عالمیان واقع گشتند. آنگاه که درزمان سامانیان شهر گندیشاپور دراهواز دانشکده پزشکی برپا نمودویاقریب هزارسال پیش دانشگاههای مستنصریه و نظامیه دربغداد مراکز دانش وحکمت بودند و هنوز در مغرب زمین خبری از گسترش علوم نبودوایرانیان واسلامیان بودند که بمدلول شعرمنسوب بحضرت امام علی میگفتند :

نقم بعلـم ولا نبغی له بدلا　　فالناس موتی واهل العلم احیاءِ

ناصرخسرو قبادیانی شاعر نامی مـاکه قریب هزار سال پیش بدنیا آمد بالحن مخصوص خود چنین میگفت :

بنگر که چه باید همیت کردن　　تـا بر تو فلك را ظفر نبـاشد
از علم سپر کن که بر حوادث　　از علم قویتر سپر نبـاشد
هر کو سپر علم پیش گیرد　　از زخم جهانش ضرر نبـاشد

پس اهتمام بتوسعه دانش وبسط سواداز قدیمترین زمان در کشور ماشروع کرد وبخصوص ظهور اسلام و گرویدن ایرانیان بآن دین و تحریض قرآن کریم به اکتساب علم تأثیری عظیم نمود و کاروانی از علمای طرازاول از کشورما برخاستند با اینکه اغلب هموطنان احکام آشکارقرآنرا درباب دعوت مردم به کسب دانش میدانند شاید خیلی‌ها ندانند که در آن کتاب بزرگ کلمه‌ی علم ومشتقات آن در بیش ازهشتصد مورد درآیات مختلف آمده. پس علاقه‌ی ماملت بدانش تنها اکتسابی نیست بلکه موروثی هم هست .

میدانیم ازآغازمشروطیت اولیای فرهنگ ایران در هرفرصت برای بسط سواد همت گماشتند و از سالها باینطرف با ایجاد کلاسهای اکابرونظایرآن خدمات برجسته‌انجام دادند هم اکنون در این‌سالهای اخیر بیش از صدهزار تن ازاکابر خواندن و نوشتن یاد گرفته‌اند . اکنون وزارت فرهنگ با یك نقشه‌ی اساسی وارد کار شده و باهمتی افزون برای زدودن ظلمت نادانی ازین دیار کهن آغاز بفعالیت کرده است . بدیهی است در برابر این نهضت مقدس همه‌ی ما ایرانیان موظفیم همکاری کنیم وآنچه بتوانیم‌نوردانش را در هر کنج تاریك‌این کشور روشن نماییم وبا تعلیم‌وتدریس یابذل مال سهم‌خود را ادا کنیم تا از آفاق این کشور بتوانیم دیو ودد نادانی را بیرون رانیم وهمه‌جا را با نوردانش وفضیلت منور گردانیم .

ملتهای بزرگ متمدن جهان مدتها پیش مبارزه با بیسوادی را آغاز کردند و به تعلیم افراد خود پرداختند بحدیکه امروز در آن ممالك مانند انگلستان و آلمان وآمریکا در هرصد نفر دویا یك نفر بیشتر بیسواد پیدا نمیشود و در بعض ممالك مانند هلند اصلا بیسواد نیست !

اگردر کشور ما همه‌افراد باوزارت فرهنگ عملا همکاری کنند یعنی‌بآموختن وآموزاندن‌آغاز نمایند دراندك مدتی همه افراد کشور ما نیز باسواد میگردند . برای حصول این امر هرگز لازم نیست به نشینیم و منتظر گردیم دولت هزارها آموزشگاه و هزارها معلم تهیه کند تا ما سواد بیاموزیم بلکه باید خودمان به‌یاد گرفتن ویاد دادن اهتمام ورزیم اگرفرض کنیم ازبیست و یك میلیون‌نفوس یك‌سوم‌یعنی

۷ میلیون تن باسواد باشند. اگر بر فرض هریك از آنها فقط ظرف امسال دونفر را سواد خواندن و نوشتن بیآموزد احدی بیسواد در این سرزمین باقی نمی‌ماند با اینکه در این محاسبه نوباوگان یا سالخوردگان را منظور نمیدارم و گر نه تعداد بیسوادها کمتر از آن میشود که تخمین زدم. چه مانعی دارد همه افراد نیتی و همتی کنیم و هریك در حدود امکان یکی دونفر را از بیسوادی نجات بخشیم و اینکار را اول از خانوادهٔ خود آغاز نمائیم تا یکی از مقدسترین وظایف انسانی خود را انجام داده باشیم.

ولی نکته‌ای بسیار مهم و بس دقیق هست و من امروز این موضوع را برای گوشزد کردن آن مورد بحث قرار میدهم و آن اینست که دانش در اساس نیست مگر پی بردن بحق و اینهم نیست مگر برای کار بستن باحکام حق. عالم واقعی تنها کسی نیست که میداند بلکه کسیست که از آن دانش بحقیقت پی‌میبرد و آن را در زندگی کار میبندد. علم یعنی دریافتن راه ورسم درست وصحیح برای زندگی درست وصحیح. علم پایه و اساس زندگی است و اززندگی و تجارب روزانه بوجود میآید و برای زندگی بدرد میخورد ولی مجرد دانستن جز یکنوع تنور ذهنی آنهم در ذهن معدودی فایده‌ای ندارد چنانکه در گذشته هم بکرات گفته‌ام تنها کافی نیست ما عالم باشیم بلکه باید آدم هم باشیم مورخان جدید طول عمر بشر را چند صد هزار سال یا ملیون‌ها سال حدس میزنند از این مدت طولانی نوشتن وخواندن فقط چهار وپنج هزارسال عمر دارد پیش از آن در تمام آن ادوار و اعصار دراز انسان بمعنی امروز سواد نداشت یعنی خواندن و نوشتن بلد نبود ولی زندگی میکرد

و تمدنی هم بوجود آورده بود . اگر بنا باشد مردمی سواد و دانش
کسب کند ولی کردارش بد یا بدتر گردد آن سواد سیاهی روی او
ووبال گردن اوست. سنایی برای ایفای‌همین مقصود است که میگوید:
چو دزدی با چراغ آید ، گزیده‌تر برد کالا ، با سوادها و دانشمندانی
در تاریخ ظهور کردند و افسوس در زمان ما هم هستند که وجودشان
موجب زیان و حرمان بشر است همه میدانیم که معاویه‌بن ابی‌سفیان
از جمله باسوادهای معدود و مجرب محسوب میشد پسرش یزیدشاعر
هم تشریف داشت . اما خود پیامبر اکرم اصلا تحصیلات ظاهریرا بجا
نیاورد و دعوی علم وعالمی نفرمود فقط قلبی داشت که جایگاه خدا
بود یعنی‌آن قلب محیط وحی وجلوه گاه حق بود پس سخنش چندان
تأثیر در دلها نمود که امروز پس از چهارده قرن بیش از ۴۰۰ ملیون
نفوس بشری در تمام صفحات کرهٔ زمین طبق تعلیمات او بخدانیایش
میکنند و نام اورا درود میفرستند و در میان آنها هزارها دانشمندان
درجه اول جهان ظهور کرده و آمده و رفته‌اند و هزارها در زمان ما
هستند. بلی نفس پاک آنمرد ساده مکتب ندیده هزاران دانشمندبوجود
آورد .

نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد

انسان با علم حفظی و خط وخال انسان‌نمیشود. علم تنها توأم‌با
عمل و ایمان ارزش دارد بقول سعدی عالم بیعمل زنبور بی‌عسل‌است
ما اگر میخواهیم تمام نفوس ما انشاءاله با سواد گردند باید در عین
حال بکوشیم سواد توأم بافضیلت شودو گرنه سواد قشری‌مایه روسیاهی

تواند باشد اگر علم غرور و خودپرستی بار آورد و افراد یا جامعه‌های عالم آنرا وسیله انتفاع و دام گستردن قرار دهند آن علم نباشد بهتر است . فتنه‌های بزرگ تاریخ و فتنه‌های بزرگ زمان ما بیشتر از باسوادها ودرس خوانده‌ها ناشی شده آتش دو جنگ جهانگیر جهان ویران کن عصر ما که صد ملیون نفوس را بخاك و خون کشید و سرزمینهای پهناور را بخاکستر تبدیل نمود وهزاران هزار خانمان‌را آتش زد بدست درس خوانده‌ها و باسوادهای ملتهای متمدن مشتعل گشت نه بدست بی‌سوادها. قسم اعظم بیسوادها در کارگاهها و کشتزارهاسر گرم کار و کوشش بودند وبا سوادها و رجال ورؤسای حکومتها بودند که نقشهٔ جنگ را کشیدند و دنیایی را بخون آغشتند . زیرا علم آنان توأم با تقوی نبود بلکه آلوده بغرض و خودپرستی بود . تحریکات و حزب بازی و دسیسه‌سازی وتولید نفاق و دسته بندی در تمام ممالك عالم ازناحیه باسوادها است وعامه فقط آلت دست آنها بوده . وقتی حضرت عیسی ظهور کرد ومردم را بمهر ومحبت وصفا وانسانیت خواند هزارها نفر از دسته‌ای که آنانرا «فریسی» ها مینامند بودند که علم داشتند و مخصوصاً فقه یهود وقوانین توراة را حفظ کرده بودند و خود رااهل شریعت میدانستند ومتشرعه آنزمان بودند ولی علم آنان قشری وحفظی و در مواردی وسیله ریا و تظاهر و تقدس و ازخلوص و انسانیت بی‌بهره بودچنین علمی وچنین سوادی نباشد بهتراست . رب‌مال القرآن والقرآن یلعنه

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست
پس بهردستی نشاید داد دست !

روزگاریکه در تبریز ردیف شاگردان متوسطه تحصیل میکردم

سپاهیان روسیه‌تزاری آذربایجان را استیلا نمودند و آزادیخواهان‌و وطنپرستان ایرانرا معروض قتل‌وغارت قرار دادند و جملگی ازخورد و کلان و از پیروجوان در اثر خونریزیهای وحشیانه سالداتهای‌روسی یا برسردار رفتند یا متواری و پراکنده دیار بدیار گردیدند منهم در آغوش خانواده‌های فداکار اصیل ایرانی و دوستان بیریا پنهان گشتم تا از دست صیادان سنگدل وحشی در امان باشم از اشخاص معدودی که غیر از مادر ستمدیده‌ام نزد من میآمد خدمتکار صدیق ما کریم‌بود مردی بود بسیار ساده بیسواد هم بود من ازطرفی با غرور تحصیلات متوسطه وعجب جوانی‌ازطرفی‌هم بعلت‌اینکه پی‌انس‌ومصاحبت‌میگشتم تاشبانه روز تنهائی و جدائـی را کمی جبران کنم خواستم اورا سواد بیاموزم ولی بجائی نرسید روزی باو گفتم حمد و سوره‌ی خـود را بخواند تا تصحیح کنم چون از اول غلط آموخته بود نمیتوانست یاد گیرد حوصله‌ام سررفت و پرخاش باو کردم و او که معمولا ساکت میشد و اساسا دو جمله حرف حسابی بلد نبود یـکباره سر برآورد و گفت آقا من سواد را میخوام چکنم کاری وخدمتی دارم انجام میدهم روزگاری بااهل وعیالم بسرمیبرم مگرنمی‌بینید که هم‌فراهم‌آورندگان این شور و آشوب با سوادها هستند وهمه‌ی گرفتارشدگان مانند شما باسوادند مگرحکایت گرگ وقاطرو روباه را نشنیدید گفتم‌نه، پس‌آن حکایت راکه برای من درسی بود بدینگونه نقل نمود .

گرگی وقاطری و روباهی بهم رسیدند گرگ گرسنه بود و پی وسیله میگشت تا بهر بهانه‌ایست یکی ازآن دوتا را بدرد وبخوردپس گفت یکی از ما باید کشته شود بیائید هرسه سن وسال خودرا بگوئیم

وهر کس سنش بیشتر است اورا قورمه سبزی کنیم آنگاه به‌روباه گفت آقای روباه سن شریف چیست روباه گفت من درحضور آقای قاطر جسارت نمیکنم ایشان بزرگترند اول ایشان بگویند گرگ رو به قاطر کرد قاطر پس از تأملی گفت از شما چه پنهان من سواد ندارم سن مرا پدرم برسم پای راست من حك کرده هریکی ازشماسواددارد بخواندتااشتباهی‌درکار نباشد روباه گفت من خواندن بلد نیستم گرگ با غروری که‌داشت گفت من میخوانم پشت پای قاطر رفتنش همان‌بود ونوازش یك لگد جانانه همان که در نتیجه‌کله گرگ متلاشی‌شد. در اینموقع روباه بیدرنگ وبا سرعتی زیادروبفرار نهاد وچون‌رهگذران ازوپرسیدند با آن هول و اضطراب کجا میرود گفت میروم سرخاك پدرم تا بروان اوفاتحه بخوانم که چه خوب کرد مرا بمکتب‌نفرستاد وگرنه عاقبت گرگ را میداشتم ! خدمتکار ما پس از نقل این قصه با لحن مخصوص پند آموزی گفت شما درس میخوانید این عاقبت شما بود که زندگی خودتان وپدر ومادرتان وخانواده‌تان ازطرف دشمنان ایران که ناچار آنها هم درس‌خوانده وباسوادند بخطرافتاده بگذارید من در این بیسوادی بمانم و نماز را غلط بخوانم ولی مردم آزاری نکنم وخیانت ودشمنی پیشه نسازم وتا بتوانم از لوث وخود پرستی‌پاك باشم وهمین برای من‌کافی خواهد بود !

بلی سوادی که با غرور وخود خواهی وستم پیشگی توأم باشد چه فایده دارد گرگ سیرتان دانشمند یا دانشمندان گرگ سیرت‌این جهان را! پر از آفات وجنایات بسازند چنانکه بکرات گفته‌ام و باز خواهم گفت این ماشینها ابزار گوناگون جنگی و این بمب آتمی را

علماء و با سوادها ساخته‌اند که دو میلیارد بشر شبانه روز در کابوس اضطراب ودرتب وتاب بسر میبرند پیشوایان ممالك باسوادندولی بعضی آنها خودکام‌هم هستند باسوادند ولی مغرور وشهوی هم هستندباسوادند ولی خدا را فراموش کرده‌اند و به خود می پرستند و پند حافظ را که گوید:

نه‌بندی زین میان طرفی کمروار

اگر خود را به‌بینی در میانه

نمی فهمند و میخواهند از خلق و اضطراب بشر طرفی به‌بندند و طعمه‌ای ببرند و پی جاه و شهرت و خود نمائی و تعصبهای خام میگردند و گویی با آنهمه دانش نمیخواهند بفهمند که خود طعمه آتشی خواهند شد که آن را میکوشند روشن کنند. سواد وعلم واقعی و صحیح محیط مناسب و معلم شریف نجیب خدا شناس ومطبوعات قرین عفت ومظهر حق وحقیقت لازم دارد.سواد تنها بدون شرایط و تعلیم تنها بدون تربیت چنانکه گفتم زیانبخش هم تواند بود. سالها پیش در تبریز از طرف بعضی کارخانه دارها دعوت شدم تاکارخانه آنها رابازدید کنم آن روز ازطرف دسته‌بندیهائی‌سیاسی صحبت درس خواندن و سوادکارگران پیش کشیده شده بود گرچه منظورشان در واقع نشر علم نبود بلکه نقشه سیاسی داشتند بعضی کارخانه‌دارها محض تظاهر و از بیم محرکین یکی دو کلاس تاسیس کرده بودند ولی آنها را بازدید کردم و همان وقت از اینکه معلمی آنان بعهده چه سنخ مردمست وچه کتابهائی میخوانند با تردیدی‌تمام پرسیدم به حیرتم افزود تعجب خواهید کرد یکی دوسالی بعد که‌فتنه

تجزیه آذربایجان وقوع یافت معلوم شد بعضی از همان کارگران با سواد بنفع مزدوران خارجی کارمیکرده‌اند زیرا یکی‌دوتن‌از آموزگاران آنان منحرف و گمراه بوده‌اند و هم اوراق و رسالات سیاسی مخالف مصالح وشرف‌ملی و عقاید دینی بخورد آنها میداده‌اند وما دلی‌خوش میداشته‌ایم که‌کارگران ما باسواد میشوند . سوادی که منتهی بخیانت به مادر میهن گردد چنین سوادی تا هزار سال دیگر نباشدبهتراست . لال باد زبان آن‌معلم که مطالبی برخلاف رضای حق واز روی‌مطامع و شهوات فردی یادسته‌ای بکودکان و جوانان تلقین نماید وسواد را آلت گمراهی قرار دهد . بریده‌باددست آن قاضی باسواد که‌برخلاف حق حکم دهد و قرار صادر نماید و عبارات فصیح وجمله‌های ملقلق حقوقی را لفافه یك حکم غلط قضاوت باطل سازد . میخواهم چنین سوادی تا جهان است نباشد بریده باد دست آن طبیب عالم با سواد که نسخه بدون حقیقت بنویسد تا داروهای پوسیده شریکان جرم خود را بقیمتهای گزاف بخورد مردم بیچاره‌بدهد بریده باد دست آن سپاهی وفرمانده باسواد که‌برخلاف مصالح وطن وشرف ملی خودبنفع‌دشمن فرمانی و قراری روی‌کاغذ بیاورد نابود باد سواد وعلم آن واعظ که روی منبر دروغ بباقد یا خود درست برضد گفتهای خود عمل کند یا دین را وسیله حکام‌دنیا سازد وهمان ریاوخطا را کند که معاویه‌درصفین کرد وبنام‌قرآن برضد قرآن برخاست. میدانیم شیوخ نهروان‌باسواد ومدعی علم‌اجتهاد بودندولی حق رااز باطل تمیز ندادند وزارت‌فرهنگ ما درنظر دارد با شروع مبارزه با بیسوادی ظلمت جهل را که منشأ تمام فسادهای عالم وآدم استازساحه این ملك بزداید و نظرش‌صائب

است وخدا کند کامیاب گردد ولی این حقیقت باید با کمال وضوح مسلم
شود که علم بدون اخلاق وسواد بدون فضیلت هرگز منظور فرهنگ
ما نیست ونباید باشد باید فرهنگ با تمام وسایل و اعتبار واجتهاد از
طرفی با تأسیس دانشسراهای صحیح و جالب و تشویق نجیب ترین
آموزگاران وبزرگان کشورمعلمین شایسته تربیت کند وازطرف دیگر
تا بتواند از انتشار اوراق کثیف گمراه کننده که مؤلفین و ناشرین آنها
فقط برای انتفاع ازراه تحریك پست ترین غرایز حیوانی یا با اغراض
سیاسی به نشر آن اقدام میورزند جلو گیری کند و فیلمهای تجارتی
سراسر شهوت و جنایت را به این دیار راه ندهد و رومانهای جنائی
شهوی را ممنوع سازد ومؤلف یامترجم آن را کیفر دهد که رهزنان
جامعه هستند .

این خطرات اجتماعی ودامهای اخلاقی دورتادور جوانان مارا
گرفته وروح پاك آنان را از اول دوران شباب مسموم وفکر و عواطف
آنان راآلوده میکند وماهمه نشسته‌ایم و تماشا میکنیم یعنی کاری از
دست ماساخته نیست . باید بیدرنگ بگوییم که نه‌تنها وزارت فرهنگ
بلکه کلیه وزارتهای دیگر هم نمیتوانند به تنهائی این چاره جوئی را
بکنند يك جامعه بیست‌میلیونی را بایك یاده وزارتخانه ولواز فرشتگان
رحمت هم باشند نمیتوان اصلاح نمود عیب ملت ما اینست که تمام
اصلاحات رااز دولتها میخواهد ما همه فرد فرد مسئولیم چه خوب
فرموده‌اند کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته . هر فرد ازما باید در
باسوادنمودن وهدایت هم میهنان خودبکوشد وهريك ازما باید بکوشیم
سواد توأم باذوق وعفت وفضیلت باشد هرفرد ازما باید اهتمام ورزیم

ورسالات و کتب سودمند تهیه گردد وترویج شود اگریك جامعه بیدار باشد ونسبت به‌مطبوعات و انتشارات فاسد زیانبخش متنفر و خشمگین گردد وازخریدن چنان اوراقی خودداری کند ودیگرانرا هم باپند و راهنمایی بازداردالبته درمحدود ساختن فساد موفقیتی حاصل میگردد پدران و مادران دراین ساحه مسئولیتی عظیم دارند و هرچه بگویند کودکان و جوانان امروز به‌پند آنان گوش نمیدهند مسموع نیست بالاخره کودکان وجوانان هرچه عاصی وخودکام و منحرف باشند باز میدانند خیرخواهان واقعی ودوستان حقیقی آنان در اولین مرحله پدرومادروبعد ناصحان مشفقند . منظورمن البته پدران‌ومادران شریف است و گرنه پدرومادری که اولاد خود را از کودك وجوان با نهایت بیقیدی بدست حوادث میسپارند و خود بدیدن فیلمهای جنایی میروند یارمانهای شهوی میخوانند یاشبها راباقمار وخمارمیگذرانند نمیتوانند وحق هم ندارند بکارآن بخت برگشتگان مداخله نمایند تا چه رسد نسبت بآنان ناصح وراهنماهم واقع شوند بدترین آموزگاران آنگونه پدران ومادران هستند که بدست خودفرزندان وجگرگوشه‌گان خود رابدبخت میسازند وآن امانات الهی رادانسته وفهمیده فاسد میکنند عجب‌اینکه اینگونه اشخاص که گاهی امانت‌وعفت هم ندارند میروند بتماشای نمایشهای جانیان فیلمها یعنی همکاران خودشان و ظاهراً از آن جنایتها متأثر هم میگردند و تظاهر به‌عبرت هم مینمایند خلاصه اینکه جوانان و کودکان و بیسوادان ما جملگی محتاج تربیت‌اند و جملگی دربرابرهجوم هولناك سیل فسادوبی‌دینی‌وخودکامی درخطرند وفریضه فرضیه همه افراد این کشوراست که توأم با نظر اصلاحی و

سیاست تصمیم سواد وزارت فرهنگ ودولت آنان نیزاقدام کنند وبا
جان ومال به‌نشردانش‌قرین بافضیلت کمك نمایندودرترویج مطبوعات
سودمند وتشویق آموزگاران نجیب و مربیان واقعی بهرطریقی است
بکوشندوچنان مردان رامعرفی کنند وبآنان احترام گذارند وخودنیز
درین آموزگاری‌وتربیت‌وراهنمائی‌سهیم‌باشندوهمه‌اموررا ازکلی‌وجزئی
ازدولت انتظارنداشته باشند باز میگویم‌طالع یك ملت راافرادی چند
ولوبسیار شایسته باشند نمیتوانند تعیین کنند چنان افرادی میتوانند
اولین قدمها رابردارند وراهنمائیهایی کنند طالع‌دولت‌را خودآن‌ملت
تعیین میکندبایدماملت شیوه تماشاگری و بیقیدی‌نسبت‌باموراجتماعی
رابکنار نهیم وباکمال خلوص وبیغرضی وحقپرستی وروش مثبت عملا
بابذل جان ومال سهمی ازنقشه اصلاحات عمومی رابعهده‌بگیریم تا در
این امر توسعه سواد بتوانیم اقدام نمائیم. پولداران ما می توانند
دراین موضوع کمکهای شایانی کنند واگراین پولداران که الحمدالله
کم هم نیستند هریك وسیله باسواد کردن تعداد معتنابهی راباشرایطش
فراهم سازند البته درکاستن جهل وافزودن دانش تأثیری عظیم خواهد
داشت ملتهای بزرگ همین نوع کارکردند تا پیشرفت نمودند هیچ
جای جهان کلیه امور کشورویك ملت تنها بعهده دولتها واگذار نشده
است دولتها فقط باهمکاری ملتها موفق باصلاحات گشته‌اند.

تاریخ و تعصب

عمر آدمی چه انفرادی وچه اجتماعی دوره آموزش و آزمایش است گرچه شیخ مصلح‌الدین‌سعدی فرمود:

مرد خردمند هنرپیشه را | عمردو بایست‌دراین‌روز گار
تا بیکی تجربه آموختن | باد گری تجربه بردن بکار

ولی حقیقت اینست که درزندگی ما آدمیزادان آموختن‌تجربه وبکار بردن آن باهم وتوأم است ما ازدوران شیرخوارگی هم مستمراً یادمیگیریم وهم آنچه را که‌یاد گرفته‌ایم بکار می‌اندازیم نهایت‌اینکه این آموختن و آزمایش کردن درباره‌افراد واقوام فرق میکندافرادی واقوامی کم می‌آموزندو کم استفاده میکنند پس‌درمراحل‌پست‌زندگی می‌مانند وبا وسایل ساده امرار حیات مینمایند وافراد واقوام دیگرهم بیشتر می‌آموزند وهم بیشتر آزمایش و استفاده میکنند وساحه‌ی عمر وفعالیت آنان پهناورتر است وازز‌ندگی بهره‌ی فزون‌تر می گیرند و تمدن‌وفرهنگ معنیش همینست که انسان هم بیاموزد وهم‌بیازماید.

گنجینه تمام آموزشها و آزمایشهای بشرتاریخ است تاریخ آینه گذشته است که علل خوشبختی وبدبختی واسرار پیروزی وشکست‌راز

کامیابی وناکامی افرادواقوام را دربرابر نظرما میدارد وبمامی‌نمایاند که‌کامیابی وناکامی ملتها وحکومتها ازچیست تا ما درسی یاد گیریم‌و عبرت پذیریم ازغفلتها و گناهها که افراد یاجامعه‌ها راپریشان‌وپامال ونابود ساخته بپرهیزیم واز همتها و فعالیتها کـه سبب ترقی و سعادت آنان گشته‌پیروی کنیم تا ما نیزنایل به‌پیشرفت شویم‌وکامران‌بسامان گردیم .

بلی معنی تاریخ اینست چه تاریخ قدیم باشد چه جدید . چـه احوال پنجهزار سال پیش باشد چه پنجسال پیش . البته حـوادث و حقایق تاریخ جهان هنوز بطوری که لازمست روشن ومعین نگشته‌وبسا داستان واخبار غلط و تحریفات تعصب آمیز با وقایع مخلوط شده و مجهولات حدود معلومات را تنگ نگهداشته .

میرزا آقاخان کرمانی که گاهی میکوشیده ازروی تعصب‌مفرط ایرانی‌کلمات عربی را هم ازفارسی مشتق سازد درمقدمه کتاب معروف خود بنام آئینه اسکندری که جلد اول آن در۱۳۲٤ هجری قمری‌در طهران چاپ شده مدعی است که‌کلمه‌ی تاریخ از کلمهٔ «تاریك» فارسی مشتق شده ! اگر هم این اشتقاق نادرست ومتکی به‌تخیل‌وتعصب‌باشد لااقل ازحیث مضمون‌کلی تعبیرخوبیست زیرا واقعاً قسمتهائی ازتاریخ هنوز تاریك است وقضاوت درمراحل واصول واحکام آن‌بسیار دشوار است زیراهمه‌ی وقایع وهمه‌ی علل‌درنظرما معلوم نشده وتاریخ‌واخبار قدیم همیشه مطابق واقع‌نیست . همین تاریخ مدون چند هزارساله که یا بشکل‌کتیبه هـا و یا بصورت اوراق و کتب و الـواح ثبت شده مخلـوط از حقایـق و داستان و افسانه است یعـنی قـصه و

حقیقت بهم آمیخته است وهرچه قدیمتر میرویم سهم قصه که درقرآن کریم بعنوان «اساطیر» یاد شده (که مفرد آن اسطوره است و همان را بیونانی «استوریا» ضبط کرده‌اند) نسبت بواقع بیشتر میشود یعنی داستان بتاریخ غلبه‌میکند. حتی مورخ معروف یونانی یعنی «هرودتس» (Herodotus) که معاصر هخامنشیان بود یعنی حدود دوهزار وسیصد سال پیش زندگی میکرد و اورا پدر تاریخ نویسان می‌نامند و آنوقت مسافرت ومخابرات بین‌ممالك خاور میانه نسبتاً درجریان بوددر کتاب خود افسانه وداستان را باتاریخ مخلوط کرده وتخیل واوهام‌را بامنطق ومقایسه یکجا بکار برده است وبمسموعات خود اعتماد نموده . البته مورخین ما هم همین نوع قصور وغفلت راداشته‌اند وشاهنامه فردوسی تنها کتابی نیست که افسانه و داستان را با تاریخ آمیخته است. همان مؤلف کتاب آئینه اسکندری که درزمان ما قیام به تألیف نموده وقصد داشته مطالبش تحقیقی باشد بی‌اختیار داستان وتاریخ را باهم مخلوط ساخته و مثلا در ردیف هخامنشیان از «آبادیان» و «پیشدادیان» و «ماردوشان» بحث کرده که جنبه داستانی دارد .

تردیدی نیست که دراینگونه خلط مبحث وآمیختگی حقیقت با خیال دست کم دوعامل مهم مؤثر بوده‌و آن دوعبارت‌است‌از نادانی و تعصب! مردم آنزمان حتی مورخین ونویسندگان نسبت به بسیاری از مسائل جاهل بودند ووسیله تحقیق هم نداشتند وذهن آنان زیاد جوینده و پژوهنده نبود بطوریکه بروایات باورنکردنی باور میکردند و آنها را در ردیف حقایق میآوردند . تعصب جاهلانه و غرض ورزی خودش از نادانی کمتر نبود واین غرض‌ورزی نه تنها دیده واقع بین قدما را پرده

کشید حتی مورخین متأخر ومعاصر هم از تعصب وطرفگیری آزاد نبوده ونیستند. سالها پیش مورخ نامی معاصر انگلیسی یعنی «توینبی» (Toynbee) سر کلاس درس گفت هنوز تاریخ علمی و بیطرف کامل نوشته نشده است. ازاین حقیقت حساب تاریخ نویسیهای قدیمتر را خود بکنید. تعصبهای خام دشمنانه قرون گذشته مانند تعصبهای مذهبی وقومی بحدی درذهن بعض مورخین مستولی بود که حقایق را دانسته و فهمیده تحریف کرده اند.

چون غرض آمد هنر پوشیده شد   صد حجاب از دل بسوی دیده شد

اگر نسبتهای خلاف حقیقت ودروغهای شاخدار وتهمتهای ناروای مذهبی وسیاسی را که غربیان برضد شرقیان وشرقیان برضد غربیان وعیسویان برضد مسلمانان ومسلمانان برضد عیسویان ودسته بندیهای سیاه وسفید وسرخ وزرد از راه خصومت و خودکامی علیه هم نوشته و افکار بشررا باکاذیب و مجعولات منحرف ساخته اند شرح دهیم سندی بس بزرگ از جهل و تجاوز وضلال انسانی تدوین خواهد گشت. همین مغرب زمینی ها که امروز بفکر تحقیق بیطرفانه وعالمانه افتاده اند اوقاتی چندان مطالب نادرست ناروا مثلا علیه اسلام وپیامبر اسلام جعل کردند که واقعاً نمونهٔ بارز جهل و کج اندیشی است. حدود هفتصد سال پیش تاریخنویسی بنام «ماتیوپاریس» (Mathew paris) کشیش انگلیسی که حتی پاپ وقت اورا حقیقت نویس میدانست لاطایلاتی بس مغرضانه درباب پیامبر بزرگ اسلام نوشت که شخص ازذکر آن شرم میکند امثال اومیان مورخان وروحانیان آن زمان مغرب زمین کم نبود بعض نویسندگان ماهم چنانکه گفتم عیناً بهمان روش رفتنددرعصر

حاضرما که آنرا عصر نهضة تفاهم بین‌المللی توان نامید یکی‌ازموانع مهم همدلی وهمکاری میان اقوام هنوزهم سوءِ تفاهمها و عقاید غلط و قضاوتهای نادرستی است که ملتها در حق هم دارند واز مورخان و نویسندگان نادان یامغرض چنان عقایدرا بارث برده‌اند . پیداست که جزوتعصبها مطامع مادی و حرص مال وجاه وشهوت برتری جوئی ، خلاصه فساد خود پرستی درپندار و گفتار و کردار اهل عالم ریشه دار است . توانگفت سالها بلکه قرنها لازمست تاملتها و مذهبها نسبت بهم راه غلط فهمی وغلط گیری جاهلانه وتعصب آمیزرا ترك کنند وهریك حق دیگریرا بشناسند وملت اول به‌نقص خود پی ببرد و از پی تفاهم برآید معنی واقعی شناسائی بین اقوام ومللی که در قرآن کریم با عبارت «تعارف» تعبیرشده اینست . مقصود ازتعارف شناختن نام ومحل وظواهر زندگی ملل نیست بلکه شناسائی حق ومقام وارزش واقعی آنها است این است آن آیه‌ی وافی هدایه پر از معنای آسمانی و حقایق‌انسانی که درسوره حجرات آیه‌ی سیزده آمده وآنچه آنراتکرار کنیم تذکردهیم جادارد :

« ای مردم ماشما را ازمرد وزن آفریدیم وشما راملتها وقبیله‌ها گردانیدیم تاهمدیگررا بشناسید »

بلی نادانی‌وتعصب وناآشنائی آمیخته بخودکامی تاریخ راتاریك کرد وملتها رانسبت بهم بیگانه وبدبین ساخت و تخم نفاق وشقاق در میان فرزندان آدمی پراکند و جامعه انسانی راکه ممکن بود قرین مسرت وخوشی وکامیابی گردد مسموم وملوم ساخت .

البته توأم بانادانی وتعصب ازهمان روزگار باستان یك نیروی

رحمانی هم وجودداشت‌وندای پیامبران وحکماء ودانشمندان وصدای
وجدان گاهی بگوش بشرمیرسید ومردم را به‌بیداری وهشیاری دعوت
مینمود که مباداچشم آنهاراپرده‌نادانی‌وخودکامی بگیردوحق دیگرانرا
بدیده باطل وعاطل خود رابدیدهٔ حق نگرندو ازآنانی باشند که در
قرآن کریم ودرسوره اعراف آیه‌ی صد وهفتاد وهشت فرمود « آنان
دل دارند ولی بحق پی نمیبرند ، چشم دارند ولی نمی بینند ، گوش
دارند ولی نمی‌شنوند »

هرفرد مسلم که واقعاً اسلام میآورد یعنی واقعاً خود را تسلیم
امر خداوند میدارد باید درردیف‌سوره‌های قرآن سوره کوچك«عصر»
را که ازچهار آیه مرکبست درهرفرصت بادیده دل واز روی خشوع‌و
عبرت پذیری وپند گیری بخواند که درآن هم بشررا گمراه وزیانکار
میشمارد مگرآنان راکه بحق ایمان آورند ودر تمام پندار و گفتار و
کردارخود آئین حق‌را پیش گیرند ومدام‌یکدیگررا به‌حق‌وشکیبائی
درراه وصول بحق متوجه سازند .

دربرابرخودکامی ونادانی بشر این چنین ندای آسمانی هم در
ساحه‌دلهای‌روشن بلند میشدوافرادی‌ازپیامبران‌وراهنمایان‌ودانشمندان
را برمی‌انگیخت وآنان باصلاح نفوس برمیخاستند وفریادها برمی -
آوردنـد و نطقها میکردند و کتابهائی از آسمانی وزمینی تقریـر و
تحریر می‌نمودند وبشر را از نادانـی و تعصب و پیروی از اساطیر و
افتخار به اباطیل خود وچشم پوشی از حق دیگران برحذرمیداشتند .

خردمندان ودانشمندان‌حقیقت پژوه همین روش راپیشه‌ساختند
ودوهزاروپانصد سال پیش حکیم یونانی کزنوفانیس باهوش تیزوذهن

روشن خود دریافت چطور بشر ازراه تعصب از باطلهای خودبت میتراشد وبآن میگرود و به حق سایرین وقعی نمیگذارد و چشم دیدن آن را ندارد روی این اصل بود که آن حکیم بینا دل گفت :

اگر گاوها واسبها تصوری داشتند شاید خدایان را مانند گاو و اسب تصور وتصویر میکردند این وجدان حقجوئی که گفتم توأم با تعصب درآفاق دلها بروزمیکرد ودرقلوب همان مورخین نیمه‌نادان و نیمه متعصب هم وجود داشت و چراغ انصاف درعالم دلها بکلی خاموش نبود وبهمین علت است که باوجود این موانع همان مورخین قدیم هم از(هرودتس) و(توکیدیدس) و(بلوطرخوس) تامورخین عصرما اهتمام به‌فحص وشرح حقایق وواقعیات هم کردند حتی بعض آنان در آنباب پافراتر نهادند وبحقیقت به‌روش دقت ودرستی وبیطرفی گرویدند و تا حدی هم موفق گردیدند . درعالم اسلام وایران هم این تنبه وجود داشت وبزرگان ومورخان مالااقل نیت اینرا میکردند که در روایات خود ازحق نگذرند و در آنزمانهای مظلم این چنین نیت حقجوئی و حقگوئی الحق ارزش بزرگی دارد .

مثلا محمد جریرطبری آن ایرانی بزرگ ومورخ مشهور عالم اسلام قریب هزارسال پیش تاریخ معظمی درمجلدات متعدد بنام «تاریخ الامم والملوك » بوجودآورد وبزعم خود ازاول آفرینش آغاز مطلب نمود ووقایع را تااواخرقرن سوم هجری آورد .

این مؤلف شهیرالحق درروایات قرون اسلامی آنچه‌توانسته‌است دقت بکاربرده اگرچه درقسمتهای اولیه بمسموعات ومنقولات اعتماد نموده. درهرصورت وی نیت‌ووجدان تحقیق داشته‌وبحکم همان‌وجدان

درمقدمه گوید از آنچه در کتابش آورده ازحیث صحت و سقم مسئول نیست و روایات دیگرانرا بازگو میکند که این خود دلیل توجه به‌حقیقت نویسی است . امثال طبری درعالم اسلام کم نیست یکی از آنان عبدالرحمن‌ابن خلدون است که ششصد سال پیش ازاین فکر روشن وسلیقه عالی وروح انتقادی خاصی بکار برد ودر مقدمه مشهور تاریخ عمومی خود که نامش «کتاب‌العبر و دیوان‌المبتداء والخبر» است بحثی علمی و انتقادی درباب لزوم دقت و شرایط صحت اخبار و مطالب نمود که امروز آنهمه باریك‌بینی ودرست اندیشی اسباب حیرت واعجاب است ازهمین رقم است کتاب «احسن‌التقاسیم» تألیف محمدبن‌احمدالـمُقَدّسی یا مُقْدِسی‌است که درجغرافیای‌عمومی‌هست وآن هم‌قریب‌هزارسال پیش تألیف یافته‌ودرمقدمه‌مؤلف درروش تحقیق خود دقت‌وقیاس وتشخیص صحیح ازغلط رابابیانی‌روشن لازم میشمارد ومتقدمین راکه بدون رسیدگی‌کامل مسموعات ومرویات خودرا بسلك تحریر کشیده ونقل نموده‌اند مورد خورده گیری‌قرار میدهد .

این حس انصاف وتحقیق درهزارسال پیش ازاین کار کوچکی نیست .

در بعضی تواریخ فارسی هم این وجدان تفکیك حق از باطل پیداست مثلا درتاریخ مسعودی معروف به‌تاریخ بیهقی تألیف‌ابوالفضل بیهقی عضو ورئیس دیوان رسائل یاباصطلاح امروز رئیس دفتریا دبیر خانه‌ی سلطان محمودوسلطان مسعودغزنوی حس حقجوئی‌وراستگوئی وذوق تاریخنویسی برای هر خواننده‌ی دقیق عیان میگردد و الحق جای نهایت اعجابست که دانشمندی که نهصدسال پیش‌ازاین در گذشته

چنان دقتی در تاریخنویسی بکار برده باشد هرجا که درایت است بگوید «ازدیدارخویش چنین گوید . . . » وهرجا روایت است خواننده را متوجه سازد وبیجهة اخبارپرا ازروی حدس و گمان بجای اخبارصحیح روایت نکند . مورخین وراویان دقیق ودانشمند دیگرما نظیرابوریحان بیرونی یا عطاملك جوینی بیمبالغه درتحقیق وروش علمی قرنها پیش سرمشق نویسندگان جهان وباستحقاق افتخارملت ایران بوده‌اند .

باتمام این احوال حقیقت اینست که زمان ما غیراز زمان آن بزرگانست زیراموجود بودن وسایل تحقیق وسهولت مسافرت ووفور منابع اطلاعات و ظهور روشهای علمی ومخصوصاً بوجود آمدن روح بیغرضی وبینظری راه ورسم تاریخنویسی را کاملا عوض کرده ازحدود صد سال باینطرف دانشمندان ملل باهمتی افزون و کوششی از حد برون اهتمام نمودند داستان وافسانه وتخیل وتعصب راازتاریخ جدا سازند وبه‌اکتشاف واقع پردازند ودراینراه بادقت ومقایسه و تفکیك صحیح از سقیم پیش بروند و الحق در این نظر کامیاب هم شدند و پیشرفتهای‌شایان کردند که دراین پیشرفتها گذشته ازدقت‌وروح بیطرف علمی و روش صحیح اکتشافات جدید هم در برداشتن پرده مجهولات بآنان یاری کرده است. عصرما بیمبالغه عصراکتشافات وروش‌علمیست وآنچه دررشته تاریخ پیداشده ودرروشن کردن جهان گذشته تأثیرمهم داشته واقعاًحیرت افزاست .

اینك‌چندی از آن اکتشافات وروش‌را بروجه مثال ذکرمیکنم:

اول آنکه عقل را در سنجش روایات تاریخ میزان وملاك قرار میدهند و روایات خلاف عقل و ناممکن و افسانه‌وار را بحکم دلیل

کنار میگذارند و این همان روش علمی است .

دوم آنکه کتابها و رسالات و سایر اخبار کتبی قدیم ملی و خارجی را با هم مقایسه میکنند و اخباریرا که مورد اتفاق راویان است یا تواتر دارد اختیار میکنند ،

سوم آنکه خطوط قدیم را که در سابق مجهول و ناخوانده بود با زحمات زیاد و در نتیجه مطالعات دشوار و کوشش بسیار اکتشاف میکنند و در نتیجه کتیبه‌ها و نوشته‌های روزگار قدیم را میخوانند مثلا شاید خیلی‌ها ازافراد ملت خودمان ندانند که دانشمندان مغرب-زمین فقط برای اکتشاف وخواندن خطوط قدیم ما از میخی وپهلوی و اوستائی کمترش پنجاه سال رنج برده‌اندتا آنهارا خوانده‌اند!ازاولین مکتشفین خط میخی ایرانی «گروتوفند» (Grotefend) آلمانی بود که در اوایل قرن نوزدهم میلادی بکار شروع نمود واین کوشش علمی قریب پنجاه سال بعد توسط دانشمند انگلیسی « رالینسون » (Ralinson) تکمیل شد .

باستانشناسی هم طبق یك روش نوین علمی آغاز کرد و شاید تاریخ شروع آنرا اواسط قرن هیجدهم مسیحی یعنی دویست سال‌پیش شمرد که در آن اوان دو شهر قدیمی زیر خاك وخاکستر رفته روم‌را که عبارت از«هرکولانیوم» (Herculanium)و«پمپی»(Pompeu) باشد بعد از قرنها از جوف زمین وزیر تل‌های خاکستر وموادمذاب آتشفشانی بدرآوردند و در همان زمان استادان وکاوشگران دانشمند نظیر «وینکلمن» (Wincelmann) آلمانی که در صنایع یونان وروم و «نیبور»(Niebhur) دانمارکی که در کتیبه‌های خاورمیانه و(آنکتیل

دوپرون) (Anquétil du Perron) فرانسوی که در باب کتاب
اوستا تحقیقات کردند و افکار جهانی را روشن ساختند باب تحقیق
مخصوصاً خاورشناسی را بروی دانش پژوهان باز کردند و بر مدارك
مستقیم تاریخ افزودند . این پژوهندگان کوششکار بینادل از تمام
راهها و گوشه و کنارها با تمام وسایل و قوا به پیدا کردن آثاروعلائم
وایزها و نشانه‌های ادوار سلف پرداختند مثلا از طریق سکه شناسی
یا باصطلاح فرنگی (Numismatique) از آنچه از سکه‌های قدیم
ازهزارهاسال باینطرف درزیرخاك مانده ودر اینصورت بدست کاوشگران
افتاده بتواریخ اقوام ونامهای حکمرانان پی میبرند مانند سکه‌طلای
ضرب داریوش بنام « دریك » یا «زریك» یا سکه‌هائی که از اشکانیان
پیدا شده و برای ضبط و تنظیم نام وسلطنت شاهان آن سلسله کمکی
شایان نموده و نظایر آن . همچنین دانشمندان زمین‌شناسی از روی
اصول و موازین به اقسام و طبقات خاك و سنگها و سنگواره‌ها
و عمر تخمینی تشکل آنها و طول زمان هر یك از ادوار طبقات زمین
پی‌میبرند وعصریرا مانند عصر سنگی قدیم از عصر سنگی جدید که
عصر سنگ ساییده است و از عصر استعمال مغفر و آهن باز میشناسند.

باستانشناسان و استادان تاریخ طبیعی گذشته‌های حیوان‌وانسان
را کاوش میکنند و اشکال استخوان‌بندی‌های حیوانات قدیمی را کشف
و بررسی مینمایند .

مانند استخوان‌بندی میمون استرالیا (Australiapeithecus)
و استخوان‌بندی‌های کشف شده در ترانسوال آفریقای جنوبی نظیر
آنچه را انسان‌نما (Plesianthropus) و(Paranthropus) مینامند

و استخوان‌بندی آدم میمون مانند یا میمون آدم مانند نظیر آنچه در جاوه وچین پیداشده‌و آنرا (Piahecanaropus)و(Sianthropus) میخوانند همچنین استخوانهای فکین که در ناحیه هایدلبرگ آلمان (Heidetbery) وکاسه سر که دردره رود نئاندر(Neanderthal) آلمان بدست آورده‌اند .

استخوان‌بندیهائی که بعداً درمحل(کرومانیون)(Cro-Magnon) فرانسه پیدا کردند از مکشوفات نئاندر بانسان معمولی نزدیك ترقد آن راست‌تر و شکل سروکله موزون تراست وآن متعلق بعصر سنگی قدیم است . پس با این مساعی میخواهند آنچه مقدور است ایزی و اثری از ادوار قدیم حیوان و ظهور انسان ناطق (Romo Sapiens) دریابند ورشته داستان انسان وحیوان وجماد را تا بتوانندولو گسیخته بدست آورند وشاید روزی آنرا پیوند دهند و کتاب کبیر آفرئیس را چنانکه هست بخوانند بوجود آمدن هزاران موزه‌های باستانشناسیو مراکز مطالعه مستمر بمنظور کشف حقیقت تاریخ وپی بردن از آثار به مؤثر است گویی گوش آنان ازصدای گذشتگان جهان در ارتعاش است که میگویند تلك آثارناتدل علینا فانظروا بعدناالی‌الاثار. ازعلوم دیگر که‌برای کشف حقایق‌تاریخی کمك شایان‌میکند علم جامعه‌شناسی است جامعه شناسان عصرما ملل واقوام حاضر کره زمین و عـادات و اخلاق ومراحل تمدن آنهارا مطالعه ومقایسه میکنند ومخصوصاًطوایف وحشی‌را که‌درهمین زمان ماهنوز بر سطح‌زمین‌پرا کنده‌اندودرجنگل‌وغار زندکی‌میکنند تحت‌مطالعه‌قرارمیدهندودر نقاطی‌مانندجزایر(زلندجدید (Zeeland)و(Polynésie) که‌درشرق‌اقصادراقیانوس آرام‌واقعندیا نواحی گیانایا(گینه)(Guiana)درشمالیهای آمریکای‌جنوبی‌احوال‌اقوام‌بدوی

وبدوی را جستجو مینمایند و در آن اقوام و اقوام دیگر مانند آلگونکوین (AlgonQuin) ها در کانادا و اسکیموها در اقصای شمال آمریکا و طوایف جزیره ماداکاسکار واقع در مشرق جنوبی آفریقا اوضاع مشابه با اوضاع نیاکان باستان آدمیزاد را میجویند و سطح زندگی بسیار عقب افتاده و وحشیانه بعضی طوایف استرالیای مرکزی یا طوایف کوتاه قدان یا پیگمی ها (Pygmie) آفریقا را نماینده سطح زندگی جامعه‌های بس قدیم انسانی تصور میکنند پس بدین وسایل و قیاسها تا آنجا که بتوانند به گذشته‌های بس دور و دیرین و تاریك آدمی روشنائی میندازند. وحقایق زندگانی گذشته را یکی پس از دیگری کشف میکنند پیداست منظوری از ذکر این روش جدید تاریخ نویسی نمودار ساختن روش علمی عصر ما است ولی هرگز نمیخواهم بگویم که دانشمندان عصر در این راه بهدف رسیده‌اند بلکه هنوز در راهند و راه دوری در پیش دارند هنوز دانش و اطلاعات آنان برای پی بردن به جزئی از اجزای تاریخ بیکران بشری و احوال اقوام قدیم و اوضاع اقوام کوهستانی و جنگل نشین و عقب مانده عالم پی نبرده است حتی وضع واقعی ملتهای بزرگ متمدن جهان هم کاملا مکشوف و معلوم نیست زیرا هنوز هر ملتی عاشق تاریخ خویش است و محسنات خود را بزرگ و معایب خود را کوچك جلوه میدهند و حق خود را با اهمیت و باطل خود را بی اهمیت قلمداد میکنند یعنی با کمال تأسف با وجود ترقیات علمی و توسعه روح بیطرفی مخصوصاً میان بعضی دانشمندان جهان هنوز هم اغراض و تعصبات در روح بشر ادامه دارد اینگونه اغراض را در ساحه‌ی ملل متحد هم بوضوح توان دید که چطور هر فردی یا دسته‌ای فقط در فکر دفاع از نظر و عقاید خویش

است ولو زور و باطل باشد ومیکوشد مطالب طرف را رد کند ولو حق و درست باشد .

تردیدی نیست که دانشمندان حقشناس همه‌ملل عالم ازین وضع افسرده خاطرند و آرزومندند روزی در این جهان آشفته فرا رسد که بشر همه بحقیقت گرود وراست‌راراست بنامد و کج را کج سفیدراسفید وسیاه راسیاه ونگوید هرچه‌من میگویم ومن میخواهم درست و بجاست و هرچه دیگران میگویند و میخواهند نادرست و نابجاست منازعات بین‌المللی که جهان گرفتار آنست ازهمین نوع خود بینی سرچشمه میگیرد چه یك اختلاف کوچك مرزی باشد چه‌موضوع خلع سلاح یا ممنوعیت آزمایشهای‌آتومی. این‌بیچارگی انسانی بی‌شك‌اسباب تأسف دانشمندان ودل‌آگاهان خیرخواه عالم انسانی است و همه میکوشند تا آنجا که امکان دارد آدمی‌زادراازین ورطه‌ی هلاك برهانند وبساحل نجات برسانند معلومست که اولین قدمها در اینراه باید در مدارس برداشته شود کودکان و جوانان تمام ملتها باید از همان اوان صباوت بجای‌تربیت‌خودپرستی‌تربیت‌حقپرستی دریابند یکی ازهدفهای‌مهم‌ملل متحد همین موضوع است ومنظور عمده از ایجاد کمیسیون همکاری آموزشی وپرورشی وعلمی‌وفرهنگی که نام‌آن (یونسکو)معروف شده همینست دوازده‌سال پیش خود من درسو کمیسیون‌حقوق‌بشر‌ملل‌متحد پیشنهادی کردم که باتفاق آرا پذیرفته‌شد وآن‌این بود که‌ملل متحد انجمنی ازعلمای بیغرض ومحقق ومتخصص تاریخ وآموزش و پرورش بین‌المللی منعقد سازد که کارآنان رسیدگی عادلانه به کتب تاریخی ملل وپیدانمودن موارد سوء تفاهم‌هاوسوء تعبیرها واغراض ملتها نسبت

بهم وتصحیح آنها باشد که درطی زمان طرف توجه مؤلفان و مربیان اقوام متمدن واقع گردد و بتدریج کتابهای درسی را که ازلوث مطالب غیرواقع که یاازراه نادانی ویا ازطریق تعصب مندرج گشته پاك گردد زیراغرض و کینه‌ملی یاقومی یاطبقاتی ازاوان کودکی بواسطه والدین ومعلمان بجوانان کشورهاتلقین میشود وچاره آنهم ترك آنگونه‌تلقینات خلاف حقیقت ازهمان زمانست .

این نظرپیشنهادی چنانکه گفتم باتفاق پذیرفته شد و بمراجع بالاترملل متحد ارسال گردید تا درحدود امکان بموقع عمل گذارده شود پس برای اینکه تاریخ صحیح بوجود آید وملتها نسبت بهم بجای خوی دشمنی خوی دوستی کسب نمـایند لازمست رهبران دانشمند و حقپرست ملل ازنخستین مراحل آموزش جوانان آغاز نمایند شاید در استماع این مطالب خواهید فرمود اینها آرزوهای دور وغیرعملی است منهم تصدیق میکنم اینها آرزوهای دورادور است ولی هرگزغیرعملی نیست .

ترقیات اساسی عالم انسانی نتیجه‌همان نوع آرزوهای بلندبوده که وقتی دوربوده ورفته رفته نزدیك شده وگرنه اگر آرزومندان و بلندنظران وروشن‌بینان جهان آدمی وجود نداشتند کاروان بشرهرگز بدین مرحله که اکنون رسیده نمیرسید همین سازمان ملل متحد وقتی وهمی بیش نبود وازطرف مردمی خیالی خام شمرده میشدوبنای ملتها برزورآزمایی ومهاجمه وجنگ وغارت بود ولی اکنون آن خیال که قرنهادرمغز بزرگانی بشکل آرزو وجودداشت حقیقت شده گرچه هنوز به‌منظورواقعی خود نرسیده است . کمالپرستان بشردرراه وصول بحق

ازپیمودن راه دور و دشوار باکی ندارند وبردبار وفداکارند با چنین روحیه‌ایست که ابوسعیدابی‌الخیریکی ازصوفیان صاحبدل ما که نهصد وچهل سال پیش درگذشت این رباعی لطیف را گفت :

جانا بزمین خاوران خاری نیست
کش بامن وروزگارمن کاری نیست
با لطف و نوازش جمال تو مرا
در دادن صد هزارجان عاری نیست

چند هفته پیش یعنی روز دوشنبه شانزدهم مرداد ماه (۱۳۴۰) یکی ازآن خیالپرستان بلندپروازعاشق حق وپیروحقیقت بنام فرانك بوخمن (**Frank Buchman**) درآلمان درمحلی بنام **Freu den Stadt**) فرویدنشتات که معنی شهرشادی میدهددرنواحی‌زیبای مصفائی موسوم به‌جنگل سیاه واقعست جان بجان‌آفرین سپرد بیست ودوسال پیش یعنی بتاریخ ۱۹۳۸ میلادی که دنیا هنوز از جراحت جنگ اول جهانی التیام نیافته‌درتهیه روشن کردن آتش جنگ دوم بوداین شخص بینا درهمین جنگل درحال استغراق وجذبه قدم میزد ودر راه نجات بشر مطالعه میکرد یکباره فکری در مغزش برق زد وبا خود گفت نجات بشردراینست که بجای‌اسلحه‌آدمکش باسلاح اخلاق‌مسلح گردد وبرایش روشن گشت که کاریترین اسلحه در راه سعادت آدمی اسلحه ناری نیست بلکه اسلحه نوریست . انسان کشی هنری نیست انسان پروری هنریست مایه‌اسلحه ناری آتش وفولادوقساوت وخونخواریست ومایه اسلحه نوری مهروپاکی وگذشت و راستی است جهان آدمی را مهروپاکی وگذشت وراستی بسعادت میرساند نه‌دشمنی وتوپ وتفنگ

بوخمن بااین فکر قیام کرد وبتمام ملتهافرمان بسیج داد که برخیزند و اسلحه‌یی بر گیرند که سلاح تقوی باشد وبا آنچنان اسلحه جنگ‌را اول باخود بپادارند وبا بزرگترین دشمنان که‌خودپرستی‌وشهوت‌وبی‌مهری وناپاکیست وقرارگاه یاستاد آنها قلب خودآدمیست در آویزند معنی جهاد اکبر که درآئین مقدس اسلام آمده همینست .

این مرد پاکدل ظرف این بیست و دو سال هزارها پیروان‌در همه‌جهان پیدا نمود رهبران‌ورهروان‌ملل بتدریج دارند به‌تعلیم تسلیح اخلاقی او گردن می‌نهند زیرا همه با خلوص کامل عقیده او و چهار اصل اورا که مهر مطلق و ازخود گذشتگی‌مطلق وپاکی مطلق‌وراستی مطلق است و این چهار اصل چکیده تعلیم ادیان است می‌پذیرند و همه میدانند که آهن با آهن ازبین نمیرود و آتش با آتش خاموش نمیشود و دشمنی با دشمنی زایل نمیگردد و تسلیحات با تسلیحات‌از میان برداشته نمیشود . بشر باید فکری از نو کند و طرحی از نو بریزد ونقشه‌ای انسانی بکشد وبجای اسلحه خونریزی تن و روان خود را با اسلحهٔ آدمیت زینت دهد .

بوخمن میدانست که چهار اصل او روح همه ادیانست وهیچیك ازپیروان ادیان وملل با او واصول اومخالفتی نخواهند نمود وهمین طورهم شد اکنون چنانکه گفتم هزارها از همه ملل و مذاهب پیروان دارد . بوخمن قسمت مهم عمر خود رادر آمریکا که زادگاه اوهم‌هست گذراند و عجب آنکه آخرین روز خود را درهمان‌شهرشادی (فروید نشتات) واقع درجنگل سیاه آلمان که بتصادف بآنجا رفته بودبپایان برد فکرش درآنجا بوجود آمد و این دفعه خودش درآنجا از این

جهان درگذشت ولی فکر و تعلیمش در جهان بماند. صدای «لبیک» از طرفداران امور معنوی ورهبران راه خدا از اقطار زمین مسکون بسوی او بلند است.

در خاتمه جادارد یکبار دیگر رؤس مطالبی را که گفتم تکرار کنم.

تاریخ عالم و آدم بخصوص درباب گذشته‌های دور مخلوط و مشوبست و افسانه با حقیقت وحق با باطل درآمیخته است وعلت‌عمده آن دوتا است یکی نادانی وزودباوری و دومی تعصب و غرض‌ورزی. البته از همان روزگار نخستین توأم با این تاریکی جهل وتعصب نور حق‌جوئی و حق‌گوئی هم ولوضعیف در دلها تابشی داشت. همین‌نور است که با پیشرفت تمدن بشرقوت میگیرد و عصر بعصر فکر تحقیق وکاوش و بیان حقایق در مغزها بیش از پیش نیرومندتر میگردد و دانشمندان بیغرض یاکم غرض میکوشندجهان ووقایع جهان‌راچنانکه هست به بینند و بازگو کنند.

اختلاف و ستیزگی ملل واقوام در نتیجه همان جهل و تعصب و تواریخ وعقاید مشوب و حس خودپرستی وفراموشی شدن حقیقت‌بروز کرد. وچاره آن تصمیم افکار غلط تاریخی و ریشه کن نمودن نادانی وتعصبهای خام خود پرستانه درمیان اقوام و افراد است و ازین حیث مؤلفان ومربیان جهان مسئولیتی بس‌عظیم دارند.

کانون نوردانش وانصاف‌وحقشناسی‌وجدان رهبران ودانشمندان واقعی عالم انسانیست که بمنظور خدمت در راه رهائی بشر با خلوص تمام وشجاعت اخلاقی وعزمی خستگی ناپذیر در تألیفات وتلقینات‌و

اقدامات خود تا بتواند حس حق را در خود ودیگران تقویت کنند و
توسعه دهند و ازدشواری کار و دوری راه و دسترس نبودن هدف آمال
هرگز زبون ونومید نگردند .

برای ما ایرانیان درك چنین هدف عالی انسانی مشکل نیست
زیرا رهبران ادبی وفلسفی و عرفانی ما از دیر زمان به فکر بلند
وحدت معنوی ملل و مردود بودن تعصب و خود پسندی پی بردند فقط
بر ما فرزندان آن بزرگانست که در راه تقویت آن هدف عالی قدم
برداریم و پیداست که اولین قدمها آنست که از خودمان در کشور
خودمان حتی در خانواده خودمان شروع کنیم زیرا چراغی که بخانه
رواست بمسجد حرام است . همه ما ممکنست در جزئی‌ترین مسائل
روزانه یا بیخبر وجاهل باشیم یا متعصب یعنی بخواهیم محض تعصبهای
شخصی یا جمعی نظر خود را بکرسی نشانیم و بیجهة تولید نفاق و
ستیزگی کنیم و جامعه خود را آلوده وآشفته سازیم درعصر ما بیش از
هرموضوع صحبت ازمبارزه میشود ازمن بپرسید ازمهمترین مبارزه‌های
ما باید دومبارزه باشد مبارزه برضد نادانی مبارزه برضد تعصب خودپرستانه
حق در چنین مبارزه یارما خواهد بود .

نخستین مراحل عمر بشر

گفتیم که دورهٔ تاریخ مدون بشر فقط چند هزار سالست در صورتیکه علما دورهٔ پیش از تاریخ را از صد هزار سال تا ملیونها سال حدس زده‌اند در گذشته اقوامی بزعم خود و بموجب روایات خود تمام تاریخ بشر را از آغاز آفرینش چند هزار سال بیشتر نمیدانستند در مغرب زمین بموجب تقویم رسمی قرن هفدهم میلادی آفرینش آدمی هفتهزار سال قبل تصور میشده‌درعالم عیسویت‌بموجب تقویمی ظهور آدم را چهار هزار و چهار سال پیش‌ازمیلاد مسیح یعنی حدود ششهزار سال پیش از این میدانستند و تاریخ حدوث طوفان معروف را که بموجب علم زمین شناسی صد هزار ها سال‌قبل اتفاق افتاده حدود سه‌هزار وچهار صدسال پیش‌ازین تصور میکردندوا کنون این قبیل حدسیات روبه فراموش شدنست .

درباب اینکه انسان بچه صورت خلق شد و اینکه آیا یکباره آفریده‌شدیا درنتیجه‌صدهزارها سال تحولات ازاشکال ومراحل‌بسیط‌تر باشکال و مراحل مرکبتر وکاملتر ارتقا یافت هنوز علم یقین حاصل نشده و میان دانشمندان طرفدار خلقت آنی و تطور اختلافاتی هست

ولی همین اندازه محرز است که انسانهای ادوار قدیم در وضع وسایل زندگی خیلی به حیوان نزدیك بودند و ازهمین نظر آنها را انسان ابتدائی یا بَدْوی (بمعنی ابتدائی) مینامیم میتوان اورا بَدَوی هم نامید که اشاره به بادیه نشینی و آوارگی در حال کوچ و صحرانوردی و کوه پیمائی وخانه بدوشی او است بعضی میگویند قدیمترین آدمیان بیشتر در جنگل بردرخت زندگی میکردند که بی شباهت به زندگی میمونهای جنگلی نبود و پس از عهد یخبندان بزرگ که درشمالیهای زمین مسکون آنزمان هزاران سال پیش روداد آدمی بواسطه خشك گشتن درختان مجبورشددرغارها پناه جویدوازآن هنگام بهغارنشینی عادت کرد.

نکتهایکه باید بآن توجهنمود اینست که آدمیزاد یعنی حیوان ناطق وباصطلاح علمی مغربزمین (Homo Sapiens) ازهمان اولین ظهورش چه باخلق الساعه وچه با تطورتدریجی از حیوان فرق مهمی داشت وآن هم قوه تصرف وانطباق اوبا محیط وایجاد وسایل بود ودر واقع ازهمان آغازنیروی عاقله داشت وهمین نیرودرطی قرون واعصار مستمراًروبافزایش نهاد. بدیهیاست آزمایش وتجربه وپیش آمد درآن افزایش مؤثربود ولی مایه آنرا درنهاد خود داشت که از ازل درآن نهاده شده بود. مثلا یخبندان نواحی شمال سبب شدآدمی محیط خود راعوض کند وبمحیط جدیدی که غارباشد عادت نماید ولی همین عوض کردن وعادت نمودن یك مایه واستعداد ذاتی میخواست.

ترقیات بهتآورعصرما واقعاًمارا غافل کرده است ازاینکه نوع بشرازچه مراحل بسیارساده وابتدائی گذشت وچهاعصار وادوار تجربه

گذراند وچطور قرنها پشت به‌پشت آمد ورفت‌واتفاقات رواداد وهزاران هزار آزمایش حاصل شد تاهوش وخرد انسان رشد کرد واو به‌ترقیات واکتشافات نایل آمدبرای مثالی پیداشدن آتش که‌داستان آن بآن‌شیرینی درشاهنامه آمده که ازحقیقت دورنیست یعنی بخوبی اشعارمیداردچطور بخت وتصادف سبب اکتشاف یکی از بزرگترین عوامل حیات بشری گشت چنانکه میدانیم بموجب این داستان روزی هوشنگ ماری بر تخته سنگ می بیند وبر آن سنگی پرتاب میکندمارازسنگ شاه‌میرهد ولی از خوردن سنگ شاه به‌سنگ کوه شراره میجهد و همین تصادف سبب پیدایش آتش میگردد .

یکی روز شاه جهان سوی کوه | گذر کرد با چند کس همگروه
پدید آمد از دور چیزی دراز | سیه رنگ و تیره تن و تیز تاز
دوچشم ازبرسرچودوچشمه خون | زدود دهانش جهان تیره گون
نگه کردهوشنگ باهوش وهنگ | گرفتش‌یکی‌سنگ‌وشدپیش‌جنگ
بزور کیانی بیازید دست | جهانسوز مار از جهانجو بجست
برآمد بسنگ گران سنگ خرد | همین‌وهمان سنگ‌بشکست خورد
فروغی پدیدآمد از هر دوسنگ | دلی سنگ گشت ازفروغ آذرنگ
نشد مار کشته ولیکن ز راز | پدیدآمدآتش ازآن سنگ باز
هرآنکس که برسنگ‌آهن زدی | ازو روشنایی پدید آمدی
جهاندار پیش جهان آفرین | نیایش همی کرد وخواندآفرین
که اورا فروغی چنین هدیه داد | همین آتش آنگاه قبله نهاد
شب آمدبرافروخت آتش چوکوه | همانشاه در گرد او با گروه
یکی جشن کردآنشب‌وباده‌خورد | سده نام آن جشن فرخنده کرد

داستانی مشابه پیدایش آتش درایران درباب پیدایش پختن در چین مسطوراست که نقل آن خالی از مزه نیست زیرا آن نیز نمودار ترقی تدریجی آزمایش آدمی است.طایفه‌ای از چینیان هزار ها سال پیش درخانه‌های پوشالی‌زندگی میکردندوازمیوه‌و گوشت خام وماهی وغیره تغذی مینمودند دریکی ازاین خانه‌ها خوکی بود روزی پدر و ومادر ازآنخانه بیرون رفتند وپسرخود رادرآنجا گذاشتند اتفاقاً خانه آتش گرفت وپسره برای نجات خوك بسوی آن دوید و بی‌اختیار دست به‌آنحیوان که میسوخت‌دراز کردودستش سوخت‌وبحکم غریزه‌انگشت سوخته را بدهان خود برد ولی یکباره متوجه شد که مزه خوبی دارد کمی حیرت کرد وبا کمال احتیاط باردیگرانگشت‌بخوك بریان برد ومزه کرد وبیشترخوشش آمد پس بتدریج حواس خود راجمع کرد و فرونشست وتاپدر ومادربر گردند مقداری‌از گوشت خودپخته راخورد و چون پدر و مادر بازگشتند قضیه را بآنان حالی کرد و آنان هم امتحان کـردند و از گوشت پخته لـذت گرفتند خبر این حادثه مهم فاش و منتشر گشت و مردم به کنجکاوی پرداختند وبفکر گوشت پخته افتادند و غریب‌اینکه مدتی مردمی‌خانه‌های خود راآتش‌میزدند تا خوك پخته شود و بخورند و دیر زمانی گذشت تا یـاد گرفتند که برای پختن خوك آتش زدن تمام خـانه لزومی ندارد و ممکنست هم خوك راپخت وهم خانه رانگه داشت .

این داستان عجیب بـاردیگر نشان میدهد اولاد آدمی باوجود استعداد ذاتی وعقل بالقوه که داشت تاچه اندازه به‌آزمایش تدریجی محتاج بودوچه زمانهای طولانی گذشت تاراه‌ورسم زندگی رایاد گرفت

پس گذشته ازاستعداد فطری برای آزمایش و آموزش آدمی پیش آمدها
دررشد وترقی وتمدن او نظیر جستن شراره ازسنگ درمورد هوشنگ و
آتش گرفتن خانه درمورد قبیله چینی تأثیر بسزا داشت .

گذشته از پیش آمد ها ازقبیل آنچه ذکر کردم سوانح نظیر
حدوث طوفان وسیل و تحولات جوی وبروز بیماری وجنگ که جملگی
در آزمایش آدمی وجولان و اقدام او مؤثر بوده وضع جغرافیائی
محیط هم درتعیین طالع انسان عاملی است قطعی بعضی علما گفته اند
درروزگاران باستان موقعیکه گروههای آدمی بعلتی ازعلل از محلی
بمحلهای نوین مهاجرت میکردند و برسینه پهناور زمین پراکنده می -
گشتند و بسرزمینهای نا آشنا و پر فراز ونشیب میرفتند مواجه با
یکی از سه حال میگشتند یا اینکه سرزمین جدید طوری وحشی و
نامساعد بودکه آدمیزاد نمیتوانست با آن بسازد پس یا فرارمیکرد
ویا نابود میگشت و یا اینکه سرزمین جدید طوری مساعد و ملایم و
سازگار بود که در آنجا سکنی می‌جست و از محصولات طبیعی آنجا
مثلا میوه‌های جنگلی یا حیوانات دریائی ارتزاق مینمود پس احتیاج
زیادی بسعی و کوشش حس نمیکرد و در نتیجه در همان مرحله بداوت
و سادگی جنگل نشین میماند چنانکه در این عصر ما هم ملیونها از
همان قبیل اقوام هنوز هستند که درپست ترین مراحل تمدن بشری
زندگی میکنند و یا اینکه حال سوم پیش میآمد و آن اینست که
گروههایی بسرزمینهائی میرسیدند که نه باندازه‌ای سخت وبی بار بود
که آنها را نابود سازد ونه باندازه‌ای ملایم و سازگار بود که آنها را
تنبل و خوش نشین بار آورد بلکه مایه و امکان زندگی داشت ولی

برای استفاده از آن مایه و امکانات سعی و کوشش لازم بود پس اقوامی که بچنان نقاطی راه یافتند وبنا را بکار و کوشش نهادند ودر راه رام کردن طبیعت قاهر خرد وهمت بکار بردند لاجرم کامیاب گردیدند وتمدن بوجود آوردند در واقع ظهور تمدنهای بزرگ جهان از این دو عامل اصلی پیدا شد یعنی سرزمین دارای امکانات وکار و کوشش انسانی.

بعقیده مورخین وفلاسفه اجتماع انسان بعد ازطی اولین مراحل ترقی که او را از حیوان امتیاز بخشید نظیر ظهور ناطقه وپیدایش آتش وپدید آمدن دین قدم براه تکامل نهاد نطق وسیله تفاهم و تبادل نظر شد آتش سبب شد از سوز سرما مصون ماند غذای پخته تهیه کند آجر درست کند فلزات را آب کند و برای خود روشنائی بوجود آورد و حیوانات درنده را از خود دور دارد.

دین با اینکه آنوقت ها در مراحل بسیار عامیانه و خرافی و شرك بود سبب شد آدمی با استناد به قوای مرموز قویدل و متوکل گردد وبه طبیعت وحشی فایق آید وفکراو با اعتقاد بجهان بیکران وسعت یابد و در هر دوره‌ای از ادوار از مراحل پست تر و تنگنا تر بمراحل عالیتر و بیکرانتر برسد و در اخلاق و اطوار ترقی یابد.

چه زیبا و گویا است شرح این تحول عظیم و دینی جهان انسانی در قرآن کریم که داستان بس دراز تکامل روحی وروحانی آدمی که شاید صد هزارها سال طول داشته درچند جمله موجز ولی بسیار معنی‌دار در سوره ششم وآیات هفتاد و ششم تا هفتادو نهم در باب ابراهیم بیان شده: (وچون شب بر اوتاریك شد و ستاره‌ای را دید گفت این پروردگار

من است و چون فرو شد گفت من فروروندگان را دوست ندارم و
چون ماه را فروزان دید گفت این پروردگـار من است و چون
فرو شد گفت اگر پروردگارم مرا راهنمائی نکند از مردم گمراه
خواهم بود و چون خورشید را فروزان دید گفت این پروردگارمنست
این بزرگتر است وچون فروشد گفت ای مردم من ازشریك قراردادن
شما بخدا بیزارم من براستی رو بسوی کسی میکنم که زمین و آسمان
را آفریده وباو شریك قرار نمیدهم) .

این تکامل تدریجی در هریك ازجهات زندگی اجتماعی مشهور
است مثلا از لحاظ امرار معیشت و تشکیل جامعه هم مراحلی متعدد
آمده ورفته و شیوه زندگی از دوره‌ای به دوره‌ای تغییرات پذیرفته
قدیمترین دوره جامعه بشری را دوره شکار تشخیص داده‌اند که در آن
دوره شغل عمده ووسیله معیشت آدمی بطورکلی شکار حیوانات بری و
بحری بود بخصوص موقعیکه ابزارکار واسلحه سنگی رفته‌رفته‌تکمیل
میشد میگویند زندگی شکاری سبب ظهور شیوه جنگ شد زیرا بوجود
آمدن اسلحه و ابزار صید باعث‌شد بشر در موارد شدت اختلافات‌خود
را بزور اسلحه فیصله بخشد از جنگ هم بردگی وبرده گیری و برده
فروشی حاصل آمد یعنی بجای اینکه غالب مغلوب خود را بکشداورا
اسیر وبرده خود ساخت و ازکاروزحمت اوبهره‌برداری‌نمود .

میگویندتمدن شکاری حدود صدهزار سال پیش وجود داشته و
درآن دوره بود که انسان گذشته ازپختن باختراع سوزن سنگی وتهیه
لباس و ساختن ابزار زینت فایق‌آمد .

پس از تمدن شکاری تمدن چوپانی آغاز کرد که شاید در اروپا

ده‌هزار سال پیش ظهور کرده باشد و چنانکه نام‌آن مینمایاند در آن دوره بواسطه عقب رفتن یخ وملایم شدن هوا انسان از غاربیرون‌آمد و بجای اینکه حیوانات را محض دفاع ازخود وبرای تهیه غذا بکشد بعضی آنرا اهلی کرد و بیکی از رامترین وصلح دوست‌ترین چارپایان که گاو باشد دست یافت آنگاه به خروشتر و گوسفند و اسب و قاطر ومرغ خانگی وفیل وامثال‌آن مسلط گشت و جمله را بکمك‌وخدمت خود واداشت گاوالحق از موی سر تادم وسم نسبت به انسان سودمند و مظهر صلح وآسایش وآرامش است و بیجهت نیست در ممالکی نظیر مصر وهند آنرا حتی مورد پرستش قرار دادند در زبان قدیم ما یعنی پارسی باستان هم گاو را لقب مقدس دادند وآنرا (گاوسپَنتَد) یعنی گاو مقدس نامیدند و این لغت است که اکنون بشکل گوسفندضبط میشود.

اگر بحرف من نمی‌خندیدید میگفتم کاش انسان عاقل مغرور شیوهٔ سودمند بودن و بهره رساندن و صلحدوستی را از گاو وشتر یاد میگرفت یاکاش گاوها هم میتوانستندیك ملل متحد تشکیل دهند شاید قادرمیگشتند صلح‌وآرامش‌رادرجهان برقرار سازند در هرصورت‌مسلماً بمب‌اتمی نمیساختند و بهستی ابنای بشر نمیتاختند این شتر بیزبان چه خدماتی شایان در طول قرنها نسبت بآدمیزاد که انجام نداده بیچاره همیشه خار میخورد و بار میبرد سعدی حق دارد به آن سنخ زایران مکه که با مالی حرام ومحض ظاهرپرستی بحج میروند بیریا گفته :

حاجی تو نیستی شتر است از برای آنك

بیچاره خار میخورد و بار میبرد

خلاصه اینکه عهد چوپانی ترقیات بیشتری نسبت بعهد شکاری فراآورد . نه تنها اغذیه از گوشت و کره وتخم مرغ و لوازم لباس از پوست وپشم فراهم آمد بلکه استخدام حیوان برای بار کشی و نظایر آن هم معمول گشت و انسان در جستجوی چراگاه ازغار بیرون رفت و به چادرنشینی وییلاق وقشلاق عادت نمود و در این دوره بود که صنعت سائیدن وصاف کردن سنگ پیدا گشت و ابزار و آلات سنگ تراشیده معمول شد وساختن کاسه و کوزه از گل رایج گردید و عصر سنگ تراشیده یا عصر سنگی نوین آغاز نمود . این آغاز را بعضی مورخین دوازده هزار سال پیش ازین دانسته‌اند .

در ذکر حیوانات اهلی خدمت مؤثر را که اسب وسگ آن دو رفیق باوفای آدمی از هزارها سال باینطرف در طریق تمدن نسبت بانسان کردند ودر مشکلات زندگی یاراو بوده‌اند نباید فراموش کرد اسب در اثر خدمت خود در اشعار ما و داستان ملی ما شاهنامه مانند داستانهای ملل متمدن دیگر مقامی دارد و تنها صحبت رخش وشبدیز نیست . در میان عرب بااینکه شاید در ابتدا اسب ازایران بآنجا رفته باشد آن حیوان موقع مهمی دارد حتی برای اسبهائی نسب نامه میداشته‌اند . زیرا اسب در جنگ وصلح خدمتگزار آدمی بوده. سگ هم در تمام عمر بشر در موارد سختی یار او بوده و با هوش وحس و نیروی شامه ووفای خود خدمتهای گرانبها نسبت به انسان انجام‌داده ومیدهد و بیجهة نیست که در فقه اسلامی سگ سودمند را خونبها تعیین شده . شایدبجا باشد حکایتی را که (تالستوی) نویسنده حکیم روسی که پنجاه سال پیش در گذشت نوشته است نقل کنم‌زیرا نماینده صدق

ووفای سگ است . مردی که بر کمر اسب در بیابانی مسافرت‌میکرد وسگش پشت سرش‌میدوید یکباره ملتفت میشود که سگ پارس‌میکند و بسینه اسب میپرد هر کار کرد سگ را آرام کند نتوانست سرانجام خشمگین گشت و طوری سگ را زد که زخمی شد و افتاد پس از طی مسافتی متوجه گشت که خورجین پشت‌سرش که پول وذخیره‌اش‌داخل آن بود افتاده با اضطراب بر گشت و بمحلی که سگ را زده بودرسید و دید سگ از آنجا بر گشته ولی خونش بزمین ریخته ایـن خون را گرفت ورفت تا بجائی رسید که خورجین افتاده و سگ زخمی هم سر برروی‌آن نهاده بود آنگاه در پشیمانی و غم عمیقی ملتفت شد فغان و بی‌آرامی سگ برای چه بوده .

ابوالقاسم عارف شاعر آزاده‌منش حساس ایران روی همین‌وفای سگ بود که گفت :

مرا رسم وفا و حقشناسی　　　کشاندآنجا که باسگ خوگرفتم

خدمات سگهای پلیس در همین عصر ما و کارسگهائی که برای هدایت کورها تربیت میشوند مثالی باهراز فداکاری و سودمندی این حیوانست . خلاصه اینکه اهلی کردن حیوانات در تاریخ پیشرفت انسانی قدمی‌بس بزرگ بود ودرضمن‌همین دوره چوپانی‌و گاوچرانی آدمی به روئیدن نباتات از تخم و دانه پی‌برد وپس از تجاربی‌ممتد به صنعت‌کشت آشنا گشت و بدین ترتیب یکی از مهمترین ادوار ترقی انسان یعنی **دوره‌کشاورزی** آغاز نمود در گذشته آدمی با حیوانات وحشی‌مبارزه کرد وآنها را رام‌نمود اکنون بانبات ودرخت‌بنای‌مبارزه نهاد و به‌رام کردن جنگلهای وحشی‌پرداخت وآنجاها را برای‌زراعت

سازگار و هموار نمود روزی رسید که طریق شخم کردن را آموخت وگاوآهن را ساخت و به تدریج در کنار چشمه‌سارها و رودها سکنا جست و از حال کوچ و سرگردانی به حال استقرار متحول گشت کم‌کم استعمال فلزات بمیان آمد واول مس و سرانجام آهن بدست آمد وبکار افتاد و ابزار وصنایع و اسلحه ونظایر آن تهیه گشت. آغاز پیدایش و استعمال فلزات را که اولین آن مس باشد بعضی مورخین حوالی هفتهزار سال پیش ازین دانسته‌اند. تردیدی نیست که در این تحولات از دوره‌ای به دوره‌ای علتهای گوناگون درکار بود.

نظیر علتهای دینی وخرافی‌وتصادف و اتفاق ومحیط وپیش‌آمد ولی در وراء همه اینها چنانکه درابتدا هم اشاره کردم یك نیرویااراده یا مشیت ناچار درکار بوده که بشررا به پیش سوق میداده وسیر تطور را دوام می‌بخشیدهمان علل یا علت اصلی ومشیت یك‌دوره جدیدیگر فراآوردوآن دوره شهرنشینی بود یعنی فرزند آدمی بتدریج ازمراکز زراعتی یا ازحال چوپانی وزندگی کوهستانی روبه مرکزهای‌بزرگ تجمع نهاد وشهر بوجودآورد. واز سرگردانی به سکونت و از حال بدوی به حضری تحول یافت شهرنشینی هم ناچار علل وعوامل داشت یکی ازآن علل دشمنی وستیزه‌جوئی و تاخت و تاز یك گروه انسانی باگروه‌دیگر بود که مجبورشدند درجاهای‌محفوظ اقامتگاه‌بر گزینند و دور تا دور آن برج وبارو بسازند وازاینراه توان گفت اولین‌شهرها در واقع قلعه‌ها وحصارها بودند البته شهر یا قلعه جلو راه سیل و حیوانات موذی و سرما و طوفان راهم تا حدی گرفت و انسان بالطبع درآنجا هر چهار فصل اقامت کرد و کوچ و مهاجرت و خانه بدوشی

متروك گشت در شهر بود که داد وستد و بازرگانی آغاز نمود گرچه در ابتدا بازرگانی با دستبرد وتقلب ومعامله‌با بدحسابی وتجارت باغارت غالباً توأم بود عجب اینکه در بعضی زبانها مانند آلمانی و یونانی کلمه کسب وتجارت در عین حال که معنی داد و ستد میدهد بمعنی تقلب و گول‌زدن هم میآید .

درواقع ازعلائم ترقی وتکامل عصرماست که بازرگانی بادرستی وشرافت وخوش پیمانی قرین گشته . البته زمینه ایجاد شهریا مسکن دائمی‌همان کشاورزی‌بود که‌باعث‌تغییر کوچ ومهاجرت به‌سکناواقامت یا تحول بداوت به حضارت گشته همانطور که وجود حیوانات اهلی ادامه چوپانی وبداوت راالزام میکرد همانطور هم کشاورزی حضارت رامیخواست توانگفت دام یعنی حیوانات اهلی آدمی رابزندگی بدوی سوق نمود ودانه بزندگی حضری و روی همین اساس اقتصادی جامعه انسانی ازهزارها سال پیش به‌دودسته بادیه نوردوشهرنشین منقسم گشت وهنوزهم این دودسته درمیان اقوام زیادی وجود دارد ازسوانح مستمر تاریخ قدیم یکی اینکه چون شهرنشینها اوضاع زندگی اجتماعی خود رابهترمرتب میکردند وابزاروذخیره وغذاومال درشهرانبارمیشد ناچاراقوام بدوی خانه بدوش درموارد سختی بآن شهرها بمنظورغارت هجوم میاوردندوتاخت‌وتازمیکردند وازاینروست که تاریخ‌وافسانه‌های اغلب ملل پرازاخباراینگونه‌مهاجماتست ودرشاهنامه فردوسی‌جنگهای ایران وتوران در حقیقت نقل افسانه و از جنگهای بین اقوام ایرانی شهروبادیه و گاهی هم یغمای اقوام غیرایرانی آسیای مرکزی را بیاد میاورد .

ظهورشهر وشهرنشینی که بحکم آثار واخبار باید ازدوره سنگی نوین آغاز کرده باشد نشان میدهد که انسان روش زندگی کردن و همکاری باهم درواقع همزیستی مسالمت آمیزرا یاد گرفت وناچار برای اداره کارهای مشترك حکومتی بوجود آورد وبدیهیست آنوقتها هرشهر با اطرافش یك حکومت داشت یعنی حکومتهای شهری ایجاد میشد و چنین شهرهائی درابتدا بسیار نادر بودچنانکه معمولا شهر نام هم نداشت وتنهاشهر که میگفتند همه میفهمیدند کجاست مانندمدینه درعربستان. میگویند عرب یك شهرمیشناخت که آنرا شهریا مدینه میگفت و چون بحدود ایران آمد وشهرهائی مانند انطاکیه وتیسفون را دیدپس آنهارا مدائن نامید. نام قدیمی استانبول هم که در کشورما بغلط اسلامبول گویند یونانیست ومعنی شهرمیدهد. درزبان یونان قدیم شهرومملکت یاحکومت راپولیس (Polis) میگفتند که کلمه پلیتیك بمعنی سیاست از همان ریشه است ودرآن اوان درواقع بطوراعم سیاست عبارت ازاداره شهربود که حالا کشورداری باشد. نام پایتخت قدیم دولت سومر یا شمریعنی (اور) که بیش ازپنجهزارسال قبل شهرمهمی بود ودر حوالی دویست کیلومتری شمال بصره درساحل فرات واقع وازمراکز تمدن آن زمان محسوب میشد درواقع مرادف با شهربود حکومتهای شهری حتی تاحوالی دوهزاروپانصد سال پیش مثلادریونان ادامه‌داشت مانند حکومت آتن وحکومت اسپارطه ونظایرآن.

این مطالب که بطور ایجاز مذکور افتاد نمونه‌ایست ازمراحل اولیه تکامل بشری که ظرف هزاران سال ازعصر سنگی دیرین بعصر سنگی نوین انتقال مییابد وادوارشکاری وچوپانی و کشاورزی را طی

میکند و بمرحله شهر نشینی میرسد تا بعصر تمدن حاضر منتقل میگردد .

دراین هزارها بلکه صد هزارها سال سیر آدمی به‌پیش بـرای کسانیکه صاحبنظرند مسائل زیاد قابـل توجهی هست کـه سزاوار مطالعه دقیق است آیا آغاز کلیه این مراحل واحوال و ادوار چه‌بوده بموجب فرضیه معروف (لاپلاس) یکوقتی هیچ یك ازاین کرات منظومه شمسی از عطارد و زهره وزمین ومریخ و زحل و اورانوس و نپتون و پلوتو وجود جداگانه نداشته بلکه جزو کره‌ی خورشید بوده‌وخورشید هم درباستان‌ترین اعصار مانند توده ابری بوده و درطی اعصار طولانی این کرات از آن جدا شده و هر یك بحرکت محوری و انتقالی آغاز نموده ویکی از آنها زمین‌مسکونی ما باشد ظرف ملیون‌ها سال‌تکامل بتدریج دارای هوا و آب ونبات وحیوان گشته و سرانجام انسان‌درآن ظهور کرده آیا بطوریکه خلقیون گویندآدمی از ابتدا بهمین شکل که هست ظاهر شد یا خلقتی نزدیك بمیمون بود که بتدریج ودرطی‌قرون واعصار ازچهارپائی به دوپائی تحول یافت ودوپای پیشین او به‌دوبازوو سمها بدستها وانگشتها تبدیل یافت وقدخمیده راست شد وسر گرد گشت‌و چشمها متوجه بالا گردید الله‌اعلم .

بهر فرض و هر تقدیر که فکر کنیم همانطور که گفتم گوئـی اراده‌ای یا مشیتی در نهاد این سیر مستمر بود که مدام باعث تکامل و تحول میگشت .

درمطالعه این احوال از خواص بارز وجالب نظرجهان انسانی بلکه تمام جهان که بنظر میرسد دوگانگی طبایع است که گوئی‌واقعاً روح و ماده زمینی و آسمانی وشیطانی ورحمانی نور وظلمت‌یا باصطلاح

ایرانیان باستان یزدانی و اهریمنی همواره برابرهم با تکامل انسانی توأم بوده است . ممکن بود افراد بشر ازهمان آغاز زندگی بحکم غریزه اجتماعی بهم گرد میامدند و باصطلاح امروز همزیستی‌مسالمت‌آمیز را متحقق میساختند ولی افسوس که این سعادت چنانکه باید نصیب نگشت چنانکه در همین عصر مترقی ما هم صحبت همزیستی مسالمت‌آمیز هنوز ازحدود حرف نگذشته نه ازهمزیستی خبری‌هست ونه از مسالمت تاکنون هیچیك ازدانشمندان و حکما وحتی‌پیشوایان دین نتوانستند درست روشن سازند که در جهانی که ممکن بود خیرو مواسات و مساوات حکومت کند و فرزندان آدمی از نخستین روز زندگانی خود تمام نیروی‌خود را صرف آبادی وآزادی ورفاه‌وسعادت خود سازند پس چرا در عین همکاری کارشکنی و در عین همزیستی ستیزگی و درعین صدق وصفا تزویر ونیرنگ ودر عین خدمت‌خیانت و در عین دوستی دشمنی بکار بردند این دوگانگی ونفاق و خصومت و فساد ازکجا آمد ؟ چرا سرشت انسانی از بدونیك نهاده شد ؟ افسوس جوابی قانع کننده که دل سوزان انسان کنجکاو را شفا بخشد پیدانشد و همه خرد پژوهان‌آدمی با ناصرخسرو هم‌آواز گشتند و گفتند:

« چرا بایست شیطان‌آفریدن » ؟!

و پاسخی نشنیدند تنها راه حلی که بنظرشان رسید این بود که طالع بشریرا چنانکه هست بپذیرند و به تقدیر اعتقاد و اعتماد کنند و بگویند آفرینش روی‌آزمایش خیر وشر است وآدمی یکنوع آزادی ومسئولیت و اختیار دارد وزندگی عبارت ازتن‌آسائی و خوشگذرانی نیست بلکه نوعی مبارزه نور وظلمت وزشتی و زیبائی ونیکی‌وبدیست

و اقوام و افراد آدمی مأمورند درین میدان نبرد بـه شیطان کژیها و کاستی‌ها پیروز گردند و شهوات پست را در خود بکشند تـا بتوانند به نعمت سعادت نائل گردند. زندگی مانند اقیانوسی است که با کشتی گرفتن بـا امواج مهیب عظیم میتوان کشتی حیات را بساحل نجات رسانید. تمدن واقعی در نتیجه رنج و کوشش و بردباری و استقامت بوجود آید ومفت ومجانی نصیب نگردد روی همین‌اصل درقرآن کریم آمده که: «نمی‌ماند برای انسان مگر کار و کوشش او»

تاریخ با کمال وضوح وبدون اندك جای تردیدبما میگوید: «مزدآن گرفت جان برادر که‌کار کرد» مقصود ازکار هم‌مسلماً کار صحیح قرین با ناموس آفرینش و درستی و حقانیت است. آنچه تاریخ بنام ترقی وتمدن بیاد دارد بی کم وزیاد ثمره فعالیت و زحمت افراد و اقوام است بشرطیکه آن فعالیت و زحمت روی مبنای صحیح وعاری از تجاوز وخودکامی بوده باشد هرجا که افراد یا جمعیتها در کار خود ازطریق حق منحرف شدند وستم ونادرستی روا داشتندمصایبی برای خود و دیگران بار آوردند و درنتیجه همانطور که از یکطرف ترقی وکامیابی مزروق بشر گشت از طرف دیگرهم فجایع و نـاکامی عاید شد وبهمین علت است که درین عصرتوسعه دانش و بینش و بروز عالیترین عواطف انسانی درعین‌حال هنوز ملتها مانند وحشیترین‌اقوام قدیمی دشمن مال وجان همند ازسوئی از صلح وبـرادری دم میزنیم و ملل متحد بوجود میآوریم وازطرفی مخرب‌ترین وهولناکترین اسلحه را برای نابود ساختن تمام عالم انسانی میسازیم واقعاً بـاید بعقل یا طالع این بشربیچارهٔ گمگشته خندید که در یکطرف هزاران کارخانه

و هزاران دانشمندش شباروز درکار مستمر تحقیق و موشکافیند تا به بیماریهای آدمی دوا کشف کنند و جلو هرنوع خطر وهرنوع نگرانی را بگیرند ومشقات زندگی‌را هرروز کمتر کنند و میکروبهای امراض فردی و اجتماعی را ریشه کن سازند وجهان آدمی را به بهشت برین تبدیل کنند که از دانش و کوشش و گذشت و تقوی بوجود آمده باشد در عین حال در همین زمان وپیش چشمهای همین آدمیان هزاران کارخانه وهزاران دانشمند از همین نژاد و از همین ملتها شباروز در کارند آخرین اسلحه قتال مهلك ویرانگر را تعبیه کنند که در یك آن کره زمین را به دوزخ هولناکی مبدل سازد ونسل بشر را از رگ و ریشه ونطفه وبنیان براندازد که اثری وخبری از آمیزاد برصفحه‌ی این کره خاکی باقی نماند وغالب ومغلوب پهلوی هم زیر خاکستر نابودی روند واقعاً باید ازعمق قلب با آهی‌سوزان و ندای خروشان فریاد زدو گفت : والعصران الانسان لفی‌خسر!

سوگند بروزگار که آدمیزاد بزیانکاری افتاده ماوقتی آن قصه رامیخوانیم وبحال کسیکه روی‌شاخه‌ای نشسته بود که آنرا بدست خود اره میکرد میخندیم گوئی فراموش میکنیم که دمی آینه را روبروی خود نهیم وبحال زارخود بخندیم که کارما بشرمتمدن هزاربار خنده آورتریا گریه‌آورتراست .

اینست داستان درازبشر که صد هزارسال یا بقولی صد هزاران سال پیش برصحنه این کره خاك ظاهرشد ویك زندگی که از زندگی حیوانات فرق خیلی زیادی نداشت پیش گرفت قرنها زبون وعاجز خواربارخود رااز آنچه درطبیعت حاضربود فراهم نمود یك دوره‌ممتد

غذا گرد آوری گذراند تا پس از آزمایشهای گوناگون به‌تولید غذا آشنا گردید یعنی بآنچه مانند میوه یا ماهی می‌یافت اکتفا ننمود بلکه‌خود بتولید غذا پرداخت و بکشاورزی و تکثیر حیوانات و نظایر آن آشنا گشت وازخوراك گرد آوری به‌خوراك فرا آوری رسید ازغذایابی به غذاسازی ارتقا یافت و در مدت هزار ها سال رنج و کوشش و کدیمین و عرق جبین و گذراندن مراحل و طی منازل و مواجهه‌با خطرها ومقابله‌با بلاها ومبارزه با عالم جمادو نبات وحیوان نژادخود را نیرومند ساخت و افزایش داد و درنتیجه کوشش وهوش بر سطح مسکون زمین‌استیلا جست و شماره افرادش‌شایدازچندهزار به دو هزار و چند صد میلیون رسید شهرها بوجود آورد کاخها ساخت بروبحر و کـوه و هامون و ذیروح وبیروح را رام نمود و طبیعت وحشی قهار را مهار کرد وکارش بجائی رسید که‌امروزدرصددتسخیر کرات‌دیگر آسمانی بر آمده ولی باکمال تأسف در همین اوج قدرت و حد اعلای موفقیت با اضطرابی فراوان و اندوه بی پایان دریافت که خطری مـرگبار در کمین او نشسته و هر آن بیم آنست او را با همه دستگاه عظیم آسمانخراشش را یکباره واژگون سازدو ظرف‌چند ساعت ویرانی و کشتاری بوجود آورد که ملتهای قدیم در همه جنگهای هزاران ساله خود و بیماریها و آفات درکلیه‌ادوار شیوع خود جمعاً هزار یك چنان ویرانی‌نتوانسته بار آورد دو جنگ‌جهانی که در چهل سال‌اخیر وقوع یافت و جمعا قریب پانصد میلیون بشر را طعمه خود ساخت دو شیپور حاضر باش عاقبت وخیم‌انسانی بود اشخاصی‌مانند «شپنگلر» (Spengler آلمانی) بر خاستند وآشکارا افول و انحطاط هولناك عالم انسانی راپیشگوئی

نمودند و اکنون تو گوئی علائم و آثار چنان پیشگوئیهای شوم را تایید
میکند ملتهای بزرگ بمب عالم خراب کن میسازند و رجز میخوانند
و هل من مبارز میگویند و بشر از بیم نابودی میلرزد.

ولی گویا هنوز دیر نشده و هنوز راه رهائی مسدود نگشته جا
دارد خردمندان بشر علت اصلی این انحطاط و تنزل هراسناک را دریابند
شاید تقدیر فرصتی دیگر برای توبه و اصلاح به فرزند آدمی ذخیره کرده
باشد گفتیم تمدن امروز ما نتیجه کار و کوشش انسانی و امکانات محیط
بوجود آمد ولی افسوس در آن کار و کوشش و عمل و اقدام آدمی خدشه
خودکامی و فتنه شیطانی هم بود و همین سبب شد از همان آغاز فساد در دستگاه
زندگی بشر رخنه کند. همانطور که فساد جسمانی بیماریهای جسمانی
بوجود آورد فساد روحانی هم نفاق و ستیزگی و دشمنی حاصل کرد و
انسان متمدن انسان آسمان پیما انسان دانشمند را بیک قلق و اضطراب
بیکران بیمناک گرفتار ساخت.

به تجربه عیان گشت آدمیزاد تنها با کوشش و هوش خود و تنها
با امکانات طبیعی نمیتواند بسعادت برسد ناچار باید یک شرط دیگر هم
بحصول پیوندد تا از انهدام و نابودی برهد آنهم از حرص و شهوت حیوانی
رهائی یافتن و به فضیلت و تقوای رحمـــانی گرویدنست. حد کمال و
مظهر تقوائی و فضیلت در وجدان پاک و ضمیر تابناک انسان عاقل روشندلست
که او را به پندار و گفتار و کردار نیک میخواند وجدان پاک هم آینه
خدایتعالی است که نور وحدت و رحمت از حرست و بندگان خود را
بگذشت و محبت و همکاری و همدلی و همداستانی دعوت میکند اگر بشر تسلیم
این ندای آسمانی گردد سالم میگردد و سالم میماند یکی از معانی کلمه اسلام

همینست . همه‌شب باید بصدای وجدان خود گوش کنند وراه سلم و
صلاح پیش گیرند وضمیرخود را ازلوث خود کامی بزدایند معنی دین
همینست علم وفن تنها آدمی‌را نمیتواند نجات دهد بلکه ممکنست مانند
همین زمان مایه خطرونابودی اوهم بشوددین و گروش به کمال مطلق
لازمست . بشربرای نجات خودباید توبه کند وغروربعلم وفن وغرور
برتری خود راترك گوید وبه‌نیروی اتم پشت پا کند ودربرابر نیروی
جهانگیرروحی وروحانی باخضوع وخشوع سرتعظیم وتسلیم فرودآورد
مگرازشرنابودکننده خودکامی رهایی یابد .

نخستین تمدنهای بشر

کلمه تمدن که‌از کلمات مستحدث عربی است از ریشه مدینه‌ساخته شده وبمعنی شهر نشینی است و آن درمقابل کلمه فرنگی«سیویلزاسیون» (Civilization) وضع گشته منظور اشاره بیك مـرحله‌ی بس مهم تکامل جامعه انسانیست که از آوارگی و خانه بدوشی و بادیه گردی یا بداوت وارهیدو به زندگانی ساکن رسید و مراکز روابط اقتصادی واجتماعی و همکاری بوجود آورد . در قدیم برای این مفهوم بعربـی کلمه‌ی «حضارة» بکار می‌بردند چنانکه فی‌المثل ابن خلدون آنـرا استعمال کرده و منظور از آن زندگی حضری است در مقابل بداوت یا زندگی بدوی . برای تعبیر این مرحلهٔ بزرگ تـرقی انسانی کلمه دیگری هم در زبانهای فرنگی مستعمل است و آن عبارتست از کلمه «کولتور» (Culture) که بمعنی زراعت میاید که باز منظور اشاره به یك کامیابی عظیم است که آدمی از مرحلهٔ غذا گردآوری میگذرد و بمرحله غذا فراآوری میرسد یعنی بجای اینکه مأکولات حاضر در طبیعت را از میوه و غیره گردآورد خود غذا تولید میکند وازجمله زمین را شخم میکند و بذر میکارد وحاصل آنرا میدرود واین بی‌شبهه

نمودار قدمی بزرگ بسوی تطوروقدرت انسانیست دانشمندان ترکیه برای ایفای همین مفهوم (کولتور) کلمه «حرث» عربی را که بمعنی زراعت است بکارمی برند بعضی ازدانشمندان خواستند ترقیات بشریرا بر دونوع منقسم سازند ترقیات مادی مانند ساختمان راه آهن وماشین آلات وعمارات وهواپیما و رادیو وغیره وترقیات معنوی نظیرپیشرفت در فلسفه وعلوم و دین و اخلاق وهنر وقوانین وامثال آن برای تعبیر از تمدن مادی «سیویلزاسیون» را مناسب دانسته وبرای ترقیات‌معنوی کلمه « کولتور » را در عصر ما ممالك معاصر عربی «ثقافة» مینامند کلمه «ادب» هم بمعنی عام باین مضمون نزدیکست .

بهترین کلمه درفارسی برای مفهوم‌کلمه تمدن بخصوص ازلحاظ ترقیات معنوی همان‌کلمه « فرهنگ است » که از ریشه « فرهختن » یعنی تربیت وپرورش علمی و اخلاقی میآید . فرهنگ بهترین‌ترجمه کلمه ادب هم هست .

پس ازین ملاحظات برای منظوری که مورد بحث ما است ممکنست مقصود از تمدن فرهنگ وحضارة ثقافة یا حرث را ما بطور اعم یکی بدانیم وآن ازلحاظ کلی عبارتست از ظهور فکر وذوق‌انسانی در برابر طبیعت وحشی یعنی طبیعتی که هنوز تکامل پیدا نکرده و نیروهای آن انکشاف ننموده . پس میتوان گفت تمدن یا فرهنگ عبارتست از تصرف عقل وذوق بشر درطبیعت وهموار و سازگار کردن آن باحتیاجات جامعه‌انسانی بطوریکه مُعدّ ترقی وتطور گرددوآدمی از درکات نقص بدرجات کمال سیر نماید .

در صحبت سابق گفتیم که آدمی‌درآوار گیها و مهاجرتهای خود

برسطح کره‌ی زمین با سه‌نوع محیط تازه برخورد نمود یا بسرزمینی رسید که سخت و ناساز گار بود که قسماً تلف شد و قسماً فرار کرد یا بمحیطی رسید که بیش ازحد ساز گار ومساعد وملایم بود در آنجا بماند وبواسطه مساعدت محیط تنبل و تنپرور بار آمد و عاطل و باطل گردید وخوردوخوابید.

ویا شق سوم پیش آمد یعنی آدمی بمحیطی رسید که نه بیش از حد ساز گار بود و نه بیش‌از اندازه ناساز گار بلکه وسایل کار و کوشش برای هموار ساختن محیط فراهم بود در چنان محل یا محلها بود که اولین تمدنهای بشری بوجود آمد زیرا زحمت و کوشش بکار افتاد و بشر با طبیعت وحشی مبارزه نمود و پیروز گشت و ترقی کرد مهمترین آن مراکز کنار دریاها یا رودها را باید نامید زیرا اولا ممکن بود از سواحل دریاها یا از راه رودها به‌نواحی تازه مسافرت کرد ویا سایر مجامع انسانی وضع ارتباط نمودهمچنین ممکن بود در دریا باریا رودبارخانهای چوبی درون آب ساخت وازشر حمله حیوانات تا حدی مصون ماند ومهمتر ازهمه ممکن‌بود از آب رودها برای توسعه کشاورزی و دامداری و شهرسازی و نظایر آن استفاده نمود.

مقتضی است درنظر داشته باشیم که ظهور اولین تمدنها یا اولین گروههای متمدن سابقه‌ممتد چندصد هزارساله‌داشت چنانکه‌خلاصه‌ای درآنباب گفتیم درابتدایك عصر بسی طولانی گذشت که آنراعصرسنگی دیرین نامیدند ودرآن ابزاروسایل آدمی جزسنگهای خشن نبودوبعد ازآن عصری جدید شاید درحدود دوازده هزارسال پیش آغاز نمود که

آنرا عصر سنگی نوین گوئیم که گویا حدود پنجهزار سال ادامه یافت و دراین عصر گذشته از اینکه ابزار و آلات سنگی صاف شده و ساییده و خوش شکل بوجود آمد ترقیات زیاد دیگری هم از قبیل اهلی کردن حیوانات و کشاورزی وصنعت ریسباف و کوزه گری و مسکن سازی و آبیاری ونظایر آن حاصل گشت تااینکه اینگونه فعالیتها دامنه یافتو منتهی به کشف واستعمال فلزات وآنهم منتهی به پیشرفتهای دیگر نظیر اختراع نوشتن گشت که گامی بود بس عظیم بسوی تفاهم وتکامل بیشتر انسانی.

گفتیم نخستین مراکز ترقی و تمدن اقوام معمولا کنار دریاها بخصوص رودبارها بودمانند سواحل دریای مدیترانه ورود نیل ونواحی بین النهرین یافرات ودجله ورود سند درهندوستان و(هوانگهو) یا رود زرد درچین.

مورخین میگویند حوالی پنجهزار سال پیش از این تمدنهائی درنقاط مذکور آغاز نمود وتوسعه یافت شاید نخستین تمدن دریایی در بحرالجزایر یا (اگیا) که بفرانسوی (اژه) گویند درمدیترانه بوجود آمد . مرکزاین تمدن عالی حیرت انگیز جزیره (کویت) وشهر مهم آنهم شهر (کنوسوس) بود توان گفت تمدن بحرالجزایر اولین مظهر تمدن اروپا بود هوای ملایم مناظر زیبا خاك حاصلخیز آنجا برای ظهور چنین تمدنی مساعد دیده شد این ناحیه بالطبع پل بین مغرب ومشرق هم هست که واسطه تلاقی اقوام میگشت مردم اینجادر حوالی سه‌هزار سال پیش ازمیلاد یعنی حتی قبل از آمدن یونانیها مستقر گشتند وقسم اعظم آنها از نژادهای نواحی مدیترانه محسوبند آثار ارتباط کشتیرانی بین کویت ومصر ازهمان زمانها پیداست و کویتی‌ها ازمصریها راه ورسم

زندگی آموختند ودرسایه کاروکوشش پیشرفتها کردند تا درروزگار
دوهزارسال قبل ازمیلاد دارای تمدنی عالی گشتندوپانصد سال بعداین
جزیره واطراف دارای ابنیه برین‌وبازرگانی و کشتیرانی وخط وهنر
وصنایع وزینت وآلات ورختهای زیبا واداره کشوری ولشگری گشت
یك مجسمه نفیس عاج که ازآن عهد مانده و کشف شده وزنی را در
لباس فاخرخوشدوخت مجللی نشان میدهد بقدری جالبست که بقول
برستد(Breasted)مورخ‌معروف آمریکائی‌چندان‌موزون ودلپسنداست
که اگرآن زن چهار هزارسال پیش با آن لباس دریکی از شهرهای
بزرگ عصرما ظاهر میشد لباسش جلب نظر اعجاب وتحسین همه را
میکرد .

گفتیم تمدن بحرالجزایر ازمصراستفاده زیاد نمود شاید تمدن
مصرقدیمترین تمدن کره‌ی زمین باشد زیراحدود هفتهزار سال پیش
تمام‌آن کشورتوسط دودولت مقتدریعنی دولت شمالی‌یادولت نیل سفلی
ودولت جنوبی یادولت نیل علیا تشکیلاتی داد ورسم کشورداری منظم
بوجودآورد . وچند قرن بعد هردو قسمت متحد شدند ویك حکومت
تشکیل دادند وتمدن واقعی مصری دردوره این دولت یگانه که عمر
آن فزون برهشتصد سال بود ظهور کرد .

دراین دوره بود که کشاورزی وماشینهای چوبی زراعتی معمول
گشت ودستگاه‌آبیاری بوجودآمد وتقویم ساختندوخط تصویری درست
کردند که‌آنهم بتدریج روبسوی علائم صوتی وبعد روبشکل الفبا نهاد
واین کارحوالی سه هزاروپانصد سال پیش انجام یافت سپس قلمی از
نی ساختند وازنوعی نی باشکافتن و هموار کردن وخشك کردن ساق

آن کاغذ تعبیه کردند نـام آن نبات «پاپیروس» بـود که کلمه پاپیر (Papier) بزبانهای اروپائی ازهمان اصل میآید مرکبی نیزاز شیره گیاهها درست کردند وبدین ترتیب قلم وکاغذ و مرکب ساختند پس مصریها بااین اختراع قدمی بزرگ درراه ارتقاء بشری برداشتند از حدود سه‌هزارسال پیش ازمیلاد یعنی پنجهزارسال پیش ازین بود که مصریها کم کم شروع به‌ساختمانهای سنگی کردند وچند قرن نگذشت که دست به‌ساختمانهای عظیم زدندوعصرهرمسازی‌یاعصراهرام‌فرارسید.

این اهرام درحقیقت بمنظورمقبره‌های فرعونها برپامیشد وجسد را درداخل سنگی آنها می‌نهادند وچون مصریها به‌بعث بعدالموت یـا رستاخیزعقیده داشتند گمان میکردند باید برای آن منظوربدن رااز فاسدگشتن نگه دارند تاروح دوباره بآن حلول کند پس جسد مرده رابا انواع دواها مومیائی میکردند و امروز درموزه های مصرو سایر کشورها صدها جسد مومیائی مصریها دیده میشود که هریك با کمال دقت وکاروزحمت مومیائی گشته به‌لفافه های پیچاپیچ گرفته شده و هنوزخطوط اصلی صورت‌هاحتی موی سرازهزارها سال محفوظ مانده است وشاید اگریکی ازمردم آنزمان امروز آنها رامیدید بعضی آنها را بازمیشناخت.میگویند مراکز وکارگاههای مومیاگری در آن روزگار درمصرزیادبوده‌نهایت‌اینکه‌مراسم وادویه‌وکارمومیائی کردن ثروتمندان هم گران تمام میشدوهم وقت موسعی میگرفت که گاهی بیش‌ازیکماه کارداشت بدیهی است مومیائی کردن فقراهم ساده‌وارزان بودوهم وقت کمی میگرفت میتوانیم تصور کنیم اجساد فقرارایامومیائی نمیکردند توگوئی برای آنهاامید رستاخیزدرمیان نبود ویاا گرمیکردند بانمك

آبی چیزی آنها رااین سروآن سرمیکردند وبخاک می‌سپردند بی‌جهت نیست که‌ازهزاران هزارمردگان آنزمان اجسادمعدودی محفوظ مانده وبقیه تحلیل رفته .

بیمزه نیست عرض کنم که ازقرارمعلوم برای مومیائی کردن بدن ازدرون وبیرون ناچاربودند اعضای درونی مرده راازروده تامغز سربامیلهای مخصوص بیرون بکشند تا موجب فساد نشود وازشما چه پنهان نویسنده‌ی شوخ مضمونتراش فرانسوی«ولتر» که ۱۸۲سال پیش درگذشت درکتاب کوچکی که بنام «قاموس فلسفه» تألیف نموده در ماده مصرمیگوید :

اینکه مصریها برای حفظ بدن بمنظور رستاخیز وحلول روح‌در آن اجساد را مومیائی میکردنـد وضمن آن عملیات مغز را بیرون میکشیدند مشعر براین است که در آنجهان آدمیزاد مغزلازم نخواهد داشت .

در هرصورت‌ساختن اهرام بزرگ کوه‌پیکر برای این که‌جسد فرعون پس از مومیائی شدن درجوف‌سنگی آن در اطاق مجلل مزینی قرارداده شود تا روز رستاخیز روح دوبـاره درآن حلول کند یکی از عملیات مهم آن ادوار قدیم یعنی پنجهزار سال پیش معدود است.

قبل از آن در زمین ساده و در کوههای مغرب نیل دفن‌میکردند وچـون مقابر بزرگان وحکمداران را داخل اطاقهای سنگی مزین و توأم با ظروف وآلات و تزئینات گرانبهای زرین میساختند ودشمنی و دزدی از همان ایام درجامعه بشری وجودداشته و از بیم آن مقابـر خود را که زیر میلیونها خروار کوههای سنگی بدست هزاران کارگر

و سنگتراش کنده‌میشد پنهان میکردند بامید اینکه پای آدمیزاد بمرقد ابدی آنان نرسد ولی آنچه میترسیدند بسرشان آمد و اکثر آن‌مقابر سنگی اسرار انگیز درطی قرون واعصار پیدا شد وخـزاین و دفاین آنها بتاراج رفت و ازمقابر معدودی که از تطاول دزدان مصون ماند مقبره فرعون توتانخامون (Tutankhamun) بود کـه در نتیجه مساعی مصر شناس نامی انگلیسی یعنی کارتر (Carter) قریب چهل سال پیش یعنی بسال ۱۹۲۲ میلادی درمصر جنوبی در ناحیه‌لوکسور (یاالقصور) اززیر کوههای مغرب نیل کشف شد که بطور معجزه‌آسایی از دستبرد ابنای زمان محفوظ مانده بود و تجمل عظیم فـرعون مصر را از راهرو معظم سنگی و مـزین و اطاقهای منقوش و مجسمه‌هـای محافظین و اثاثه وابزار زرین وسیمین و تابوت‌های زرین وسایر آثار گرانبهای هنری به تماشای پراز حیرت و اعجاب مردم عصرمامبذول گشت .

توتانخامون از سلاطین سلسله هیجدهم بود و میگویند حدود سه‌هزار سال پیش‌یعنی بسال ۱۳۷۵ قبل از میلاد بسلطنت رسید وشش سال‌حکومت نکرده درهیجده‌سالگی در گذشت برای مشاهده‌اینگونه مقابر سنگی زیر کوهها بناحیه (لوکسور) باید رفت ودید که چطور هزارهاکارگر با ابزار ساده آنـزمان در نتیجه سالهای سال زحمت و مشقت جوف سنگ خارا را شکافته راهروها و اطاقهای صاف و آینه وار بانقوش و تزئینات رنگی و کتیبه وآرایش بوجودآورده‌اند گذشته از این مقابر زیر کوهی چنانکه گفتم اهرام هم میساختند و کافیست ذکری از بزرگترین هرم بیاورم واین بنای معظم کوه‌پیکر رافرعون

موسوم به (خوفو) ساخت که یونانیها نام اورا کئوپس (Cheops) تلفظ کرده‌اند. خوفو ازفراعنه سلاله چهارم بیست و نه قرن پیش‌ازمیلاد میزیست.

ارتفاع هرمی که ار تخته سنگهای عظیم ساخته نزدیك صد و شصت متر است ودر آن بیش از دومیلیون و سیصد هزار قطعه سنگ عظیم مکعب که هریك قطعه حوالی هفت‌خروار وزن دارد بکار رفته حالا اینکه این‌یك کوه سنگ را بچه‌نحواز کوههای دوردست تراشیده و باچه وسایل ازرود نیل گذرانده وچه مقدار تلفات‌جانی ومالی داده وچه زحمات ومشقاتی را متحمل شده‌اند افسوس داستانی دراز دارد همینکه مورخ یونانی هردوتس‌میگوید برای اتمام ساختمان این یك خانه آخرت مخصوص فرعون (خوفو) صدهزارنفر کارگر مدت‌بیست سال‌کار کرده‌اند.

ضمن تزئینات ومحتویات داخل اطاقهای اینگونه معابد کتیبه‌ها ونقوش زندگی روزانه وصنایع وتصویر پیشه‌وران ومراسم عبادت‌جمله باطراوتی باور نکردنی که اثر هوای خشك آن سامانست باقی‌مانده ورنگین هم هست که رنگها هم بی کم وزیاد محفوظ مانده و امروز معروض تماشای زایرین حیرت‌زده و موضوع تحقیقات و مطالعات دانشمندانست.

مصر از قدیمترین زمانی ازدره نیل بوجودآمد و بیجهت‌نیست که گفته‌اند مصر عطیه نیل است طول این دره از شلاله‌های نیل تا دریای مدیترانه بیش ازهزار کیلومتراست وهرسال طغیان نیل‌سواحل آنرا میگیرد و خاك آنرا مثمر ومنبت میکند در واقع اولین‌مرحله

تمدن مصری همان تمدن زراعتی بود .

این اولین دوره مصر را معمولا عصر پیش از ظهور سلاله سلطنتی گویند که با عهد سنگی نوین آغاز میکند و در حوالی ۳۴۰۰ سال پیش از میلاد یعنی بیش از پنجهزارسال پیش ازین پایان میابد بدوجای آنرا عصر شاهی باستان یا عصر اهرام میگیرد که اهرام بزرگ مصر مانند هرم خوفو که وصف کردم و نظایر آن در محل موسوم به گیزه (جیزه) ناحیه نزدیکی قاهره امروز ساخته شده و این دوره هم پس از پانصد سال ختام می یابد و مدتی مصر گرفتار آشوب وستیز گی میگردد و ویرانی وفقر و پریشانی عارض میشود تا اینکه درحدود ۲۴۰۰ سال پیش ازمیلاد سلطنت وسطای مصر میرسد که از دوره‌ی سلاله یازده آغاز میکند و در قرن ۱۶ پیش از میلاد به دولت امپراطوری جدید مصر منتهی میشود که آنهم گویا با سلاله ۱۸ شروع کرد در این دوره مصر وسعت پیدا کرد و از حدود آفریقا خارج شد وممالك وملل اطراف را تابع خود ساخت و فراعنه معروفی مانند (توتمز) اول وسوم درجنگ وصلح ابراز لیاقت کردند ولی این دولت عظیم که تا قرن یازدهم قبل از میلاد ادامه یافت دراثر نفاق داخلی وخصومت و مهاجمه خارجی اقوام مجاور مانند (هتّی)ها وعصیان بنی اسرائیل و نظایر آن رو به ضعف وانقراض نهاد تا اینکه بسال ۵۲۵ قبل ازمیلاد سیادت آن کشور باستانی خاتمه‌یافت یعنی کمبوجیه پسر کوروش کبیر آنجا را فتح کرد و از آن تاریخ سرزمین مصر تا ۴۰۵ یعنی فزون بر صد سال جزو شاهنشاهی ایران گشت در نتیجه انقلاباتی باردیگر سلالهای بومی که عبارت از سلالهای بیست وهشت و بیست و نه و سی باشد بحکومت

میرسیدند و صد سالی نگذشته یعنی در ۳۳۲ قبل از میلاد مصر بدست
اسکندر افتادوپس‌ازمرگ نابهنگام‌اسکندر که ممالك‌او بین سردارانش
منقسم گشت مصر به سرداری قابل بنام (بطلمیوس سوتر) رسید این
بطلمیوس یا باصطلاح رایج میان عامه بطلمیوس بنیان گذار سلاله‌ای
شد که هر یك از جانشینان اوهم غیر ازنام خود لقب بطلمیوس گرفت
پس حکومت بطلمیوسها یا به تعبیر مورخین عرب حکومت بطالسه
بوجود آمد و قریب دویست سال ادامه یافت سپس مصر بتصرف دولت
روم درآمد تا اینکه در حوالی تاریخ ٦٤٠ بعد ازمیلاد یعنی سال بیستم
هجری آن سرزمین بدست مسلمین تسخیر شد .

اینك اگر آغازدوره قبل ازسلاله مصررا پنجهزار سال پیش از
میلاد بگیریم تازمان ما‌مصر یك تاریخ هفتهزار ساله دارد گرچه آن
تاریخ ازحیث حکومت وملیت وزبان ودین وحدت خود راحفظ نکرد
وفقط سرزمین آن ونام‌آن باقی‌ماند مردم قدیم مصر چنانکه‌میدانیم
قُبط نامیده‌میشوند ونام فرنگی آنجا یعنی (Egypt) بهمین مناسبت
است که بزبان یونانی (ایقبطوس) تلفظ میشود واین نام یونانی‌مشعر
بهمان مردم اصلی آن سرزمین است .

کلمه مصر درعبری بشکل (مصرایم) ضبط شده و داریوش کبیر
در قرن‌پنجم قبل از میلاد آنرا بشکل (مودر) ضبط کرده و این کلمه
بعداً داخـل زبان عربی گشت و در قرآن کریم بشکل مصر آمد و
عرب آنرا بمعنی شهر نیز استعمال نمود و آنرا صرف هم کرد مانند
مَصّر وَتمَصّر

سرانجام این ملت و ملیت‌آن زمان درطی اعصار قسمت عمده

به تحلیل رفت . حکومت آنزمان هم منقرض شد یعنی رشته اتصال آن گسیخت زبان قُبطی پس از معروض شدن به تحولات در واقع جزو زبانهای مرده گردید واکنون مختصر آثار کتبی قِبطی عیسوی موجود است .

چیزیکه از مصر قدیم باقی مانده اخبار و آثار تمدن مصریست اولا مصریها فزون بر پنجهزارسال پیش حکومت نسبتاً متمرکز مرتبی بوجود آوردند وسی خاندان سلطنتی در طی قرون متمادی در آنجا حکومت کرد سلاطین مصری را لقب فرعون میدادند که دراصل بمعنی خاندان یاخرگاه میآید یعنی محض احترام بجای نام حکمران بزرگ اورا بالقب خاندان یاحضرت وخرگاه میخواندند بعضی از فراعنه واقعاً کارهای مهم انجام دادند وشهرتی بزرگ پیدا کردند .

فرعون نه‌تنها سلطان فرمانفرمای مطلق بود بلکه اورامظهر خدایی هم می‌شمردند یکی ازنامیان اولین سلاله های فرعون (مِن) یا بتلفظ یونانی مِنیس (Menes) بود دوحکومت شمالی وجنوبی را یکی کرد و حکومت واحدی بوجود آورد ودرحدود پنجهزارسال پیش اموراقتصادی براه انداخت . زمان سلالهای سوم و چهارم چنانکه مذکور افتاد ساختمانهای سنگی وهرم سازی معمول شد وفرعون (خوفو) درحدود چهارهزاروهشتصد سال پیش هرم بزرگ‌را که ذکری ازآن کردم بنا نهاد درزمان چند سلاله بعد فتوروبی نظامی ونفاق پدیدآمدبعد مرکز حکومت از شمال یعنی ناحیه (ممفیس) به جنوب یعنی (تبس) منتقل گشت وبازترقیاتی ونظاماتی دست دادمثلادردوره سلاله ۱۲ یعنی حدود چهارهزارسال پیش اصلاحاتی بعمل آمد وازآنجمله برای نوشتن خط

واحدی معمول گردید وفرعونهائی مانند آمنمهت (Amenemhet) و (سزوستریس) کارهائی کردند پس از این سلاله حکمرانانی بنـام هکسوس(Hexos) که ظاهراً ازنژاد سامی بودند بمصرمستولی شدند وپس ازصد سال حکومت بدست فرعون آماسیس یا اهموز (Ahmos) که ازسلاله ۱۸ بود آن خارجی‌هاازمصرطرد شدند ودرعهد این‌حکومت که حکومت متوسط عنوان داردچنانکه گفتم نفوذوسلطه مصر به‌ممالك اطراف نظیرسوریه وفلسطین وآشور تا حدود رود فرات رسید وفراعنه مانند آمن هوتپ (Amenhotep) و توتموز(Tutmos) ها حکومت کردند و توتانخامون که ذکر ازو کردم درخاتمه این دوره سلطنت کرد یکی ازفراعنه این سلاله‌زن بود که اولین وقدیمترین زن بزرگ درتاریخ محسوب است نامش (هت‌شپ‌سوت) است که عهد اوعهد صلح وصفا وترقی اقتصادی وهنری بود اساساً درزمان سلاله ۱۸ فن معماری وحجاری باوج عظمت رسید ومقابرزیر کوهی ومعابد عظیم و ستونهای جسیم ومجسمه‌های قطوردرناحیه‌تبس محل لوکسور(یاالقصور)بوجود آمد علت عمده انقراض سلاله ۱۸ بازنفاق وطغیان بودیکی ازفراعنه بنام امن‌هوتپ که مذکورافتاد یعنی امن هوتپ چهارم که بعد اسم‌خود راعوض کرد (ایخناتون) موسوم شد عقاید ودین مترقی‌تری پیدانمود بیك نوع توحید گروید وازاین نظراصلاحاتی بجاآورد ولی درنتیجه رهبران دین خرافی وشرك عوام راشورانیدند و موجبات ضعف دولت وانقراض سلاله رافراهم‌آوردند وپس باز بی نظامی بروز کرد واقوام خارجی مانند (هتی)ها بمصرروی آوردندوآنچه فرعونهای سلاله‌های ۱۹ و۲۰ نظیر راماسیس اول ودوم کوشش کردند ازانحطاط جلو گیری

کنند نتوانستند وقریب پانصد سال نفوذحکومت بدست کاهنان خرافی مشرك متعصب افتادودرنتیجه‌درختام سلاله ۲۱ بازاقوام مجاوراز(لیبیه) و(نوبیه) وزنگی و آشوری استیلا جستند واین حوالی قرن دهم ونهم قبل ازمیلاد بودویکی دوقرن بعد یعنی‌قرن هفتم قبل ازمیلاداستقلال مصر بار دیگر بدست فرعون پسامتیك (Psamtik) از سلاله ۲۶ تأمین گشت وصد سال نگذشته‌مصرازطرف ایران مسخر گشت چنانکه اشاره کردم بیش از صد سال مصر تحت فرمان شاهنشاهی ایران اداره شد بفرق اینکه ظاهراًبین کلیه حکومتهای بیگانه حکومت ایران بود که برسم عدل ومساوات رفتار کرد چنانکه درذکراز دولت هخامنشی این سیاست بزرگمنشانه رامطرح خواهم ساخت .

اکنون جادارد ترازنامه کوتاهی از فراز ونشیب ونیك وبداین وقایع و مراحل ومناظر هفتهزارساله آن سرزمین بزرگ تاریخی در ذهن خود تنظیم کنیم مصریها از عصرسنگی قدیم بعصرسنگی نوین‌وارد شدند حکومت و سلطنت تشکیل دادند خط تصویری بوجود آوردند بتدریج بمرحله خط علامات رسیدند سپس نوعی الفبا ترتیب دادند باستعمال مس وسایر فلزات آشنا گشتند آبیاری زراعت وتجارت‌وسیع راه انداختند دریانوردی آغاز کردند .

دریای‌احمررا توسط کانال کندن به نیل یا دریای مدیترانه مربوط ساختند هندسه وتقویم بوجودآوردند ابنیه عظیم سنگی‌باخطوط ونقوش و رنگ‌آمیزی ساختند قوانین و دین که اساس آن عقیده به بقای روح وحساب ومیزان اعمال‌ثواب و گناه در حضورخدا(اوزیرس) در روز رستاخیز باشد وضع کردند در نجوم وریاضی پیشرفت نمودند

امثال وحکم تعلیمات اخلاقی قابل‌اعتنا داشتند بحدیکه بقول‌محققین آن تعلیمات در افکار اسیران یهود ورهبران آنان که درمصرمیزیستند مؤثر واقع شد وقسمتی از آنها بعداً در کتب کاهنان بنی‌اسرائیل‌مندرج گشت یعنی پس از آنکه آن قوم بدست توانای حضرت موسی ازسلطه مصریها رها گشتند وبه فلسطین بر گشتند افکار وعقاید اخلاقی‌مصری را هم با خود همراه‌آوردند میگویند فشار وستم مصریها نسبت به‌بنی-اسرائیل در زمان (راماسیس) دوم از سلاله ۱۹ یعنی دوره ساختمانهای عظیم بحداعلاءِ رسید و دردوره او یا قرن سابق و شاید قرن پانزدهم قبل از میلاد یا دیرتر بود که حضرت موسی بزرگ شده‌ای مصر در نتیجه این فشارها قوم خود را از ورطه هلاك مصری بیرون کشید و آنان را بسرزمین کنعان هدایت نمود و در آنجا دین یهود بنانهاده‌شد. و کتاب توراة بوجودآمد سایر هنرهای مصری مانند ابزارکار و زینت وآلات و نساجی و ماشین‌سازی مخصوصاً کاغذسازی که ذکری از آن بمیان‌آوردم و درود گری و اثاثه‌سازی ماهرانه از چوبی و فلزی و نقاشی و رنگرزی ومجسمه تراشی و کشتی‌سازی و کتاب نویسی‌وتألیف قصص وحکایات ادبی و اخلاقی و تألیفاتی در پزشگی وعلوم ونجوم و تعبیه نیروی نظامی در کتب تاریخ مدونست وامروز یکرشته تحقیقات تحت عنوان مصرشناسی در زمان ما بمیان‌آمده که روزافزونست .

تألیفات مصرشناسان واکتشافات کتیبه‌ها وآثار وحتی‌نوشته‌های پاپیروس و مجسمه‌های کوه‌پیکر فراعنه بزرگ و اهرام و مسلات و ابوالهول جمله باعظمتی شگفت‌انگیز و داستانهای حیرت‌خیز اوضاع وشکوه وجنگ وصلح آنروزگاران هزارها سال پیش را بمامیگویند

این سنگها و آثار و اخبار بجا مانده ولی از آن حکمداران و مردم وجلال وکامروایی اثری نمانده و ملت آنزمان تقریباً از بین رفته و برای ما فقط خبر اعمال نیك وبدآنان رسیده که مانند لوحه بزرگ عبرت در پیش چشم بداریم وآن اعمال را مانند خدای آنها(اوزیرس) در ترازوی عدالت به‌سنجیم. اول بحساب فرعونها میرسیم بعضی آنان مانند (هت‌شپ‌سوت) مروج صلح وصفا وهنر وبعضی نظیر ایخناتون مایل بتوحید و امور معنوی بودند مثلا فراعنه سلاله ۱۲ که مقرخود را به (فیوم) انتقال دادند کشاورزی وآبیاریرا توسعه خاص بخشیدند بازرگانی وکشتیرانی مصر را ترقی وافردادند همچنین نظایر آنان ولی بعض دیگرستمگری پیشه داشتند کارشان تـزیین کاخهای سنگی مجلل وکامروایی وجنگ واسیر کردن اقوام مجاور و غارت خانمان آنهاوبکاروبیگاری‌واداشتن صدهزارهامردم درزیرتازیانه و خودپرستی حتی‌دعوی‌الوهیت‌بود وبیجهته نیست که عرب‌ازکلمه فرعون‌کلمه‌تفرعن را ساخت و فرعونی که در قرآن کریم در موارد زیاد ازآنجمله‌سوره اعراف و سوره شعراء ذکر شده ودور نیست اشاره بهمان راماسیس‌دوم یا سابقین نزدیك اوباشند اینها خود را مالك مال وجان صد هزاران مردم میدانستند وبجای اینکه در فکررفاه آنان باشند وخود راچوپان ونگهبان آنان بدانند آنان را برده و مزدور وزر خرید خود تصور میکردند واگرسرساختمان یك‌هرم هزارها ازآنها درنیل خفه‌میشدند یا زیر سنگهای کوهین خورد میگشتند یا زیر تازیانه جان میدادند تنها تأثیری که دردل سنگ‌آن خدایان زمینی داشت این بود که فوج تازه نفس از بقیه مردم چه‌آزاد چه برده بکار اجباری وارد میساختند

کشاورزان هم بمثابه برده بودند از کلیه محصول کشاورزی تنها یك در چهار دست کشاورز میماند و بقیه را طبقات دیگر مـی‌بردند نمیدانم فراعنه و مالکین و متمولین چه فکر میکردند و این ستمگران کـه معابد عالی میساختند ومهیای جواب دادن به سئوالات (ازیروس) بعد از مرگ میشدند چه تصور میکردند آیا میخواستند سر آن خـدای حساب کش کلاه بگذارند ؟!

فراعنه نمیفهمیدند که با ساختن اهرام کوه پیکر ومعابد عظیم و افراط و اسراف در یك نوع کار فایده‌ای ندارد وزیان هم دارد یکی از محققین بنام (دروور **M. S. Drower**) در کتاب (میراث مصر) میگوید یکی از علل ضعف و انقراض مصر و اسراف و اهـرامسازی فراعنه سلاله چهارم بود .

از طرف دیگر مردم مصر هم معایب بزرك زیانبخشی داشتند و وعیب آن‌ها منحصر به فراعنه و دولتها نبوداولادمی از نفاق ودسته‌بندی فارغ نبودند وشمالی باجنوبی واین دسته باآن دسته درستیز گی‌بودند و نادرستی و دزدی وراهزنی در اغلب احوال پیشه‌آنان بود وخزاین و دفاین فراعنه از ترس همان مردم پنهان میگشت و بـا اینهمه دقت کشف و غارت میشد این مردم تصور نمیکردند که نفاق وحسد وتقلب وخودپرستی خود آنانرا بانقراض میکشانـنـد در نفوذ اقوام خارجی مجاورهم خود مردم مصر ناچار بیگناه نبودند بلکه بعضی محض‌دشمنی با خودی با آن بیگانگان میساختند و بخانمان خود میتاختند تعصب جاهلانه و عوامفریبی هم درویران ساختن مصر مؤثر بود وعامه آلت اوهام عوامفریبان میگشت هنگامیکه ایخناتون خـواست اصلاحات

مذهبی بعمل آورد و مردم را از بت‌پرستی رها سازد کهنه روحانی‌نما که
ازعقاید خرافی امرار معاش میکردند وعوام‌الناس را گرفتار وسرگرم
اباطیل‌ساخته بودند نه تنها براوشوریدند بلکه عوام را طوری‌تحریک
کردند که کلیه آثار عمران مصر را بر هم زدند و به غارت و قتل
پرداختند و کشوریرا زیر ورو کردند و موجبات استیلای بیگانگان‌را
بدست خود فراهم ساختند و جانشینان اسکندر یعنی بطالسه حکومت
مصر را بدست گرفتند و از میراث علمی و فنی مصریها بهره بردند و
اسکندریه را کانون علم و حکمت قرار دادند و اشخاصی مانند منجم
معروف قرن دوم میلادی که اوهم نامش بطلمیوس (کلاودیوس) بود
به نشرعلوم پرداختند وبانیان نخستین علوم از مصریها فراموش گشت
یادی هم ازآنان و فنون نکردند توگوئی فرامرز هرگزنبود ؟

زیان متعصبین و عوامفریبان سیاسی ازضرر عوامفریبان مذهبی
بیشترهم بودنقص بزرگ جامعه‌مصری فاصله‌بین حکمرانان ومالکین
وطبقه‌متوسط وزارع وکارگر بوداودرآن معدودی‌قصرهای زیبای سنگی
باانواع‌اغذیه‌ومشروب‌ونمایش‌وسازورقص‌وعیاشی‌روزرابشب‌وشب‌رابروز
میاوردند وازصدهزاران نفوس قطعه‌ای زمین‌ومحل سکونت وشام شب
نداشتند و درسخت‌ترین شرایط زندگی میگذراندند و مزدور زورگی
ملاك وارباب ودستخوش ماموران مالیات‌وامثال آنان بودنداین‌فاصله
عظیم طبقاتی دربرانداختن بساط زندگی مصربیش ازدشمنان خارجی
صدمه زد گویی رحم ومروت و عاطفه انسانی آن جامعه راترك گفته
بودهمه دریك کشور بودند وباآنهمه‌فرق فاحش ازحال هم خبرنداشتند
و مالداران مست ومغرور نمیدانستند آه مظلوم ندار بیخانمان آشیان

عیش وعشرت آنانرا آتش میزند وبخاکستر تبدیل میسازد .

شاید بزرگترین آفت اجتماعی مصرهمان ظلم واعتساف بود که سبب تزلزل ارکان آندیار گشت زیرا واقعاً درستست که الملك یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم .

ظلم درحق بردگان واسیران ملل تابعه که حد نداشت یکی از آنها بنی‌اسرائیل بود که ازاول مهاجرت آنان ازجنوبیهای شبه‌جزیره عربستان بدیارمصر گرفتارخشونت مصریها گشته بودندولی ظلم وفشار بی‌اثر نماند قدرت حق قهرمان صاحبدلی رامانند موسی برانگیخت‌و اوبطورمعجزه‌آسا امت ستمدیده خودرانجات داد ومردمش درفلسطین دینی بزرگ بنیان نهادند و بعالمیان تحفه‌آوردند مصریها سرانجام استقلال خود راازدست دادند ولی بنی‌اسرائیل درارض مقدس یکی از ادیان بزرگ توحید راوضع کرد وپیامبران آنان بایاد غمها ورنجهای قوم خود مردم جهان را بیدار نمودند و حضرت موسی وسایر انبیای اسرائیل بشررا برای نجات بخدا خواندند البته هما‌نطور که گفتم مصریها دین وآیین داشتند وبه‌بازپرس روزرستاخیزعقیده‌مند و دارای تعلیمات عالی اخلاقی بودندولی افسوس بسیاری از آنان عمل بعقاید خود نمیکردند وغرق خرافات میگشتند .

احکام اخلاقی وتعالیم روحانی راحتی بر تومارها نوشته موقع دفن مردگان خود پهلوی آنها جامیدادند که درواقع مشابه به‌تلقین ما مسلمین بود ولی اکثر آن احکام را در زندگی فراموش میکردند در کتاب مردگان شخصی موسوم به(هنگو) که بدست‌آمده گفته شده که من بمردم خوبی کردم و بآنان خوراك وپوشاك دادم و هرگز مال

دیگرانرا ازآنان نگرفتم تاموجب شکایت آنان نزد خداباشد من پدر
ومادر وبرادر وخواهرم رادوست داشتم ودرحق آنان مهربان بودم بلی
مصریها چنین اصول اخلاقی داشتند ولی همه مانند این شخص عمل
بمعتقدات خود نمیکردند .

درپندهائی که در تومارها خطاب بمردم و جوانان نوشته میشد
این قبیل مطالب دیده میشود :

مغرورعلم خود مباش بادانشمندونادان مشورت کن زیرااستعداد
منحصرومحدود نیست صحبت خوب مانندجواهرپنهانست بااینهمه گاهی
ازدختران زرخرید کنار آسیاب هم شنیده میشوداگرپهلوی سفرهٔشخصی
بزرگتر ازخودت نشسته باشی آنچه اوبتودهد بپذیر وبه‌سفره اونگاه
نکن وچشم بآن شخص ندوز زیرا ناراحت میشود .

ازاینگونه پندها درجامعه مصری بسیاربوده وامروزهمه آنها و
تمام محتویات کتاب مردگان بزبانهای زنده جهان ترجمه شده ولی
سرگذشت وترقی وانحطاط مصر نشان میدهد که داشتن قواعد اخلاقی
و پند امثال آن برای یك جامعه کافی نیست بلکه عمل کردن و کار
بستن لازمست .

عمارات بزرگ وصنعتگری ودانستن ریاضی و نجوم و تشکیل
سی‌خاندان حکومت فراعنه‌ظرف پنجهزارسال وفتوحات وحکومت‌در
بروبحرهیچکدام نتوانست مصررا ازورطه هلاك برهاند چون جلال‌و
قدرت ظاهری باید توأم باجلال وقدرت باطنی باشد درمصرقدرت بود
ولی همیشه عدالت نبودقدرت بدون عدالت باقی‌نمیماند خداوند بآن
مردم برکتی مانند نیل داده وخاکی ثمربخشیده بود ومیتوانستند در

صلح وصفا زندگی کنند وهمه از محصولات زمینی خود بهره‌مند گردند
ولی بعض فراعنه وشماره‌ای مالك متفرعن وزورمندان مصر وسرزمین
مصر رامخصوص خود گردانیدند وبقیه مردم رادر تنگدستی نگاه‌داشتند
وهرگز تصور نکردند که تاتعادل بین اصناف وطبقات در بین نباشدوتا
همه مردم ازحداقل یك زندگی معقول کامیاب نشوند حس بدبینی و
ناراحتی وبی آرامی مدام قوت میگیرد وارکان زندگی اجتماعی رابهم
میزند وخود طبقه ممتازخوشگذرانرا پریشان میسازد وزندگی رابکام
آنان تلخ میکند وسرانجام همه طبقات باهم سقوط میکنند وعزت آنها
زوال می‌پذیرد چنانکه گفتم مردم عامی ومنافق ودسته بند مبهم خود
بانحطاط جامعه‌خود کمك میکردندزیراقدردوستی‌وهمدلی وهمداستانی
وآرامش وامنیت را نمیدانستند و زندگی اجتماعی عدالت اجتماعی
میخواهد هریك ازطبقات جامعه از کارگر تا کارفرما واز درویش یا
توانگر باید نسبت بهم مهربانی وعدالت ویاری وهمکاری شیوه سازند
تابتوانند باقی بمانند مصریها باین دستورقطعی که حکم مسلم تاریخست
کارنه‌بستند ولاجرم منقرض گشتندنفع پرستی عده‌ای بضررعده‌ای دیگر
وتجاوز دسته‌ای علیه دسته‌ای دیگرجامعه قدیم ومترقی مصررازیروزبر
کرد ودگرگون نمود واز آن دوران چند هزارساله فرعونها برای ما
فقط درسی بزرگ بماند تاچه پندی از آن بگیریم .

سخنی درباب بابل و آشور

میخواهم یکی از ممالک باستانی خاورمیانه همسایه با ایران قدیم را که در آنروزگار ظهور کردند ودولتهای بزرگ تشکیل دادند وتمدنی راپی‌نهادندوحکمرانان بزرگی بوجود آوردند وسرانجام سرزمین آنها که بطورکلی بابل نامیده میشود بسال ۵۳۸ پیش ازمیلاد بدست کوروش کبیر جزوشاهنشاهی ایران گردید بحث کنم آن ممالک عبارتند ازسومروا کدوبابل و آشوروکلده کلمه بابل عبریست که باعربی هم‌ریشه است ومرکبست ازدوجزء باب بمعنی درو «ایل» یا«ایلو» بمعنی اله‌یاخداپس بابل بعربی‌یعنی باب‌الله درقدیم آن سرزمین شینار- یا بضبط عبری شنعار نام داشت که در حدود دویست کیلو متری شمال خلیج فارس ممتد میشد بخاطرداریدکه گفته بودیم اولین تمدنها در ساحل دریاها ودریاچه‌ها ورودها بوجود آمد .

بابل هم مانند سایرممالک همجوار آن درواقع محصول دورود دجله و فراتست همانطور که خاك مصر را رود نیل بارآورد سرزمین بابل راهم دجله و فرات بارآورد . این زمین حاصلخیز در واقع در منطقه خط مرزی بین سلسله جبال شمال وبیابان شبه‌جزیره عربستان

واقع است و آنخط بین کوه و بیابان بشکل نیم‌دایره یا هلال از سواحل
مدیترانه تا خلیج فارس امتداد می‌یابد و تنها منطقه حاصلخیز است که
بهمین جهة آنجا را هلال اخضر نام نهاده‌اند. از روزگار باستان گروهی
بزرگ از آدمیزادان سفیدپوست از جنوبیهای شبه جزیره عربستان برای
جستجوی مراتع و آب به‌منطقه هلال اخضر مهاجرت کردند. این
اقوام بیشتر از نژاد سامی بودند که معروفترین آن نژاد دو قوم عرب
وعبری است وهردو زبان سامی حرف میزنند وخط آنها از راست بچپ
نوشته میشود. از این اقوام وعشایر هریك خدایان مخصوص خودداشتند
وتصورمیکردند در نقاط مرموز طبیعت از کوه‌ودشت خدایانی نهفته‌اند
که ممکنست با دعا یا قربانی یا افسون از آنان یاری خواست. حتی
بعضی قبایل فرزندان خود را بآن خدایان قبیله قربانی میکردند
مگر جلب رحمت آنان رابکنند. ظاهراً درحوالی ۳۰۰۰ سال قبل از
میلاد یعنی ۵۰۰۰ سال پیش‌ازاین اولین مهاجرین سامی به‌قسمت غربی
هلال اخضر یعنی سواحل مدیترانه رسیدند و زمین فلسطین را اشغال
کردند ونخستین آنها کنعانیها بودند قبایلی هم بقسمت شمالیتر رفتند
که فنیقیها باشند وشهری در ساحل دریا ایجاد نمودند بنام (بیبلوس)
این شهر جنبه‌ی تجارتی هم پیدا نمود ومشهورشد و مرکز مراسلات و
معاملات واقع گشت وبهمین دلیل نوشتهای تجارتی آنشهر را بتدریج
با کلمه (بیبلوس) نامیدندوهمین کلمه بتدریج بمعنی نوشته و کتاب آمد
بحدیکه اصل کلمه «بیبل» بمعنی تورات وانجیل وکلمات فرنگی مانند
بیبلیوگرافی و بیبلیوتك ازهمان ریشه یعنی ازنام آن شهر آمده قبل
از آنکه بابلیها از بیابان عربستان به‌بین‌النهرین بیایندقومی کوهستانی

که بازسفیدپوست بودند ونژادآنهادرست شناخته نیست درحدود ۴۰۰۰
سال پیش ازمیلاد ازشمال شرقی ودرهمان ناحیه‌شنعارسکنی جستنداسم
این قوم (سومر)یا شُمّر بود اینهاتمدنی بوجودآوردندسوی بین‌النهرین
رفتند وزراعت آغاز کردند وبازرگانی راه‌انداختند ونقوشی برالواح
گلی بمنظورمخابره نگاشتند که کم کم مبدل بخط میخی گشت همچنین
تقویم واوزان ومعابد بوجودآوردند به‌خدایانی‌وبعث بعدالموتی‌عقیده
داشتند وخانه سازی راآشنا گشتند وشهری معروف بنام (اور) در کنار
فرات نزدیك بخلیج فارس بنا کردند که ازمراکز تمدن قدیم بشمار
است وبموجب توراة حضرت ابراهیم درآنشهر بدنیا آمد سومریها
حوالی سه هزار تا ۲۵۰۰ سال قبل از میلاد حکومتهای منظم شهری
ترتیب دادند .

بسی نگذشت مهاجرین سامی باراضی شنعار رسیدند وبا سومریها
جنگیدند ودر شمال سومر مستقرشدند و شهرموسوم به اُپیس راتصرف
کردند پس شهر دیگری را بنام (کیش) گرفتند وآن ناحیه موسوم
(اکد) هم گشت ومدتی سرزمین شنعار نبردگاه این دوقوم یعنی قوم
سومر واکدواقع شد درحوالی۲۵۰۰سال پیش ازمیلادپادشاهی‌ازاکد
برخاست بنام‌سارگن یا (شروقین) که نه تنها تمام‌سومر را تسخیر کرد
بلکه متصرفات اواز جنوب‌غربی به عیلام واز شمال‌به سواحل‌مدیترانه
رسید ولی سلاله او بضعف گرائید پس تمدنی ودولتی مرکب ازدوقوم
سومر واکد بوجودآمد اینها کشاورزی و بازرگانی را توسعه دادند
مبادله‌کالا هم‌بواسطه جنس پایاپای بود وهم بواسطه پول نقره که‌واحد
آن وزنی بود به مقدار یك شانزدهم ازنیم کیلو که آنرا (شِکِل)

مینامیدند وهر۱۶ شکل یك (مِنا) نامیده میشد که کلمه «من» که در
اوزان ما معمول بود از آن اصل آمــده شهر (اور) رفته رفته ترقیات
بیشتری نمود و اکتشافات حیرت‌آور که سی‌سال پیش یعنی در ۱۹۳۰
میلادی وقوع یافت واقعاً نماینده پیشرفت مردم‌آن شهر است که‌چهار
هزار سال پیش ازین یك زندگی مترقی راه انداخته حتماً فرهنگ
ودرس مکتبخانه عالی داشته‌اند از مقابرودفاین که بدست‌آمده چنین
معلوم میگردد‌آن شهرواطرافش بدست عیلامیها غارت‌شده ولی‌از آثاری
که از‌آن خرابیها و غارتها جسته و گریخته باقی مانده باز بیك‌تمدن
وسیع توانا میتوان پی‌برد مثلا کتابها وقصه‌های درسی نوآموزان‌پیدا
شده البته تصور نفرمائید آن کتابها مانند امروز باکاغذ و جلد زیبا و
مصور ورنگی‌بود بلکه عبارت از الواح گلی است کـه مینوشتند و در
آفتاب خشك میکردند . ازهمین گونه لوحه‌ها حدود بیست وپنجسال
پیش در واقع یك کتابخانه درتخت‌جمشید خودمان پیدا شد که‌مرکب
از قریب سی‌هزار لوحه تمام یا شکسته بود واکنون درآمریکاحوالی
شش‌هزار لوحه کامل از آنها بهم‌آورده و مشغول خواندن‌آنها هستند.

در یکی ازقصه‌های الواح سومری صحبت ازپرواز چوپانی‌است
بنام(اِ تانا) بآسمان که سوار گردن شاهینی میشود و برای جستجوی
گیاهی ازآسمان بآنجا میرود مگر بیماری نازائی را که عارض گله‌
های او شده بود چاره سازد و این قدیمترین داستان فکر پروازآدمی
است .

قصه دوم داستان ماهیگیریست بنام (آداپا) که پرداشت‌والهه‌ی
باد قایق اورا سرنگون ساخت و (آداپا) در پرواز خشمگین بال‌خود

را شکست سپس خدای آسمان اورا برخواند و نان و آب حیات باو داد و اگر آنرا میخورد همیشه زنده میماند ولی چون از خوردن آن خودداری نمود فانی شد. این داستان نیز اشاره است به اهتمام دیرین آدمی از رهائی از مرك و شباهتی به داستان رفتن اسکندر به ظلمات دارد که جستجوی آب حیات میکرد و با اینکه آنرا پیدا کرد او نیز نتوانست بخورد. قصه سوم عبارتست از کوشش پهلوان بزرگ داستانی آنجا بنام (گیلگامیش) که کارهای شگفت آور نمود ولی با اینکه میخواست به عمر جاویدانی نرسید فقط عجب آنکه یك شخص دیگر با زوجه‌اش به اکتساب حیات همیشگی نایل گشت که حتی از خطر طوفان بزرگ که دست داد نیز خدایان اورا محفوظ داشتند و بعالم رحمت خود بردند.

در این داستان نیز شباهتی بداستان خضر هست دیگر داستان طوفان است که یك پهلوان سومری قبلا بموجب اطلاع از وقوع طوفان کشتی جسیمی ساخت و خانواده و دارائی خود را در آن جمع کرد ونجات داد وبقیه غرق شدند که حکایت نوح را بخاطر میآورد اینگونه قصه‌ها در باب آفرینش و آب حیات و زندگی جاودانی و طوفان از سومریها به سامیها و اخبار و آثار عبرانیها منتقل گردید ونشان میدهد چگونه اخبار وقصص ملتها مانند تمدن آنها بهم مربوطست و از هم گرفته شده یکی از قدیمترین منشأ آنگونه اخبار همین صحرای شنعار است که بعداً بابل نامیده شد مخصوصاً یهود بعضی از تمدن و فرهنگ سومر واکد را باخود بفلسطین برد چنانکه از مصرهم چنین استفاده را کرد مانند اینست که در اینجهان چیز تازه‌ای که آنرا فقط

یك قوم ایجاد کرده باشد وجود ندارد وهمه اقوام در همه چیز شریك و سهیمند .

قدرت و دستگاه سومر و اکد هم جاویدان نبود و تابع جزرومد حوادث میگشت گوئی کار جهان مانند اقیانوس عظیمی رسمش تلاطم و مد وجزر دائمی است . شهر اور و سایر شهر ها ظهور کرد آباد شد مردمی در آن خوشی و کامرانی کردند و رفتند و شهرها و خانه‌ها و مقابر آنها روی شهرها و مقابر گذشتگان ساخته شد و آن مقابر هم خوابگاه نسلهای بعد واقع گشت و خاك سرزمینها با خاك آدمیان مخلوط گردید .

خیام شاعر بزرگ اندوهگین ما همین سرنوشت بشر را در نظر داشته که چنین گفته :

این کاسه که بس نکوش پرداخته‌اند بشکسته و در رهگذر انداخته‌اند
زینهار قدم برو بخواری ننهی کان کاسه زکاسه‌های سر ساخته‌اند
هان کوزه گرا بکوش اگر هشیاری تا چند کنی بر گل آدم خواری
انگشت فریدون و کف کیخسرو بر چرخ نهاده‌ای چه میپنداری

دور نیست شاعر ما درسرودن این رباعی دلسوز ورباعیات مشابه شاعر حساس نابینای عرب ابوالعلاء معری را در نظر گرفته که گفته است :

صاح هذی قبورنا تملاء الرحب فاین القبور من عهد عاد
خفف الوطاما اظن ادیم الارض الامن هذه الاجساد
سران استطعت فی الهواءِ رویدالااختیالاعلی رفاة العباد !

بلی درحوالی دوهزار سال پیش ازمیلاد دولت سومر و اکدرو

بافول نهاد و برافتاد و آن سرزمین معروض مهاجمات قوم عیلام از شرق وقوم عاموری که طایفه نوینی‌ازنژاد سامی بود ازغرب‌واقع گشت و عاموریها سه قرن در آنسرزمین ماندند و ایجاد تمدنی کردند در این دوره بود که در ردیف حکمداران نامورآنجا حمورابی معروف ششمین سلاطین عاموری (۱۹۰۵ - ۱۹۴۸ق . م . م) ظهور کرد و سی سال تمام با عیلامی‌ها جنگید تاآنها را بیرون راند وازین دوره است که نام بابل وشهر بابل بوجودآمد وی پس ازسارگن سلطان بزرگ سامی‌بود تا ازجنگ فراغی یافت دوازده سال بقیه سلطنت خود را به کشورداری پرداخت و خوشبختانه شرح اعمال او از نامه‌های او که باقی‌مانده وامروز بدست مکتشفین افتاده در دسترس ماست.

باز تصور نفرمائید این‌نامه‌ها مانند امروز درکاغذ وپاکت‌لطیف نوشته میشده بلکه حمورابی مطالب را املاء میکرده منشیان او با قلم‌های نی یا میله‌های مخصوص بر روی لوحه‌های مخصوص گلی می‌نوشته‌اند و روی آن ریگ‌ریز می‌پاشیدند تا نچسبد و روی آنرا لفافه‌ای از گل میکشیده‌اند که‌کار پاکت را میکرده و میگذاشته‌اند درآفتاب و پخته میشده وبه مخاطبها میفرستاده‌اند از نامه‌های زیاد او که بعد ازقریب چهارهزار سال اززیر خاك بدرآوردند آنهائیست که به فرمانداران نواحی کشور فرستاده است و اینك بعضی احکام او را برای عبرت نقل میکنم: درنامه‌ای‌دستور میدهد مامورین هرچه‌زودتر فرات را که در ناحیه بین شهراور و (لارسه) در اثر طوفان گیر کرده بود فوراً تنقیه کنند در نامه‌های دیگراوامری راجع به جشن‌پشم‌بری گوسفندان وجمع مالیات وجشنهای مذهبی ولزوم عدالت و دادرسی

صادر کرده و فرمان داده قوانین متفرقه را گرد آورند قانون یك نسق تهیه کنند و در نتیجه این فرمان بود که قوانین معروف حمورابی تدوین و بزبان سامی اکدی ضبط گشت و آن قوانین در مراکز عام بر تخته سنگها و سنگهای ستونی کنده شد از جمله در سه‌هزار وششصد سطر دور یك ستون سنگی که حدود دومتر ونیم ارتفاع آنست حجاری شد وشصت‌سال پیش توسط فرانسویان درشوش ایران پیدا گشت واکنون درموزه (لوور) پاریس محفوظست دراین قوانین لزوم عدالت مخصوصاً در حق بیوه‌زنان ویتیمان وفقیران و اهمیت قصاص وچشم در مقابل چشم ودندان درمقابل دندان یا (العین بالعین والسن بالسن) وقواعد نکاح و امثال آن بیان شده است اساساً زن در آنروزگار بابل دارای مقام و حقوق محترم بوده است .

در عهد حمورابی گذشته از توسعه امور حقوقی صنایع فلزی و تجارت هم ترقی کرد وابنیه ومعابد ساخته شد ونوشتن معمول گشت که بیشتر بخط میخی بود. اکدی‌ها خدایان سومری را قبول کردند ولی خدای سامیها را که (مردوك) نام داشت بزرگترین آنها شمردند .

نیز به الهه عشق که (ایشتار) نام‌داشت عقیده پیدا کردند همین الهه عشق بود که بعداً دریونان بنام (آفرودیته) و درروم بنام (ونوس) مورد ستایش قرار گرفت .

ضمن مراسم مذهبی طالع بینی و غیب گوئی هم رواج داشت مکاتب وآموزش وخواندن ونوشتن بر الواح گلی معمول گشت هنرهائی هم در بابل عهد حمورابی وجود داشت که اکثر آثار آن از بین رفته . حکومت حمورابی واخلافش دراثر هجوم قومی از کوهستان شمالی

بنام کاسی یا کاشی که بعید نیست از نژاد آریائی بوده باشد دراواسط قرن ۱۸ پیش از میلاد پایان یافت . در این مختصر یك عهد هزار ساله را خلاصه کردیم و گفتیم قرنی بعد از ۳۰۰۰ سال پیش ازمیلاد قوم سومر از کوهستان شمالی در دشت شنعار بین النهرین مستقر شد پس قومی سامی بنام قوم اکدی قسمتی از شنعار را گرفت و سلطان آنان یعنی سارگن یا (شروقین) و پس از او حمورابی ظهور کردند و زبان و حکومت سامی جای زبان وحکومت سومری را گرفت ودولت وتمدن بابل بوجود آمد .

ولی درین بین نیروی دیگری در قسمت شمالی بین‌النهرین در شرق دجله درناحیه بغداد امروز واراضی نینوا و اطراف که اسوریا آشور نامیده شد ظهور نمود آب و هوا وخاك این سرزمین نسبت به صحرای شنعار که جنوبی‌تر بود بهتر بود و فلاحت وتجارت وسیع و مبادله ونقود نقره‌ای‌معمول شد قوم آشور البته سامی نژاد بود گرچه میان آن مخلوط هم پیدا میشد زبان سامی آشوری شبیه بزبان‌اکدی بود شهر آشور در عهد سلاطین بابل مانند حمورابی مدتی تحت نفوذ قومی بنام هبتی رفت که یك قوم آریائی نژاد محسوبست آشوریها قرنها با آن قوم و سایر اقوام مهاجم جنگ داشتند و در ضمن نفاق و شقاق داخلی هم آنان را گرفتار میساخت از مهاجمین نیرومند آشور قوم آری نژادی بود بنام(میتانی) که دارای اسب وعرابه جنگی بودند که ازجلگه‌های شمالی آمدند و به آشور مستولی شدند مخاصم‌دیگر آشور قوم همنژاد خود آنها یعنی قوم فنیقی بود که مزاحمت میکردند آشوریها گذشته از این دو مخاصم معروض فشار و حمله

عبرانیها از فلسطین و آرامیها یا سکنه‌ی سوریه هم میگشتند این دو قوم سامی حوالی قرن ۱۶ پیش از میلاد بـه اراضی هلال اخضر آمدند و با تشکیل دولت قوی دست آشوریها را ازدریا کوتاه کردند . آرامیها درمقابل تمدن مللمجاور مانند هبتی‌ها و مصریها خودتمدنی وسیع درسوریه ایجاد نمودند و تجارتی عالی بوجود آوردند و دوش بدوش آشوریها بازرگانی آنسامان را ترقی دادند واولین بارالفبائی حسابی ساختند وبعداً زبان آرامی کم کم زبان تجارتی تمام سرزمین هلال‌اخضر گشت وشهرهای‌معروف آرامی مانند دمشق‌مرا کزبازرگانی گشت ولی درحدود ۱۲۰۰ پیش ازمیلاد ستیز گیهای ممتد مصر وهبتی ومیتانی همه‌راضعیف‌ساخت‌در نتیجه آشورپروبالی گشود ووارث‌سلطنت شرق گردید با اینهمه آشور ازشر این ممالك کوچك مجاور آرامی و فنیقی وعبری و دیگران حتی گاهی ازمخاصمه بابلی مصون نبودیکی دوقرن با این ستیز گی‌ها گذراند درعین حال در پیشرفت خود ادامه یافت نطفه این پیشرفت ازخیلی قدیمترحتی‌از۲۰۰۰ سال‌پیش ازمیلاد شروع نموده بود دراین مدت آشور استعمال آلات و اسلحه مسی رابا مفرغ عوض کرد که محکمترومؤثرتر است‌ازهمسایگان هبتی‌وآرامی حجاری وعمارت سازی فراگرفت وبجای آجرسنگ و مرمربکار برد نام خدای عشیرتی آنها همان (آشور) بود که سرزمین خود را هم با آن نامیدند که دراوایل اورا خدای نباتات میدانستند وپس از کسب قدرت نظامی او را خدای‌جنگ هم نامیدند قابل توجهست که دین‌در عمل زندگی روزانهٔ آشوریها تأثیرزیادی نداشت چنانکه در بابل هم همینطور بود شاید علت عمده آن این باشد که آنها به‌مسئولیت‌وسنجش

اعمال درروز رستاخیز عقیده نداشتند .

آشور کم کم بقدرت و گسترش خود افزود و برای رسیدن به سواحل مدیترانه وقبضه کردن تجارت دریا پیشروی نمود و به سوریه و ساحل دریا فشار آورد دمشق را تهدید کرد وسرانجام پس از مقاومت شدید آن اقوام درقرن هشتم پیش از میلاد آنجاها را استیلا نمود از آن ببعد دولت بزرگ آشور پی‌ریزی گشت در آنموقع که سربازان آشوری فلسطین رامورد حمله قرار داده وشهرسامریه رامحاصره کرده بودند سار گن دوم برتخت آشورقرار گرفت وبقدرت آن دولت بسیار افزود و درشمال نینوا شهری بس زیبا ومستحکم ساخت و آنرا (دور شروقین) یعنی شهر سار گن نامید . خیابان بندی و عمارات مجلل و کاشیکاری این شهر که گرده‌اصلی آن کشف شده آنراازاولین شهرهای مجلل دنیای قدیم قرارمیدهد . جانشین‌او(سناخریب) درتوسعه قدرت اقـدام بیشتری نمود بجنوب وشمال و بنـادر فنیقی حمله برد و شهر طرسوس رامورد تاخت وتاز قرارداد وتاسرحد مصررفت ولی درآنجا شیوع طاعون اورا متوقف ساخت و عبرانیها این واقعه راکار خدائی دانستند سپس بابل راهم ویران ساخت وآن‌شهرحمورابی رایغما کرد. ونینوارا مرکزحکومت خود قرارداد وآنجا رامستحکم وآبادساخت واخلاف اومصر را هم گرفتند پس‌آشور تنها دولت نیرومند مشرق در قرون هفتم وششم قبل ازمیلاد گشت اداره این کشورپهناور درمقرخود سلطان متمرکز بود تعداد شصت فرماندار ازنقاط مختلف با اومخابره میکردند ودستورمیگرفتند اسلحه‌آشوریهاجمله آهنی گشته‌بودمیدانیم که اولین فلز که‌آدمی بکارانداخت مس بود که اکتشاف واستعمال آن

بمابقولی از ۴۰۰۰ سال قبل ازمیلاد تا ۲۰۰۰ سال بعد مفرغ بود که از ۲۰۰۰ سال تا ۱۰۰۰ آخرینش این بود که از ۱۰۰۰ قبل ازمیلادیعنی ازسه هزارسال پیش تازمان ما که دوره فولاداست ادامه داشت آشوریها بالغا مابلغ خود را بااسلحه آهنی مجهز کردند بااین ترتیب قویترین ودرعین حال بیرحمترین سپاهی آن عصررا بوجود آوردند که هرجا پا نهادند خاك وخاکستر و خون وقتل عام وویرانی بارآوردند وهول و اضطراب عظیم درسراسرممالك خاورمیانه ایجاد نمودند که ناله های مؤثر انبیای بنی اسرائیل در توراة گواه آنست شاهان آشوری مانند شروقین‌دوم(۷۰۵ـ۷۲۲ ق .م) وسناخریب (۶۸۱ـ۷۰۵) واسارحدون (۶۶۸ـ۶۸۱) وآشوربنی‌بال یالفظ یونانی(ساردا ناپالوس)(۶۲۶-۶۶۸) درتقویت ومزید سطوت خود کوشیدند . البته آشور تمدنی بزرگ هم بوجودآورد درعمارتسازی حجاری وسنگتراشی‌مخصوصاً نقوش حیوانی پیشرفت شایان کرد گرچه نقوش انسانی را جـامد وبیروح وبدون عواطف و ملامح کندند توسعه کشاورزی و آوردن نباتـات از ممالك خارجی حتی کشت پنبه وترقی دادن بتجارت ازکارهای آنها بود علوم وادبیات هم تاحدی رواج یافت و تنها از کتابخانهٔ آشور بنی‌بال در نینوا نزدیکی کربلای امروز تعداد ۲۲۰۰۰ لوحه گلی یـا در واقع کتاب کشف شد که درموضوعهای مختلف دینی وعلمی و ادبی است و قدیمترین کتابخانه درتاریخ استقوانین ومراسمی هم درآشورموجود بوده که برخی‌ازآن اکتشاف شده نشان میدهد قوانین جزائی مانند بریدن انگشتان ودست ودماغ و کندن چشم ونظایرآن بس ظالمانه و وحشیانه بوده امادولت عظیم آشور درعین قدرت وعظمت عوامل ضعف

وشکست خودراهم باخود داشت اولاسپاه عظیم آن گذشته ازظلم وتعدی باقوام وملل مجاور بارمعیشت مردم بود ونفوسی رااز کشاورزی وعمل اقتصادی بازمیداشت زیرادهاتیان مدام درمیدانهای جنگ بسرمیبردند ومزارع وقنوات متروك و بیصاحب میماند ازطرفی هم برخی ملاك با زرو زور زمینهای کشاورزان را می خریدند . واین عوامل سبب میشد فعالیت کشاورزی متوقف گردد جنگ وآشوب بازرگانی را هم صدمه زد درنتیجه دولت بزرگ آشوری نیزمانند سایرین روبانحطاط نهاد و توأم بااین آشوب درونی مهاجمات خارجی مانند مهاجمات آرامیها شروع نمود دراین بین یك قوم دیگرسامی بنام (کلدی) یا خلدی که دراصطلاح مابیشتر کلده رایج است ازحوالی خلیج فارس روی آورد و شاه آن یعنی بن‌وپلست در۶۱۶ قبل ازمیلاد شمال بابل راتصرف نمود.

درخلال این احوال اقوام آریائی یاهند اروپائی که ماایرانیان هم ازآن هستیم ازشمال اروپا بجنوب سرازیرشده‌و میتانی‌ها که نام بردیم ازصحنه تاریخ ناپدید شده بودند ولی اکنون طلیعه ظهوردوقوم معروف ایرانی یعنی مادهاوپارسها بودو بسی نگذشت که‌مادها در۶۱۴ پیش ازمیلادشهر آشوررا تسخیر نمودند ودوسال بعدباهمدستی بن(نبو بلصر)و پادشاه مادیعنی(هُوَ خْشَتَرَه) نینواهم گرفته‌شدسرانجام دولت‌توانای آشورمنقرض گشت اقوام خاورمیانه نفس راحتی کشیدند چنانکه در کتاب عهد عتیق یا توراة این حال خلاص از فشار از مناجاة رهبران یهود مانند «ناحوم» پیداست .

کلدانیها فرمانروایان جدید بابل فصلی جدید در تاریخ بین-النهرین باز کردند وبزرگترین سلطان آنها یا بزرگترین حکمران

شرق تا آنزمان یعنی (نبو کدنصّر) یا باصطلاح مسلمین بختنصّر در (۶۰۴ ق . م) بسلطنت رسید وچهل سال حکومت کرد وتمام سرزمین هلال اخضر رافتح کرد واز آنجمله حکومت یهود راواژ گون ساخت ودر ۵۸۵ بیت المقدس راویران ساخت وتعدادزیادی ازوجوه مردم یهودرا باسارت واقدامات مهم دربسط قدرت وتعمیروتوسعه شهر بابل و ساختن قصرها وقلعه‌ها وخیابانها و عمارتها بجای آورد برج معروف بابل و باغهای آویزان که باغهائی بود دربامهای کاخ ایجاد شده بود و دروازه های بزرگ مانند دروازه ایشتار که درراس خیابان بزرگ مخصوص رژه و جشن قرارداشت بوجودآورد وجلال وشکوه آنشهر باوج عظمت رسید تمدن آشوریها غیرازساختمان وحجاری وقدرت بزرگ نظامی جهات علمی هم داشت مخصوصاً دردوره کلده منجمی گرچه توأم باطالع‌شناسی توسعه یافت و سیارات سبعه که ماه راهم از آنجمله می‌دانستند در آن زمان شناخته شد که نام آنهارا بهمان ترتیب کلدانی بشعر فارسی در آمده

قمر است و عطارد و زهره　　　شمس ومریخ ومشتری وزحل

همچنین رصدهای ممتد و دقیق بجا آوردند و دانشمندان کلدانی نظیر نبوریمانو حرکات آفتاب وماه را رصد نمودند وطول سال شمسی را تقریباً درست تعیین نمودند (یعنی ۳۶۵ روز وشش ساعت و ۱۵ دقیقه و ۴۱ ثانیه تعیین کردند که فقط ۲۶ دقیقه و ۵۵ ثانیه از واقع بیشتر محاسبه شد) منجم دیگری بنام (کیدینو) کارسلف خود را ادامه داد واقعاً کلدانیها را میتوان واضعین علم نجوم محسوب داشت ولی عظمت دولت کلده با مرگ بختنصر در ۵۶۱ بپایان رسید و با این وقایع حکومت نژاد سامی در قرن ششم قبل از میلاد خاتمه یافت و دوره‌ی

حکومت آریائی‌ها آغاز شد .

ازاین خلاصه که داستان ششهزارساله سرزمین بابل را نقل کردم بار دیگر آینه عبرتی درمد نظرما عیان میگردد ملتهائی درصحنه بزرگ تاریخ ظهور کردند و قرنهائی در آن صحنه بازیگری نمودند و یکی پس از دیگری ناپدید شدند دولتهائی پدیدار گشتند قدرتی و عظمتی بهم رساندند جنگهائی و صلحهائی نمودند گاهی عدل و احسان گاهی تجاوز و ستمگری بعمل آوردند گاهی ویرانی و گاهی آبادی کردند گاهی پیروزمند شدند و گاهی شکست خوردند و سر انجام صحنه را خالی نمودند و جای خود را به اقوام دیگر سپردند و گوئی رباعی خیام را بزبانحال ترنم کردند :

مالعبتکانیم و فلك لعبت باز از روی حقیقتی نه ازروی‌مجاز
بازیچه همی کنیم بر نطع‌وجود رفتیم بصندوق عدم یك یك‌باز

فقط آنچه برای بقیه بشر باقی ماند درس عبرتیست که چطور اغراض و خودکامیها وحرص جاه ومال وشهوت حیوانی در هرقرنی‌از قرون افراد و جمعیتهای بشری را برانگیخت و آنانرا واداشت در ردیف کارهای خوب که ممکن بود دنیا را بهشت کند وبشرمانند فرشته از نعمتهای بی‌منت‌آن متنعم گردد افسوس اعمال زشت وستم و تجاوز روا داشتند وپس ویرانی و پریشانی‌بارآوردند و زندگی خود را زهر آلوده وپر ازآلام واکدار ساختند وخانواده آدمی گرفتار رنج‌واندوه وبیماری و نداری گردید .

در مطالعه‌تمدن اقوامیکه از سومری واکدی و بابلی وآشوری وکلدانی و آرامی وفنیقی آمدند و رفتند شخص دقیق چقدر افسوس

میخورد که چرا این اقوام اقدامات مثمر خدا پسند خود را در راه عمران وترقی‌دانش وهنر وروابط انسانی با شهوات حیوانی واغراض خودکامی مشوب ساختندوسبب صدها جنگ وخونریزی بیجاوهزارها خرابی ومیلیونها تلفات نفوس بشری گشتند .

برای مثال یك جهت تمدن آشوریها که نظامی و سیاست خشن ظالمانه وشیمه خونریزی واعدام و امحاء آنقوم باشد در نظر گیریم البته در مدت کمتر از نیم‌قرن سطوت خون آشام جنگاوران آشوری لرزه به تنها و رعب دردلها انداخت از هر جا که گذشتند جز خون و خاکستر وجزضجه و ناله بجای نگذاشتند نام بختنصر هر جا برده میشد مردم‌تمام‌آن نواحی برخود میلرزیدند بختنصر بمب اتمی آنزمان شد ولی‌دیری نپائید‌آه مظلومان دستگاه نیرومند آن حکمران‌ستمگر خونخوار را سوزاند .

چندسال پس‌ازمرگ اودرعهد جانشین ضعیف‌النفس او(نبونید) که نیروی نظامی را بدست‌پسر عیاش‌کامروای خود (بلشصّر) سپرده بود رشته مقاومت‌آشور از هم گسیخت و در ۵۳۸ قبل از میلاد بابل بتصرف کوروش کبیرشاهنشاه دادگسترایران درآمدومردم بابل‌همراه باکلیه اقوام‌آسیای صغیر وشبه جزیره عربستان پیروزی پادشاه‌ایران را بفال‌نیك گرفتند زیرا همه ازقید اسارت وستم رها گشتند وشاهنشاه نسبت بهمه نوید دادرسی وسرپرستی داد و عمل کرد و فرمان آزادی‌و امان بتمام بیچارگان و اسیران و ستمدیدگان داد و نخستین بار در تاریخ یك‌سیاست بین‌المللی‌را آزمایش نمود که شرح‌آنرا درموقعش بعرض شنوندگان میرسانم .

این تضاد غریب زنده یعنی از طرفی ستم و بیرحمی و قساوت سپاه آشور و از طرفی سیاست داد گستری انسانی کوروش در کتاب عهدعتیق (تورات) از همان زمان مسطور است در باب ستمگری آشور در کتاب ناحوم نبی چنین ناله و ندبه شده که از تورات فارسی نقل میکنم: «یهود خدای غیور و انتقام گیرنده است خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است . . خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و گناهراهر گز بیسزا نمیگذارد . . . خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجاء میباشد و متوکلان خود را میشناسد . . خداوند چنین میگوید اگر چه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده درخواهند گذشت و اگرچه تورا ذلیل ساختم لیکن باردیگر تورا ذلیل نخواهم ساخت و اکنون یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای ترا خواهم گسیخت . . . »

« وای بر شهر خونریز نینوا که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمیشود آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جنبش عرابه سواران هجوم میآورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع میباشد و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشه‌ها را انتها نیست . . . »

اینك یهوه میگوید «من برضد تو هستم . . . ترا ذلیل خواهم ساخت ترا عبرت خواهم گردانید » .

اکنون ندای همان کتاب مقدس تورات را در باب شاهنشاه عدل پرور ایران که بساط ستمگری را بدست توانای خود برچید و ملت را مژده امن و آسایش و آزادی داد گوش کنید .

در کتاب اشعیا نبی باب ۴۵ چنین گوید :

« خداوند به مسیح خود یعنی به کوروش چنین گوید که دست راست او را گرفتم که تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را بحضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌های دیگر بسته شود . . . ای آسمانها از بالا ببارانید تا افلاك عدالترا فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمو کند و اینها را با هم برویاند . . . »

« من او را (کوروش را) بعدالت برانگیختم و تمامی راههایش را هموار خواهم ساخت شهرمرا بنا کرده اسیرانرا آزاد خواهد نمود اما نه برای قیمت و نه برای هدیه . »

در کتاب عذرا باب ششم چنین آمده : « کوروش پادشاه در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه . . . بنا شود . . . و خرجش از خانه پادشاه داده شود و نیز ظروف خانه خدارا که نبوکدنصّر آنها را از اورشلیم گرفته ببابل آورده پس بدهند » - بلی ستم و تعدی نیروی عظیم آشور را بر انداخت و نابود کرد و خداوند شاهنشاه دادگستر ایران را بداد ستمدیدگان برگماشت و سرزمین یهود را بدست آن پادشاه آزاد و آباد ساخت و کانون ترقی و رشد دین موسی قرار داد .

آن کیفر ستم بود واین پاداش دادگستری .

بنی اسرائیل

خلاصه‌ای از تاریخ وتمدن و عاقبت دو کشور بزرگ تاریخ قدیم یعنی مصر و بابل قبلا شرح داده شد مصر در امتداد دره نیل و از برکت رود نیل بوجود آمد. تاریخ مصر را بدو قسمت کردیم دوره قبل از سلاله‌ها که از حدود پنجهزار سال پیش از میلاد یعنی هفتهزارسال پیش ازین آغاز کرد و بیش از یکهزار سال ادامه داشت درین عهد مصریها نوشتن وتقویم و نظایر آن بوجود آوردند.

دوره سلاله‌ها از حوالی شش‌هزار سال پیش از این آغاز نمود و تا تسخیر مصر ازطرف ایران ادامه یافت وصدسال بعد از آن تاریخ ملی مصر قدیم با فتوحات اسکندر مقدونی در۳۳۲ بپایان آمد و جمعاً سی‌سلاله در آنجا حکومت کردند و دوران دوره‌ی چهار هزار ساله مصریها جنگها و صلحها کردند ابنیه و اهرام و معابد و آثار هنری بوجودآوردند خط شان را نزدیك به الفبا پیشرفت دادند. دینی‌مبنی برخلود نفسی ومسئولیت در روز حساب وضع کردند حکم و امثال و دستورهای اخلاقی نوشتند در ریاضی و هندسه ونجوم دانشمندانی پیدا آوردند در پزشگی هم پیشرفت کردند. در مقابلش گرفتار نفاق

داخلی و نفوذ اجنبی شدند طبقه مالك امتیازات نامشروعی گرفت طبقه‌ی‌عامه و فلاح بافشار نداری دست بگریبان‌شد بعضی فراعنه مانند رامسیس دوم مستبد و خودکام و ستمگر بودند و درفکر آتیه خود و ملت‌و کشورخود نمی‌افتادنددر نتیجه مصر بتدریج‌ضعیف گشت‌وسرانجام معروض هجوم همسایگان و مقهور نفاق و دسته بندی داخلی گشت و حکومت نیرومند چند هزارساله‌اش منقرض گردید و چنانکه گفتم‌نژاد مردم قدیم مصر یعنی قبطی‌ها درست معلوم نیست و یك قسمت از قدیمترین سکنه آنجا گویا از جنوب شبه جزیره عربستان بآنجا مهاجرت کرد .

اولین حکومت سرزمین بابل که آنوقت زمین شنعار نام داشت و درناحیه جنوبی بین‌النهرین نزدیك بخلیج‌فارس‌واقع بودحوالی‌ششهزار سال پیش ازین بوجود آمد قومی بنام قوم سومر ظاهراً از کوههای آسیای صغیر به این صحرای شنعار آمد و حکومتی وتمدنی راپی‌نهاد وشهر (اور) راکه کانون تمدن آنزمان بود بنیان کرد و آنها خط و تجارت وتقویم و اوزان وابنیه ومعابد وقصبه‌ها وشهرها بوجودآوردند و در شهر اور اسلحه و ابزارفلزی و زینت وآلات ساختند ودر حوالی چهارهزار و پانصد سال پیش ازین قومی سامی‌بنام قوم اکد ازجنوب شبه‌جزیره عربستان فرارسید و در شمال شنعار مستقر گردید و با سومریها پس از جنگها ومقاتله‌ها یك حکومت و تمدن سومرواکدی بوجود آوردند و پادشاه بزرگی بنام شروقین از نژاد سامی در آنجا ظهور کرد و داد وستد وصنعت و درس کتابها وقصه‌ها وبعضی عقایددینی ایجاد کردند و قدرت نظامی تشکیل دادند در این بین قومی دیگر

سامی بنام قوم (عاموری) بآن سرزمین آمد و پادشاهی بنام(حمورابی) از آن قوم در سرزمین شنعار که کم کم بابل نامیده میشد پدید گشت و ظرف چهل سال حکومت کشورداری و وضع قوانین معمول داشت پس تمدن و دولت معروف بابلی پی نهاده شد و در اینموقع در ناحیه شمالی تر سرزمین بابل مملکت آشور که بنام خدای بهمان اسم نامیده میشد از قدیمترین زمان از قومی مخلوط ازسومری وسامی باغلبه نژادسامی بنای رشد نهاد اینها تمدنی وسیع وسلطنتی قوی باسپاهی بسیار زورمند وجنگاور وخونریز تأسیس کردند وسلاطین بزرگ نامی مانندشروقین یاسارگن دوم و سناخریب و آشور بانیپال از میان آنقوم برخاستند و درقرن هفتم قبل از میلاد قومی دیگرازسامیها یعنی قوم کلده بر آنجا حکومت کردند وبختنصر سلطان معروف در آندوره ظهور کرد تااینکه دولت بزرگ آشوری وکلدانی هم درقرن ششم قبل ازمیلاد جای خودرا به شاهنشاهی ایران داد .

از اقوام کوچك مجاور بابل و آشور که ناحیه ی کوچك در سواحل دریای مدیترانه یعنی در منتهاالیه غربی هلال اخضر بنام فلسطین را اشغال کرد و آنجا را خانمان خود قرار داد قوم عبری یا عبرانی یا بنی اسرائیل بود کلمه ی فلسطین اصلا از نام قومی است که از جزیره کریت بآن ناحیه مهاجرت کرده بود جای عبرتست که یك قوم کوچك مانند یهود که مدتی مدید دراسارت مصریها بسر برد تحت قیادت شخصی مانند حضرت موسی از مصرجان بدر برد و در فلسطین سرو سامانی بهمرساند ودینی بزرگ بوجود آورد که آوازه اش بگوش همه جهانیان رسید فلسطین خاکی خشك بود فقط ازبارانهای زمستان سیراب

میشد و ناحیهٔ شمالی بندری آنجا را هم فنیقی‌ها در تصرف داشتند پس زندگی در آنجا مستلزم کارو زحمت بود در همین زمـان ماهم برای آباد وآبیاری کردن آن سرزمین زحمات زیاد کشیده میشود عبریها تا حدی با اقوام محلی ومجاور نظیرهبتی‌ها مخلوط هم شدند فلسطین از همانزمان معبر کاروانیان مصر وغیره به بابل وفنیگی و بحر الجزایر یعنی کانون بازرگانی ومعاملات بود بهمین دلیل میدان نبرد اقوام هم واقع میگشت و در صحبتهای سابق دیدیم چطور آنجا معروض تاخت وتاز آشور وکلده واقع گشت تا بدست پادشاه بزرگ ایـران خلاص یافت بنا بعقیده بعضی مهاجرت عبریها به فلسطین بین ۱۴۰۰ و ۱۲۰۰ قبل از میلاد بوقوع پیوست یکعده از آنها تحت اسارت مصریها بودند که بطوریکه درسابق ذکر کردم در حدود همان تاریخ یا کمی زودتر تحت قیادت حضرت موسی به فلسطین آمدند فراموش نکنیم که قرنها پیش ازآن یك قوم دیگر سامی که قوم کنعان باشد در ناحیه کنعان فلسطین مستقر گشت و تمدنی هم بوجودآورده بود وعبریها گذشته از آنچه با خود داشتند و از مصر آوردند از تمدن کنعانیان هم استفاده کردند قوم عبری بواسطه اختلاف اقلیم درهمان فلسطین کوچك بدو دسته منقسم شد چوپانها وبدویهای جنوب وشهر نشینهای شمال که گاهی باهم جنگ میکردند ولی درنتیجه‌ی فشار اقوام خارجی واحتیاجات داخلی اتحادی تحت اولین سلطان معروف آنها یعنی (شائول) بوجود آوردند که دور نیست همان باشد که در قران کریم بنام طالوت آمده این شخص دولتی واحد در حدود هزارسال قبل از میلاد تشکیل داد و خودش در جنگ باقوم خارج فلسطین برافتاد ویکی از مردان‌او یعنی

حضرت داود بر سر کار آمد و جنوب و شمال را متحد ساخت و فلسطینی‌ها را بیرون راند و مدتی با قدرت سلطنت کرد و جانشین او پسرش حضرت سلیمان بود که تجارتی وسیع راه انداخت و شکوه بزرگی بر پاداشت و معبد بزرگ بیت‌المقدس را ساخت ولی هزینه‌های سنگین دستگاه جاه و جلال او مستلزم وضع مالیات سنگین و نارضائی مردم شد و اختلافات بمیان آمد و بار دیگر کار منجر بدو قسمت شدن فلسطین گشت و یك حکومت نسبة متنعم شمالی بنام اسرائیل و حکومت دیگر جنوبی بنام یهودا تشکیل یافتند و بحکم طبیعت اختلافاتی بین دو حکومت دوباره برپا گشت از آنجمله اختلافات در دین بود شهرنشینهای شمالی به خدایان قوم کنعان عقیده‌مند شدند و جنوبیها به (یهوه) خدای شبانان و بیابانگردان گرویدند . و گاهی تحت قیادت رهبرانی مانند (ایلیا) نبی برضد اسراف و ظلم شهرنشینان شمال برخاستند و (یهوه) را بعنوان خدای قهار و پیش‌جنگ خود شناختند ولی همه رهبران اینقوم جنگاور خونریز و قاهره نبودند بلکه شماره‌ای بهوای همان زندگانی چوپانی قدیم مردم را بمهر و محبت و فقیر پیروی خواندند و افکار و داستانهائی بنام بزرگان و ریش‌سفیدان روحانی خودمانند حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف بوجود آوردند و آن مطالب سودمند معنی‌دار را در همان ایام تحریر و تدوین کردند که در سفر تکوین توراة مسطور است و این کتاب از قدیمترین تحریرات دینی واخلاقی بشمار است .

اکتشافات اخیر نشان میدهد که افکار اینگونه رهبران روحانی عبری تا چه پایه از افکار و تعالیم مصریهای قدیم استفاده کرده البته

عقاید دینی این مردم با پیشرفت زمان ترقی داشت و بزرگانی ظهور میکردند ومردم را روشن میساختند مثلا در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد شخصی بنام (عاموس) درآمد و به انتقاد و اصلاح اخلاق آن جامعه‌ی متشتت و منافق پرداخت و (یهوه) را! که فقط خدائی قهار و جنگاور تصور شده‌بود خدائی مهربان تعریف نمود و مواعظ نافذخود را سرانجام فرو نوشت با این ترتیب عبریها بتدریج به خـواندن و نوشتن توجه کردند وخط فنیقی وآرامی راگرفتند و خط عبرانی را بوجود آوردند و بجای الواح گلی کاغذ پـاپیروس مصری را اقتباس کردند و اولین نوشته‌های اخلاقی و ادبی ودینی را مانند نوشته‌های عاموس به عبری وآرامی بارآوردند .

باید گفت بزرگترین میراث عبری همین میراث ادبی است و در صنایع وعلوم و هنروکشورداری که در تمدن مصر وفنیقی‌وآرامی وآشوری مشهودگشت بهره‌یی زیاد نداشتند .

پند آزمایان بزرگ عبری نظیر عاموس ملت خود را از نفاق و ستیزگی وفساد اخلاق که داشتند برحذر کردند و عاقبت بد بآنان پیشگوئی نمودند ولی مؤثر نیفتاد وبسی نگذشت اواخر قرن هشتم قبل از میلادآشوریها هجوم آوردند و اول دمشق را از میان‌برداشتند سپس بدولت اسرائیل حمله‌آوردند و پایتخت آن راکه سامریه باشد با خاك یکسان کردند و بزرگان آنجا را چنانکه در سابق هم گفتم باسارت بردند و بدینگونه‌ی فجیع دولت اسرائیل منقرض گردید . و ایندفعه امیدآن قوم متوجه به یهودا یعنی حکومت جنوبی شد .

مردم ناظرصد سال کشش و کوشش آنجا باآشور وجنگ میان

یهوه خدای اسرائیل و آشور خدای آشور گشتند ولی در امیدواریهائی
خود دچار تردید وریب گردیدند درین بین بود که یکی دیگر از پیشوایان
روحانی آند یار یعنی اشعیا نبی برخاست ودرعین هجوم و تخریبات
لشگریان آشورهمان از آن قطعه کوچك یهودا ندا برآورد که یهوه
خدای اسرائیل خدای فلسطین تنها نیست بلکه خدای سرزمینهای
دیگرهم هست ودرین مبارزه (آشور) شکست خواهد خورد درین موقع
بود که لشگریان سنا خریب در باطلاقهای مرز مصر گرفتار طاعون
شدند و بیت المقدس موقتاً بازیغمای آشورها گشت ومردم بنوید اشعیاو
بزرگی یهوه ایمان آوردند .

حتی یکقرن بعدویران شدن نینوا پایتخت آشور را بدست کلدانیها
بچشم خوددیدند وشادمانیها کردند ولی بسی نگذشت که در ۵۸۶ سلطان
زورمند کلده یعنی بختنصر حمله آورد و بدولت جنوبی عبری یعنی یهودا
پایان داد وشهرهای یهود از آنجمله بیت المقدس را ویران ساخت و
بحکومت آنجا خاتمه دادوتعدادی از عبریها در نتیجه فشاروتجاوز بمصر
گریختند یعنی همانجا که یکوقتی از آنجا به فلسطین پناه آورده بودند
میان آنان مردی روحانی خیرخواهی بود بنام ارمیا نبی که برخاست
وباتعلیمات روحانی خود به تسلیت خاطر ملت خود قیام کرد و گفت
معبد ظاهری اگر ویران شد پس هر فرد معبدی دردل بسازد که ویران
شدنی نیست و مردم را به خدای بزرگ که جایگاه او فقط سرزمین
فلسطین ومعابد آنجا نیست بلکه اوخدای جهانست وددلهای بندگان
مقام دارد این دعوت در میان مردم با ظهورشاهنشاهی ایران و نجات
نزدیك اسرائیل بدست ایرانیان مژده وامید بخشید . همان تجارب و

رنج واندوه وظهورروحانیان مانند عاموسی وارمیا واشعیا بتدریج قوم
عبری رامعتقد به‌خدائی کرد که حدود قدرت او وسیعتر ازفلسطین و
حمایت اوشاملتر ازحصر بیك قومست بلکه خدای بزرگ یگانه‌جهانست
بااین ترتیب درآن روزگاریعنی حوالی قرن‌ششم پیشین ازمیلادومقارن
ظهور کورش کبیر فکرتوحید درجامعه‌اسرائیل وسعت ووضوح پذیرفت
این پادشاه عادل چنانکه‌دیدیم بتاریخ ۵۳۸ پیش ازمیلاد بابل راتسخیر
کرد وبحکومت آشوروکلده پایان داد واسیران یهود راآزاد ساخت و
بآنان دستورداد کلیه آلات واشیاء قیمتی متعلق به‌معابدشان راکه آشوریها
بغارت برده بودند باخود بردارند ومعابد ویران شده راباکمك دولت
شاهنشاهی تعمیروتجدید نمایند وموقوفات زرین وسیمین آن معابد را
باردیگر بجای خود گذارند . دراینموقع بود که رهبران یهود تحت
حمایت ایران دربیت‌المقدس جمع آمدند ویك حکومت روحانی بوجود
آوردند ورهبران وروحانیان آنها به‌جمع آوری کلیه نوشته های دینی
خود پرداختند اجزای این نوشته‌هامانند کتاب مزامیر وانبیاوقوانین
بشکل متفرق وجودداشت ودراینموقع برای اولین بارجمع آوری شد
این مجموعه‌بود که بعداً تدوین گشت وبنام کتاب عهد عتیق یاباصطلاح
ما کتاب توراة مشهور شد وبقول مورخین نامی غرب ایرانیان سبب
شدند که قوم یهود ازاسارت و پراکندگی رها شد ومعابد آنقوم تعمیر
یافت وشهرهای مقدسش تجدید شد و کتاب دینی که اساس‌دین عیسوی
هم‌هست تدوین گشت .

پس کتابی که بالفعل در دست یهود است وبین ما بنـام توراة
معروفست دراصل هرچه بوده است ازنظرتاریخ ادوار ومراحلی راطی

کرده از زمانی که حضرت موسی آنقوم را ازمصر به‌فلسطین هدایت
کرد یعنی ازحوالی قرن چهاردهم قبل ازمیلاد مواعظ وقوانین وقصص
میان قوم‌عبری ظهور کرد که بتدریج جمع وتدوین گردیدودر تلفیق و
تدوین آن ایرانیان مؤثر بودند (Pentateukhos Pensateuque)
کلمه توراة که عبریست درسابق نام فصول پنجگانه‌باصحف خمسه بود
که لقب یونانی آن رایاپنج مبحث بآن داده شد . وعبارتست از پنج
کتاب اول‌عهد عتیق یعنی تکوین، خروج، لاویان،اعداد وتثنیه، بعضی
محققین عقیده دارند که کتاب یوشع هم که ششم باشد از ابتدا جزء
همان قسمت اول بوده پس شش کتاب یا باصطلاح (Hexateukhos)
بوده نه‌پنج کتاب . یهود در دورهٔ حکومت شاهنشاهی ایران و تدوین
کتاب خود عقیده داشتند مؤلف پنج کتاب باین شکلی که اکنون در
دست است خود حضرت موسی باشد ولی این نظر درنزد علمای جدید
مورد بحث است .

غیرازین کتب پنجگانه چنانکه میدانیم سی‌وچهار کتاب یارساله
دیگر تألیف رهبران وروحانیان وانبیای بنی‌اسرائیل جزو کتاب عهد
عتیق است مانند کتابهای داوران شموییل ، تواریخ ، عزرا ، نحمیا ،
ایوب ، امثال سلیمان ، مزامیرداود ، اشعیا ، ارمیا ، دانیال ، یونس،
زکریا وغیره هم واغلب اینها متعلق است بعهد اسارت یا بر گشت از
اسارت یعنی قرن ششم قبل ازمیلاددرس بزرگی که تاریخ قوم عبری
بمایاد میدهد دراولین مرحله عبارت ازاینست که بسااقوام کوچك و
ستمدیده و بی‌پناه که در نتیجه تنبه ورنج و تجارب تلخ ممکنست بهم
گردایندو بگناهان خودمعترف شوندوتوسل وتو کل بامورمعنوی کنند

وازناتوانی وپراکندگی واسارت رهائی یابند حتی واضع دینی بزرگ وسرمشق عالی برای عالم انسانی گردند زیرا آزمایش های سخت و اندوه وتفکریك جامعه پیشوایانی مبرز وحقیقت جوی ازمیان آن برمی انگیزاند از طرف دیگر بسی از اقوام بزرگ نیرومند مسلط و مستولی نظیر مصر وبابلی وآشور وخود فلسطین در نتیجه غرور و ستم همیشگی وغفلت وعیاشی وتفرعن یکباره ازعظمت وقدرت میفتند وجاه وسطوت خود راازدست میدهند وهمانطور که دیگرانرا زبون کردند خود نیززبون میگردند این قاعده مد وجزر درتاریخ ملل ودول عالم ازقدیم جاری بوده وهنوزهم جاریست درهمین عصر ما همین قبیل حوادث عبرت آورروی داد و میدهد دولت نیرومند امپراطوری آلمان تحت فرمان ویلهلم دوم که وقتی جهانی رابلرزه درمیاورد سقوط کرد دولت نیکلای دوم روسیه تزاری که ردیف دولتهای بزرگ نظامی جهان بشمارمیرفت ولشگریان آن ظلمها کردندوتجاوزها نمودند حتی به میهن ما تاختند ومردان بزرك مارامانند ثقة الاسلام شهید برسردار کشتند و وآذربایجان رابا نظرتصرف اشغال کردند یکباره واژگون گردید و برافتاد وخانواده ی امپراطوری که سالداتهای وحشی آن مردان ما را دار میزدند ومرقد مطهر امام هشتم ما را تیرتوپ حواله میکردند در دست دشمنان وآدمکشان داخلی خود اسیر گشتند وتمام آن افراد با تمام بیرحمی کشته شدند .

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را
چندان امان نداد که شب راسحر کند!

بزرگترین سرمشق عبرت والواح پندو نصیحت که ازقوم اسرائیل

برای جهانیان باقی مانده همان خطابه‌ها وراهنمائیهارهبران بزرگ مانند حضرت موسی‌وعاموس واشعیا وارمیاوامثال آنانست که آنهاواقعاً باید سرمشق همهٔ ملل گردد زیرا نشان میدهد که علت واقعی سقوط ملتها وامتها تنها ازنداشتن زور و زر و وسایل نیست زیرا دولت فراعنه مصر آنرا بالغا مابلغ داشت وضعف قوای نظامی هم نیست زیرا دولت نیرومند جنگاور آشور آنرا بیش ازهمه ممالك مالك بود بلکه علت واقعی سقوط اقوام فساد اخلاق ونفاق وخودکامی وتجاوز بحق خودی وبیگانه است چنانکه علت اصلی ترقی ملل هم ایمان و صدق وصفا و همکاری و فداکاریست . هیچ جامعه‌ای ولو درون قلعه های هفتجوش مستحکم مجهزجهان جایگیرد ازآفت زوال مصون نیست مگر اینکه قدرت عمده آن جامعه بیش ازمال واسلحه وزورعفت و خدا شناسی و عدالت باشد .

یهود هر وقت از اینگونه صفات داشت ترقی کرد و حکومت قوی بوجودآورد وهروقت گرفتار خود پرستی وپولپرستی و ستیزگی واغراض شد محکوم قهر وغضب الهی گشت و روبافول و بدبختی‌نهاد. دوست دارم برای درك وضع فسادآلوده‌ی آنقوم در آنزمان چند صد سال قبل از میلاد از کتاب اشعیا که کلماتش می‌نمایاند دلش از بابت انحراف و خیانت پیشگی و انحطاط اخلاقـی امتش میسوخته محض تذکر نقل کنم بموجب روایت تاریخنویسان وبحکم همین کتاب اشعیا که خیرخواه روحانی ودوست و دلسوز امت‌خود بوده ازمعایب بزرگ قوم یهود درآنزمان یکی‌این‌بود که روح دین‌الهی را که حقیقت‌پرستی و عمل‌نیك وفداکاری بود فراموش کردند وکار را باندر و قربانی‌های

سوختنی وسایر مراسم ظاهری گذراندند وخیال کردند بامراسم ظاهری میتوان رحمت خدا را جلب کرد و نمیدانستند یا نمیخواستند بدانند که خداپرست واقعی کسیست که نیتش و عملش متوجه به خدمت و مواسات جانی ومالی و درستی و راستی باشد در مشاهده چنین دین ظاهر پرستانه قشری است که اشعیا با تأثروتالم فریاد برآوردو گفت: (خداوند میگوید از کثرت قربانیهای شما مرا چه فایده است از قربانیهای قوچ و پیه پرواریها سیر شده‌ام و بخون گاوان و بره‌ها و بزها رغبت ندارم . دستهای شما پراز خونست خویشتنرا شسته وطاهر نمائید وبدی اعمال خویشرا دور کرده از شرارت دست بردارید نیکو کاریرا بیاموزید و انصافرا بطلبید مظلومانرا رهائی دهید یتیمانرا دادرسی کنید بیوه زنانرا حمایت نمائید).

در آنروز طبقه‌ای از مردم یهود بواسطه تمول دست به تجمل‌و عیاشی زدند و طبقه محتاج وفقیر را فراموش کردند دل شکسته آنها را با تظاهرورختهای‌فاخر وصدای زر وزیور خود شکسته‌ترمیساختند اشعیا به زنان ظاهر پرست غافل چنان مردمی چنین خطاب کرد : « خداوندمیگوید از اینجهة که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه میروند و بناز میخرامند وبپایهای خویش خلخال‌ها را بصدا میآورند . در آنروز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد . . وبجای عطرها عفونت خواهد شد و بعوض کمربند ریسمان و بعوض سینه بند زنار و بعوض زیبائی سوختگی خواهد بود . مردانت بشمشیر وشجاعانت در جنگ خواهد افتاد) .

یکعده مالك عیاش غرق عیش ونوش بودند و هرگز غم مردم بیچیز بیچاره را که در اطراف خانهای مجلل آنان در رنج بودنددردل خود راه نمیدادند اشعیا در باره آنان چنین گوید : « وای بر آنانکه خانه را بخانه ملحق و مزرعه را بمزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند . یهوه در گوش من گفت بدرستیکه خانهای بسیار خراب خواهد شد و خانهای بزرگ و خوشنما غیر مسکون خواهد گردید . . وای بر آنانکه صبح زود برمیخیزند تا در پی مسکرات بروند و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشانرا گرم کند و در بزم‌های ایشان عود و بربط ودف وشراب میباشد اما بفعل خداوند نظر نمیکنند . بنابراین قوم من بسبب عدم معرفت اسیر شدند و شریف ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشك گردید .»

در میان عامه یهود آنزمان یعنی حدود سه هزارسال پیش ازین قاضیانی و کتابی وجود داشتند که احکام باطل صادر میکردند و بیچارگانرا ازحق خود محروم میساختند اینست در مشاهده این وضع بود که اشعیا گفت:« وای بر آنانیکه احکام غیرعادله را جاری میسازند و کاتبانیکه ظلمرا مرقوم میدارند تا مسکینانرا از داوری منحرف سازند وحق فقیران قوم را بربایند تااینکه بیوه‌زنان غارت ایشان بشوند ویتیمان را تاراج نمایند اینگونه تالمات وبرحذر داشتنهای اشعیا قبل از حمله‌ی آشور بود ولی وضع اخلاقی وغفلت و خود پرستی و نفاق یهود بآن مرد خدا خوب عیان میساخت که یهودا و اسرائیل درخطر سقوط وشهرها در خطرغارت شدند ومردم در خطر اسارتند .

این بیم‌ها و پیش بینیها چنانکه دیدیم وقوع یافت بلاد یهود

غارت و معابد آنان ویران و بزرگان و سرشناسان آنان اسیر گشت زیرا فساد وفتنه جامعه آنانرا بهم‌زده بود وهر کس بفکر خود بود و انتظار داشت‌فقط دیگران‌صالح وخوش اخلاق باشند نه‌آنان‌وبرخلاف احکام کتاب مقدس خودشان یعنی توراة کارشان ستیزه گی باهم و معاملاتشان سراپا سودجوئی و دیانتشان سراسر ظاهر پرستی و ریا و مراسم قشری بودحقیقت دین را که‌معرفت خداوخدمت خلق وهمدستی وهمکاری وهمدلی وهمداستانی باشد پشت سر گذاشته و به‌ظاهرشریعت که بدون باطن معنی نداشت‌چسبیده بودند ساعتها ورد میخواندندولی ربا میخوردندقربانی میکردند ولی‌مال مردم رابخودحلال میدانستند به معبد میرفتند ولی دلشان دربازار بود اینها بودکه آن قوم را که ترقی کرده و دینی بزرگ بمیان آورده و حکومتی تشکیل داده بود یکباره از پای درآوردو بختنصر را مسلط مال وجان‌آنان ساخت.

ظاهرپرستی غیر از خدا پرستی است مراسم و آئین و اوراد با اینکه لازمست غیر از حقیقت است ظاهر موقعی عنوانی دارد که‌متکی بباطن باشد ، الظاهرعنوان الباطن مفهومش اینست . چه خوب‌فرمود عارف بزرگ مولانا جلال‌الدین درباب ظاهر پرستانی که محض عادت یا نمایش یاریا به نماز برمیخاستند ولی در باطن از خدا بیخبر بودند واوقات خود را باذکر احکام وبحث طهارت ونجاست صرف میکردند ولی قلبشان خبری از حق نداشت لباس‌آنها پاك ولی فکر وروحشان آلوده ونیتشان ناپاك بود :

اگرنه روی‌دلی اندر برابرت دارم من این نمازحساب نمازنشمارم
مراغرض زنمازآن بودکه پنهانی حدیث دردفراق توبا توبگزارم

وگرنه این چه نمازی بود که من با تو نشسته روی بمحراب ودل ببازارم
نماز کن بصفت چون فرشته ماند و من هنوز درصفت دیو ودد گرفتارم
کسیکه جامه بسگ برزند نمازی نیست نماز من بچه ارزد که در بغل دارم!

از خواص مردم یهود آنزمان حرص و شهوت مال دنیا بود که در راه کسب آن ازحلال وحرام وظایف انسانی ودینی خود رافراموش کردند لاجرم جامعه خود را بضعف وفسادسوق دادند ومنقرض گشتند منقرض شدند ولی اصلاح حال نکردند اگراز قسمت کوچکی ازمال خود میگذشتند و آنرا در راه خیرعموم صرف میکردند هم خودشان هم کشور وملتشان در رفاهی که کسب کرده بودند باقی میماندند ولی طمع وچشم تنگی وپولپرستی خودکامانه و احمقانه آنانرا وهمه افراد مردم را ازپا درآورد و خانمانشان را آتش زدنه سرماند و نه دستار ملاحظه فرمائید عاموس نبی در کتاب معنید ازخود چه میگوید :

«خداوند میگوید بسبب سه وچهار تقصیر یهوداعقوبتش رانخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند راترك کردند وفرایض اورانگاه نداشتند . خداوند چنین میگویدبسبب سه وچهار تقصیراسرائیل عقوبتش رانخواهم برگردانید زیرا مرد عادلرا به نقره ومسکین رابزوج نعلین فروختند وبه غبارزمین که برسرمسکینانست حرص دارند . وبر رختی که گرو میگیرند سرهرمذبح میخوابند وشراب جریمه شدگان رادر خانه خدامینوشند» که اشاره است به موضوع تنزیل داری ورباخواری وگروکشی فاحش کردن وجریمه های سنگین گرفتن این پیامبران بودند که وضع پریشان اجتماعی جامعه ایرا که بدان منتسب بودند میدیدند ودردهای اجتماعی رامیفهمیدند وبقصداصلاح جامعه برمیخاستندومردم

را با کمال تأثر وشجاعانه از گناه وفساد برحذر میداشتند وعاقبت شومی
را که در کمین آن مردم بود آشکارا پیشگوئی میکردند مگر مردم بخود
آیند . ولی افسوس بهوش نیامدند پس دار و دیارشان بدست بیگانه
ویران گشت .

خلاصه اینکه این اخبار و آثارازدینی ودنیوی برای ما اخلاف
باقی ماندو باتمام روشنی میرساند که جهانی که مادر آن زندگی میکنیم
بازیچه وملعبه نیست بلکه نظامی وناموسی دارد وملتها یا افرادیکه بر
طبق آن ناموس آفرینش که بنای آن بدرستی وراستی است عمل کنند
باعزت ورفاه زندگی میکنند واز قهر وتجاوز دشمنان مصون میمانند
واطفال وعیال آنان دررفاه وآسایش میزیند ودشمنان نمیتوانند بآنان
چیره شوند . خواهید فرمود این اصول مسلم راملتها وفردها میدانستند
وعواقب وخیم فساد را میدیدند با اینهمه کارنه بستند وزبون و پریشان
گشتند پس معلوم میشود چاره‌ای ازین جزر ومد نیست درتاریخ هر
ترقی یك تنزل در پی دارد فواره چون بلند شود سرنگون شود در
جواب عرض میکنم این گردش بلندی وپستی وترقی و تنزل شاید در
حدود معین جزو ناموس عالم باشد ولی مسلماً بیچارگی و آوارگی و
تارومارشدن ازبین رفتن اقوام وافراد لازمه‌ی آن نیست علت ازبین رفتن
وبدبخت شدن افرادواقوام فقط وفقط اعمال زشت وگناهان آنهااست
چه‌فردی وچه اجتماعی وچارهٔ آنهم آسانست وهم مشکلست اگرهرکس
یاهرجامعه‌خودش تماشاگر باشد وبخواهد دیگران خودرا اصلاح کنند
بااین روش تاقیامت اصلاحی ونجاهی رونخواهد داد ولی اگرهرفرد
یك جامعه یالااقل افراد فهمیده درسهای تاریخ راخوب مطالعه کنند و

بیدرنگ اول ازخود شروع نمایند وآنچه بتوانند هم نیت وهم‌اعمال هم پندار وهم کردارخود راخدا پسند قراردهند وخود بازرس ومراقب ومحك اعمال خود گردند دراینصورت دلیلی نیست که جامعه‌ی آنان پیشرفت نکند وبسعادت نایل نگردد زیراخداوند یارمردمانیست که درراه اصلاح وصلاح بکوشند هرفرد یا هرملت هر بلائی سرش بیاید نتیجه‌ی گناه وتجاوزخود آنهاست در کتاب مقدس ما درسوره‌ی یونس آیه ۲۳چنین فرماید :

(ای مردم هرستم وسر کشی را که کنید بخودتان کرده‌اید وآن بهره‌ی ناچیزی اززندگی دنیاست وچون بسوی ما باز گردید شما را باآنچه کرده‌اید متنبه میسازیم »

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

کای نورچشم من بجز از کشته ندروی !

سخنی درباب یونان

در گذشته خلاصه هایی از تواریخ اقوام مصر و سومر و بابل و فنیگی و عبری ذکر کردم مسیر اصلی این اقوام از جنوب شبه جزیره عربستان بسوی شمال و نژاد غالب آنها نژاد سامی بود و اکنون سخنی چند درباب یونان که موضوع بحث من است با مقدمه‌یی از آمدن اقوام شمالی یعنی جلگه‌های شمالی اروپا تا برسد به‌شمالیهای هند در آسیا ایرادمیکنم مهمترین نژاد شمالی نژادی‌است که اکثراروپائیان وآمریکائیان وقسم اعظم هندیهاوملت ایران ازآن نژاد برمیایند وچون‌آن نژاد اصل ومنشاءِ اکثرملل اروپا وهمچنین اصل ومنشاءِ ملتهای مانند ایران وهند است پس دانشمندان بآن قوم اصلی قوم هند واروپائی نام دادندیعنی قومی که هم اکثرمللاروپائی وهم اقوام ایران وهند ازآن نشئت کرده‌اند چنانکه در سابق یکبار متذکرشدم هنوز بر دانشمندان انسانشناسی و نژاد شناسی معلوم نشده که آیاانسان بر کره‌ی زمین دراولین ظهورش دریك نقطه بوجودآمد سپس بسایرنقاط پخش شد یادرهمان ابتدا درچند نقطه ظهور کرد واز همان زمان‌اختلاف عادات وزبان‌ونژاد پیدا گشت برهردوفرضیه اقوام

بشری بواسطه اقامت در نقـاط مختلف زمین اختلاف نژادی وزبانی پیدا کرد ونژادهائی بوجود آمد که آنها رااز لحاظ رنگ پوست‌ومجعد یامتموج یاپشمی یامستقیم بودن مووشکل جمجمه که مستطیل است یا مدور وشکل بینی که برجسته است یامنقاری یاپهن ونظایر آن بدسته‌هائی منقسم ساختند . نیزازجهة زبان اقوامی رااز هم تفکیك کردند که بیشترمبنای علمی دارد نظیرزبانهای اورال وآلتای که درمراکز شمالی آسیا ظهور کرد وزبانهای سامی که منشاءِ آن جنوبیهای شبه جزیره‌ی عربستان وزبان هند واروپائی که منشاء آن شمالیهای اروپا تعیین شده .

چهل و پنجاه سال قبل تعصب نژادی مخصوصاً در اروپا و هم درهند خیلی شدید بود در اروپـا دانشمندانی مانند (کنت د گوبینو (Conte de Gobineau) که درزمان ناصرالدینشاه سفیر فرانسه در ایران بود بموضوع نژاد و برتری نژاد هند و اروپا وآریائی اهمیتی خاص میدادند و چنـانکه میدانیم آخرین مظهر چنین تعصب آدولف هیتلر بود !

باید گفت باوجودتصدیق بعضی اختلافات جسمانی که بین‌اقوام موجود است در زمـان حاضر که عصر روابط بین المللی است نژاد شناسان تعصبات شدید گذشته راخالی ازوجه میدانند ودر علمیت بعضی فرضیه‌های نژادی تردید دارند ومیخواهند بگویند که اختلاف‌هـای جزئی‌جسمانی هرگزدلیل پستی‌یك نژادیا برتری نژاد دیگر نمیتواند باشد وبابودن وسایل و تسهیلات مساوی همه اقوام قابل ترقی هستند درصورتیکه طرفداران قدیمی فرضیه اختلاف نژادها برخی اقوام را

بحکم نژاد و نسب پست می‌دانستند و ترقی آنها را محدود وهوش آنها را بالفطره کم تصور میکردند ودیگرانرا چنانکه گفتم برتر ومستعدتر می‌شمردند.

بر هر تقدیر اصول بین‌المللی امروز تمام بشررا از حیث حقوق اولیه مساوی میداند و چنانکه میدانیم تعالیم اسلام هم مبتنی بر همین اصل مساواتست و تنها مزیتی که بموجب دستور قرآن کریم در میان اقوام تواند بود مزیت تقوا و فضیلت است لاغیر (معنی : بعثت علی الابیض والاسود) همینست.

در هر صورت اقوامی که سامی‌الاصل معروفند مانند مردم بابل وفنیقی وفلسطین وعرب ازجنوب شبه‌جزیره عربستان روبشمال آمدند و این مهاجرتها را میتوان بطور کلی از ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد محسوب داشت و از اقوام و طوایف شمالی که مهمترین آنرا هند و اروپائی تشکیل میدهند وظاهراً در جلگه‌های شمالی اروپا و سواحل رود دانوب تا ایران و هند مسکن داشتند حوالی دوهزار سال قبل‌از میلاد یایکی دو قرن زودتر آغاز بمهاجرت بجنوب اروپا و به ایران وهند نهادند. عده این اقوام هند واروپائی که از مغرب اروپا درشمار آوردیم عبارت بودند ازسلت‌ها یا (کلت)های فرانسه وروميها و يونانيها و طوایفی که به آسیای صغیر آمدند مانند هتی‌ها وفریگیها و ساگه‌ها و ارمنی‌ها ویونانیهای آسیای صغیر همچنین میتانی‌ها و سرانجام‌مادها و پارسها و سایرطوایف ایرانی وآریائیهای هند.

اکنون اجازه میخواهم شرح مختصری در باب تاریخ یونانیها که دولت آن معاصر هخامنشیان بود وما ایرانیان قریب يك قرن با

آن ملت جنگ یا کشمکش داشته‌ایم باطلاع شنوندگان عزیز برسانم اولاکلمه (یونان) در ابتدا نام یك قبیله از قبایل یونانیان بود که در ساحل مدیترانه مسکن جستند و خودشان (یونیا) میگفتند و ایرانیها این نام را بکار بردند وبتمام ملت یونان اطلاق کردند که بعداً ازطرف تمام عـالم اسلام همان‌کلمه معمول و اطلاق شد و عجب اینست که یونانیها هم این معامله را با ما کردند یعنی نام (پارس) را که درابتدا فقط نام ایالت فارس بود بتدریج بتمام کشور ما اطلاق نمودند و طبق تلفظ خود پارس را (پرسیا) گفتند و اینکه تا یکربع قرن پیش از این تمام مغرب زمین ایران را (پرس) تلفظ میکرد از همین ضبط یونانی گرفته شده بود خـود یونانیان بکشور و ملت خود (هلاس) می گویند . مخفی نماند نام هند هم از ایرانیان است که در آنزمان رود سند را هند تلفظ کردند و کم کم بتمام‌آن کشور داده شد. وگرنه خود هندیها عناوین دیگر مانند (بهارات) به سر زمین خـود اطلاق می کردند . در هرصورت یونانیان ازاقوام هند و اروپائی یا آریائی بودند که در حوالی ۲۵۰۰قبل ازمیلاد از شمال اروپا بجنوب سرازیر شدند و سایر اقوام آریائی همزمان با یونانیان آمدند مثلا قوم هتی به‌آسیای صغیر آمد ومیان ۲۰۰۰ و۱۰۰۰ قبل از میلاد دودولت مقتدر در آنجا بوجودآوردند و در ممالك مجاور دارای نفوذگشت بحدیکه ملکه‌مصر که‌شوهرش ایخناتون مرده بود پیامی نزدپادشاه هتی‌فرستاد تا یکی از پسران خود را برای زناشوئی با مشارالیها بمصر فرستد و دولتهای مصر وهتی یکی گردد که بواسطه تردید و تأخیر هتی‌ها سر نگرفت حتی بعداًکار به خصومت بین دو کشور کشید .

دولت هتی تمدن وهنر وعمارت‌سازی و حجاری داشت همچنین الواح گلی که پیدا شده منظومه قوانین حقوقی و جزائی آنقوم را نشان میدهد . نیز دینی داشتند وبخدایان زمینی و آسمانی عقیده‌مند بودند و عقاید و علائم ملل مجاور راهم اقتباس میکردند نظیر قرص آفتاب پردار که از مصریها گرفتند و شاهین که از بابلیها گرفتند هم چنین گویا هتیها بودند که اولین بار سکه‌زدند و کتابهائی و نوشتهائی بوجودآوردند ولیدیائی‌ها بعد از آن پول ضرب کردند .

تا کنون آنچه از تمدنها را نام بردیم در آسیا بروز کرد ولی اکنون میرویم سراغ تمدن اروپا که میتوان گفت قدیمترین تمدن بنیانگذار در دریای بحرالجزایر مدیترانه ظهور نمود وشهر پایتخت آن موسوم به (کنوسوس) در جزیره کریت تأسیس یافت چنانکه در گذشته اشاره بآن کردم . هوای بحرالجزایر ملایم و محصولات آنجا مخصوصاً کریت زیتون وانگوروسایر حبوبات بودو درآثار ونوشتجات قدیم راجع بآنجا اغلب صحبت نان و زیتون و شرابست که عمده آشامیدنی مردم اندیار بوده بحرالجزایر حد فاصل اروپا وخاورمیانه محسوب میشد . مردم بومی آنجا از ۳۰۰۰ سال‌پیش از مسیح درآنجا سکونت جستند که بعضی آنها ازآسیای صغیر آمدند ولی قسم‌اعظم آنها از همان نژادهای مدیترانه‌ای بودند .

جزیره کریت ازقاره‌های سه گانه اطراف نسبتاً دوراست وبیش از دویست و پنجاه کیلومتر از ساحل آفریقا فاصله دارد . صنعتگران کریتی صنایع و حجاریرا ازمصریها آموختند و در حوالی ۲۰۰۰سال قبل از میلاد خطی هم ساختند درهمین تاریخ‌در کریت دولت منظم و

شاهان ظهور کردند و هنرهای دستی و اسلحه سازی و سایـر آلات و ابزار فلزی و نیروی دریائی و بازرگانی دریائی بوجود آوردنـد و توان گفت بین ۱۶۰۰ و ۱۴۰۰ قبل از میلاد کریت باوج تمدن خـود رسید آنوقت بود که حکومت مقتدر و نظامات خوب وضع کـردند و عمارتهای عالی ساختند و کاخهای پر نقش و نگار برپا نمودند وظروف سفالی ورنگین ساختند وشهر (کنوسوس) در کریت واقعاً مظهر آبادی و زیبائی گشت و درون آن مردمی مرفه که شماره آنـرا ۸۰۰۰۰ تن گفته‌اند زندگی میکردند و متمولین با لباسهای فاخر که آخرین مد زمان ما را بخاطر میآورد ملبس میشدند در جشنها و نمایشها شرکت میجستند پس میتوانیم بگوئیم در آنروزگار قدیم ردیف دو تمدن بزرگ رودباری یعنی تمدن سواحـل نیل وتمدن سواحل فـرات و دجله یك تمدن بزرگ سومی هم دروسط شرقی دریای مدیترانه بنام تمدن بحر-الجزایر(اگیا) بوجود آمد که بضبط فرنگی تمدن (اژه) گوینده شرق شناسان نامی از قبیل اشلیمان (H. Schliemann) آلمانی و ایونس (Sir A. Evans) انگلیسی اسرار و اخبار آن تمدن عالی باستانی را اکتشاف نمودند و خطوط قدیمه آنـرا از میخی و غیره خواندند چنانکه مصاحبات گذشته اشارهٔ بآن نموده از حدود قرن پانزدهم قبل از میلاد بازرگانان و سیاحان بحرالجزایر روبسواحل آسیای صغیر ویونان نهادند و در یونان بنادر و آبادیها و قلعه‌ها بوجود آوردند و آن سواحل بتدریج روبه آبادی نهاد.

ولی هنوزشمالیهای یونان درحالت بداوت بود. دراین قسمتهای آباد کم کم فلزات مخصوصاً مس معمول شد ودر سواحل آسیا هم این

نوع فعالیت سرزد واز ۳۰۰۰سال قبل ازمیلاد باینطرف بود که گویا شهر معروف آسیای ساحلی یونانی نشین بنام(ترویا) یا به‌تلفظ فرانسوی (تروا) ساخته شد و شهرت پیدا کرد و بعداً کانون داستانهای ملی یونان گردید .

چنانکه گفتم در حوالی ۲۰۰۰ سال قبل ازمیلاد بود که قبایل یونانی که هریك نامی داشت سرازیر شدند ودرشبه جزیره سر زمینی که ما اکنون یونانستان مینامیم مستقر گردیدند و بلافاصله باطراف وسواحل آسیا وبحرالجزایر هجوم آوردند . درحوالی ۱۴۰۰ قبل از میلاد که درپیرامون مدیترانه‌حوادثی روی میدادهتی‌ها مصررامعروض تاخت وتازقرار میدادند و یهود نیزاز مصر آمده در فلسطین جایگیر میشدند وشاید در آن عهد حضرت موسی زنده بود قبایل یونانی مانند قبیله (دوری) (ویونی) و (ایولی) جزایررا اشغال مینمودند و بموجب اخبارمخلوط بداستان در۱۲۰۰ بود که شهر(ترویا) راپس از محاصره ممتدی گرفتند وآن واقعه آنچنان درداستانهای یونانی شاخ و برگ داده شد که قسمت بزرگی ازتاریخ وداستان و ادبیات یونان قدیم را میگیرد این مهاجمه یونانیان وحشی تمدن وآثار عمران وهنر بحر-الجزایررا از بین برد غیراز یونانیان شاخه‌های دیگر هند و اروپائی مانند ارمنیها و فریگیها درهمان اوان سال ۱۲۰۰ روبسوی آسیای صغیر نهادند ودولتهای سرراه خودراما نند دولت هتی شکستندو گذشتند البته این پیشروی اقوام بومی یا مهاجر های قدیمی را هم بحرکت میاورد وآنها بنقاط مختلف فرارمیکردند ومسکن میجستندوازآنجمله مهاجرت باروپای غربی عمده ازاین زمان شروع کرد . درهر صورت

ازاین استیلای یونانیان و آمیزش آنها باملل از آنجمله مردم بحرالجزایر یك نژاد مخلوط بوجود آمد و پایه تمدن جدید یونانی نهاده شد الا اینکه زبان یونانی غلبه کرد وزبان متداول معمول تمام آن صفحات گشت . البته برای این نفوذ و گسترش در ابتدا لازم نبود یونانیان هنر دریا نوردی داشته باشند زیرا بین سواحل یونان تا مثلا جزیره کریت قریب پانصد جزیره پراکنده است که حتی با قایقهای ماهی گیری هم نمیتوانستند باعبورازجزیره‌ای به‌جزیره‌ای قسم‌اعظم عرض دریا را به‌پیمایند .

البته بعد ازاستقرارازتمدن بحرالجزایر برخوردارشدند و کم کم جامعه‌های مرتبی تشکیل دادند ومزارعی‌را کشت کردند وحکومتهائی مرکب از ریش سفیدان بوجود آوردند تا اینکه این نوع حکومت منتهی بظهورملوك گشت ولی موضوع زراعت سبب انقسام وتفرقه هم شد زیرا یك عده زمینهائی راتصاحب کردند وبیك عده سهمی نرسید و این امرموجب بروزدوطبقه مالك ورعیت گردید واین وضع درسنوات ۱۰۰۰ تا ۶۰۰ قبل ازمیلاد ازمسائل غامض کشورداری دریونان گشت درهمین دوره بود که درنواحی مختلف یونان دهات وقصبات بهم آمدند وهرناحیه یك حکومت شهری بوجودآورد که هریك تحت‌نظرسلطانی اداره‌میشد وبااین ترتیب حکومتهای شهری ودوره سلاطین شروع کرد ودرواقع بنیان تمدن وبرقراری وشروع بترقی یونان‌دراین دوسه‌قرن بعد از۱۰۰۰ قبل ازمیلاد نهاده شد .

درهر صورت یونانیهای کوهستانی و بدوی وارث تمدن عالی بحرالجزایر گشتند .

بحر الجزایر دوره استعمال مس ومفرغ را گذرانده بود ویونانیها
ازطریق آسیای صغیر استعمال آهن راهم اتخاذ کردندو کم کم به تقلید طرز
ساختمان سنگی بحر الجزایری آغاز نمودند وازملل آسیائی لباس وقبا
را که تازانو میامد وآنرا (ختون) تلفظ میکردند ودر زبان ماخفتان
تلفظ میشود اقتباس نمودند و پوست حیوانات را کنار گذاشتند و بنای
بازرگانی ومبادله اجناس ومصنوعات بافنیگیها ومصریها نهادند ودرواقع
فنیگیها دراینموقع یعنی حدودسال ۱۰۰۰ که شکوه دولت مصر ازمیان
رفته بود دریانوردان نامی زمان بودند و بازرگانی سواحل را قبضه
کرده بودندوبتدریج بسوی بنادردوردست مغرب هم میرفتندوتااسپانیا
رسیده بودند توان گفت فنیگی‌ها دربحرپیمائی و تجارت انگلیسهای
آن عصر بودند وبهمین دلیل درهنرو صنعت هم ترقی وافر کردند وبا
بهترین روش نوشتن راباسوق احتیاج بازرگانی تعیین کردندوقدیمی-
ترین خط والفبا رابوجودآوردند که الفبای یونانی وبعد لاتینی یعنی
کلیه الفباهای معمول مغرب‌زمین از آن سرچشمه گرفت.

اصل الفبای فینیگی هم گویاازخط قدیمی مصری بود که اقوام
سامی درحدود بین ۱۸۰۰ و ۱۶۰۰ قبل ازمیلاداقتباس کرده بودند پس
همین الفبای فینیگی بود که یونانیها گرفتند وآنرا تکمیل کردند و
مغربیها از آن اقتباس نمودند.

در این اولین دوره تاریخ یونان که عهد ملوك باشد و چنانکه
گفتیم از ۱۰۰۰ قبل از میلاد تاچند قرن دوام یافت یکی از وقایع
مسلسل البته جنگ وجنگاوری با اقوام مختلف بود و ایندوره ظهور
پهلوانان محسوب میشد که حماسه‌ها وسرودها دراین باب میساختند و

حماسه‌خوانان‌مخصوص آنرا درمجامع ومعابرمیخواندنداز آن سرودها وحماسه‌های ملی که جنگهای گذشته رایادمیکنددرهمان حماسه‌معروف میتوان پیدا کرد که موسومست به(ایلیادا) که داستان جنگ وتسخیر شهر(ترویا) است که چنانکه اشاره کردم درحوالی سال ۱۲۰۰ اتفاق افتاده ودومی‌موسوم است به‌اودیسه‌ئوس . که داستان قهرمانی است که در بازگشت از جنگ ترویا سر گذشتهای مهم داشته است تألیف این دورا به‌شخصی بنام (امیروس) نسبت میدهند که گویا کورهم بوده و آن داستانها را در هر فرصت میان صدها شنونده نقل میکرده شاید توان گفت پیش از شاهنامه فردوسی ایلیاد و ادیسئوس قدیمی ترین داستان‌های حماسی مهم نژادآریائی است زمان اومیروس را قرن نهم قبل‌ازمیلاد تعیین کرده‌اند .

یونانیان قدیم دینی هم داشتند وخدای بزرگ آنها که خدای آسمان باشد (زئوس) نام داشت که درفرهنگهای ما(زاوش) ضبط شده یونانیان ازمردم بحرالجزایر اعتقاد به الهه‌ی زمین راهم آموختند و آنرا(دمتر) نام دادند گذشته ازاین دوخدایان دیگرهم مانند (اپوللو واتنه و(افرودیته) درسر نوشت مردم یونان مؤثر بودند ودر معابد آن سرزمین مورد ستایش قرارمیگرفتند وشاید دریك بحث دیگرازمقام و معنای خدایان ذکری میکنم این خدایان غالباً در تجسم و اخلاق و خصایل انسانی نشان داده میشدند مثلا بموجب منظومه اومیروس (زئوس) بازنش (هیرا) همانطور ستیزه و جدال میکند که یك یونانی معمولی میکند دراوایل بنام این خدایان حتی معابد هم وجود داشت وآنها درمیان مردم تأثیراخلاقی وروحانی نداشتند زیراخود ازمعایب

اخلاقی بری نبودند.
مسئله‌یی که از همین اعصار میان یونان وممالك خاورمیانه یا بعبارت دیگر بین آسیا و اروپا یا شرق وغرب مشعر بیك نوع تفاوت و تضاد است این است که در شرق اقوام بسرعت تحت سلطه‌ی یك دولت و یك سلطان در می‌آمدند مثلا حکومتهای بین النهرین یا دو دولت شمالی وجنوبی مصر بالاخره جای خود را بحکومت واحد دادندولی یونانستان از اولین دوره بحکومتهای متعدد شهری منقسم شد که شاید حایل شدن کوهها ووجود جزیره‌ها از علل آن محسوب بشود خود یونانیها هم البته بشکل قبایل مختلف از شمال آمده بودند هر قبیله بشهر خود و سلطان خود و خدایان خود میپرداخت ونسبت به بقیه شبه‌جزیره یونان علاقه خاصی نداشت میگویند تنها در جزیره کریت پنجاه حکومت شهری بوجود آوردند پس تا مدتها حکومت یا دولت در نظر یونانی همان حکومت یا دولت شهری بود حتی بحث حکمای بزرگ مانند ارسطو درباب سیاست مدرن در اساس متوجه بهمان نوع حکومتهای شهریست مخفی نماند که کلمه‌ی (پولیتیك) که اکنون مستعمل است وآنرا اولین‌بار ارسطو بکار برده آن زمان بهمان‌معنی شهرداری یا (سیاسة المدن) میآمده کم کم تجمع این حکومتهای‌شهری بحکومتهای بزرگ‌تر معمول گشت ابتدا چهار حکومت نسبتاً بزرگ که عبارت از حکومت ـ اتنا (Athena) و اسپارطا (Sparta) وارگوس (Argos) و بئوتیا (Beotia) باشد بوجود آمدند که عده‌ای از حکومتهای متفرقه را بهم پیوستند.
در این موقع بعضی از سلاطین خود پرست و ستمگر شدند و

تعدادی هم اعیان و ملاکین ظهور کردند و موجبات نارضایی فراهم آوردند این اعیان واشراف در سایه قدرتی که بهم کردند بنای راهزنی در سواحل هم نهادند و اموال ملل وقبایل مجاوررا گاه و بیگاه غارت نمودند اینان در شهرها اقامت ورزیدند پس بتدریج فاصله زیادی بین شهریها ودهاتیها پدیدآمد وزندگانی دهاتیان قرین نداری ومحرومیت گردید در صورتیکه شهریها غرق عیش ونوش بودند گر چه در شهرها مجامعی هم برای حفظ حقوق عامه تشکیل میشد ولی روستائیان در آن مجامع تأثیر زیادی نداشتند این اعیان واشراف بتدریج ملوك را هم عقب زدند و از نفوذ آنـان کاستند و خود حکومت را تحت نفوذ قرار دادند چنانکه گفتیم سپاهیان این حکومت اشرافی از مهاجمه به بندرهای دوردست بمنظورراهزنی خودداری نمیکردند گرچه این عمل در ضمن سبب بسط کشتیرانی گشت ویونانیان بسبك فنیگیان بکشتی سازی هم پرداختند درعین حال فشارملاکین اشرافی سبب شددهاتیان بنواحی دور دست مهاجرت کنند از آن جمله تـا سواحل بحر سیاه رفتند و آنجاها را آباد کردند بحدیکه پیش ازسال ۶۰۰ قبل ازمیلاد سواحل دریای سیاه واقعاً مستعمره یونان شده بود.

همچنین بنواحی دیگر رونهادند به قبرس رفتند و درشمال مصر بآبادی پرداختند و شهری بوجود آوردند گرچه پیشروی آنها بسوی بین‌النهرین با مقاومت سناخریب پادشاه آشور در حـدود سال ۷۰۰ متوقف ماندهمچنین یونانیان قرن‌هشتم روبمغرب نهادند درجنوبیهای ایتالیا مستقرشدند.

حتی آن قسمتها درآن زمان یونان کبیر (Magna Grecia)

نام یافت و در جزیره سیسیلی شهر معروف (سیرا کـوس) شهرت و وسعت عالمگیر یافت همچنین در جنوب فرانسه امروز آبادیها کردند در این موقع باید متذکر شد کـه توأم با پیشروی یونـانیان یعنی آریائیها بسوی مغرب مدیترانه فینیگیها یعنی یك قوم سامی هم روبه مغرب نهادند و در شمال آفریقا مستعمراتی بوجود آوردند که ناحیه مهم آن کارتاگویا کارتاژیا (فنیگی مغرب) نامیده شد .

در این عصر حکومت اشرافی گذشته از انبساط وتوسعه یونان در عین تفرقه ووجود دولتهای شهری عواملی هم برای وحدت یونانیها درکارمیشد از آنجمله یکی بازیها وورزشهای عمومی بود حتی درقرن هشتم این بازیها در محل المپیا واقع درناحیه ساحلی غربی شبه‌جزیره منعقد میگشت وسبب اختلاط و معاشرت وانس والفت میشد.

گذشته از بازیها مجالس مذهبی مشترك هم تشکیل میافت که نواحی مختلف برآن نماینده میفرستادند پس هم در جشنهای ورزشی وهم در بعضی مجالس مذهبی نمایندگانـی از ایالات متفرقه بیك جا جمع میآمدندو کم کم به‌محسنات وحدت و همکاری آشنا میشدندعامل مهم سوم هم زبان مشترك یونان و عامل چهارم شباهت عـادات و سنن آنان بود که در نتیجه در طی زمان ممتدی یك حس پیوستگی درمیان قبایل و نقاط مختلف قوت یافت و کم کم کلیه مردم یونان بنام «هلن» نامیده شد و عالم غیر یونانی را (باربار) نامیدندکـه در آنزمان آن کلمه فقط غیر یونانی معنی میداد چنانکه عرب به کلیه ملل غیرعرب عجم میگفت و ایرانیان بتمام مردم و ممالك غیر ایـرانی (انیران) یعنی غیر ایران لقب میدادند .

باتمام این عوامل باید گفت که هنوز مردم هریك دولت‌شهری عاشق محیط و عادات و اخلاق خود بودند و شهرهای مجاور را بنظر بیگانه و باتوهین مینگریستند و این اخلاق از موانع بزرگ وحدت واقعی یونانیها بود یعنی وطن پرستی محلی آنهارا ازهدف عالی ملیت محروم و غافل میساخت.

با اینهمه نیروی کمال یا تکامل که در سایر نقاط عالم درکاربود در یونان هم در مغزهائی مؤثر میشد و در فکرهائی برق میزد مثلا در آن موقع یعنی اواسط قرن هشتم قبل از میلاد شاعر و نویسنده‌ای بنام (اسیودوس) (**Hesiodes**) یا باصطلاح فرنگی (ازیود) برخاست و یك جامعه را در نظر گرفت و در راه عدل و مساوات و ستمدیدگی روستائیان وتجاوز مالکان سرودهای مؤثر ودلنشین ساخت میدانیم که چنانکه در جلسه گذشته گفتم.

در همین ادوار منادیان یهود هم مانند عاموس و اشغیا وعزرا از فلسطین قیام میکردند و برضد ستم و بیعدالتی سخن میگفتند نهایت اینکه مواعظ و قیامهای عالم یهود منتهی به ایجاد یك جامعه دینی و استحکام دین یهود گشت و مواعظ و پندهای یونان منجر به تشکیل حکومتی گردید که نام آن نوع حکومت بیونانی (دمکراتیا) یا دمکراسی است زیرا جزء اول کلمه یعنی (دیموس) بمعنی ملت یا مردم وجزو دوم یعنی (کراتیا) بمعنی حکومت است. اکنون جا داردپیش از ادامه مطالب سخنی چند درباب (اومیروس) که فردوسی یونان و تصنیف او که شاهنامه یونان توان نامید بگوئیم.

بعضی مؤلفین گفته‌اند اومیروس که در ۸۵۰ قبل از میلادزیست

میکرد کـور بود راوی داستانهای ملی شناخته میشد . بموجب این داستان در آن عصر یعنی حدود سه هزار سال پیش شغل عمده مـردم یونان زراعت بود هنرهای دستی وجود داشت زنها بیشتر بافندگـی میکردند وخانه‌داری ومهمان‌نوازی معمول بود مردان معمولا یك‌زن میگرفتند راهزنی وجنگ و حد اعلای قساوت نسبت باسرای جنگ رواج داشت . بیشتر جنگ تن‌بتن جلب نظر میکرد پس قهرمانانی شهرت پیدا میکردند و از اینرو تصنیفات اومیروس مـانند شاهنامه فردوسی موقع خاصی در حق پهلوانان قائل است . افسوس اخلاق آن مردان شجاع که اومیروس وصف کرده مانند نیروی آنان همیشه عالی نبوده بلکه خدعه و فریب وتقلب و گاهی هم فرار بکارمی‌بردند و این گونه صفات حتی در پهلوانانی مانند (هکتور) و خود (اودیسه - ئوس) دیده میشود توانگفت از این لحاظ شاهنامه به ایلیادا برتری دارد زیرا پهلوانان شاهنامه که سردسته‌ی آنان رستم باشد معمولا زور را با فتوت و مردانگی وراستی توأم میداشتند در داستانهای‌اومیروس نسبت به زن و سالخوردگان هم احترامی منظور نشده با اینهمه البته گاهی‌جهة اخلاقی هم دروقایع بچشم میزند نهایت اینکه اخلاق‌هدف عمده نیست چنانکه حتی خدایان هم در اعمال خود اصول اخلاق را همیشه رعایت نمیکنند و تمام اطوارشان شبیه اطوار بشراست مثلا در جنگهای‌ترویا یك‌عده‌از آنان‌طرفداریونانیهاویکعده‌طرفدار(ترویا)ی‌ها قلمداد میشوند ودر نتیجه مداخله آنان و جریان جنگهای خونین و شجاعتها ورشادتهاسرانجام یونانیها برمردم ترویافایق میایند واخیلس پهلوان‌آنان پیروزمیگردد داستان ادیسئوس شرح مسافرت‌این پهلوان

یعنی اودیسه‌ئوس و بازگشت او از ترویا به‌یونان است که درراه دریا گرفتاریهای گوناگون پیدامیکند ودرتمام‌آنها دست خدایان مختلف درکاراست و سرانجام بـا کمك الهه معروف بنام اتنه سالم به یونان برمیگردد .

این دوحماسه ملی یونان در واقع یادگار روزگار فرود آمدن طوایف یونان از شمال بجنوب و تصادم آنها باملل‌آسیای صغیر ظرف قرنهای ۱۳ و۱۲ قبل ازمیلاد است .

ولی درعین حال برای بازماندگان بشر درس عبرت‌است زیرا پایان هرکاررا ازخیر وشرمی‌نمایاند ونشان میدهد تاچه پایه اغراض وشهوات جهان‌انسانی راآلوده میکندواو گرفتارمحن ومصائب میسازد وآدمی بدست خود رفاه وراحت خود را بهم میزند واین زمین را که میتواند نمونه‌ای ازبهشت گردد برای خود دوزخ کند واینهمه بلایا را فقط در نتیجه کوتاه‌بینی وخودپرستی احمقانه بسرخود واخلاف خود میاورد درچنین گرداب بلا وبیچارگی‌ها بود که مردمی بینادل از هر قوم برمیخاستند وپی چاره جوئی میافتادند از فسادها و گناههای قوم مانند انبیای بنی‌اسرائیل که ذکری ازآنان بر وجه مثال کردم ناله میکردند ومردم رابا مواعظ مؤثراز آفات گناه و عواقب خود پرستی برحذرمیداشتند .

دریونان عهدی که مورد بحث ما است انبیائی بمعنی اصطلاحی قیام نکردند ولی شعرای بلند نظروفلاسفه بزرگ ظهورنمودند ویکی ازقدیمی‌ترین آن شعرا وسخنگویان(اسیودوس) بود که ازوسخن بمیان آوردم فراموش نکنیم که این شخص درقرن هشتم قبل از میلاد یعنی

فزون از دوهزار وششصدسال پیش زندگـی میکرده شغلش کشاورزی
بوده و با روش زندگی اجتماعی و آلام مردم آشنائی داشته در یکی از
منظومه‌های معروف خود که عنوان آن « روزها و کارها » یا « ایام و
اعمال » است مهمترین بیماری اجتماعی عصر خودرا که بی‌عدالتی بودمطرح
نموده و سر آمد آن زمان را به عدل و احسان دعوت کرده است زیرا
او با نظر تیزبین شاعرانه میدیده که بی‌عدالتی در یك جامعه خشك و
تر و بزرگ و کوچك و ستمگر وستمدیده را یکسان میسوزاند و با
اینکه در بادی نظر توجهش بـه طبقه اشراف وحکام و فشار زیردستان
نسبت به زیردستان بوده درحقیقت همه افراد وطبقات را مخاطب قرار
میداده زیرا میدانسته عدالت وظیفه همه است ومحالست یك طبقه عدالت
کند و طبقه دیگر از آن معذور باشد هم مالك باید عدالت کند هم
رعیت هم سرمایه‌دار هم کارگر هم بازرگان هم کسبه عدالت اجتماعی
تنها با شرکت افـراد اجتماع حاصل میگردد اینك از کلمـات آن
شاعر اجتماعی روزگار باستان ازمنظومه ایام واعمال که توسط مولفی
فرانسوی بنام « موریس کـرواسه » در جلد اول تاریخ ادبیات یونان
ترجمه شده و استخراج و نقل میکنم :

« کار کردن گر چه خسته کننده و رنج آور است ولی باید کار
کرد که پس از انجام آن لذت راحت و آسودگی بهتر محسوس میشود
بیکاری بسیار بداست عدالت قانونی است که خدا به‌آدمیزاد عطا کرده
ماهی ومرغ وحیوانات وحشی که یکدیگر را میخورند ازعدالت بهره
ندارند ولی به انسان است که وظیفه‌عدالت داده شده و خیراو در آنست
که بروش عدالت زندگی کنند به نیك‌بختی برسند جامعه‌ای که طبق

ناموس عدالت زندگی نکنند رو بانحطاط مینهند و اخلاف و اولادش هم بدبخت میگردند پدر نسبت به پسرو پسر نسبت به پدر ومهمان نسبت به میزبان ودوست نسبت به دوست ستم روا میدارند.

همینکه والدین پیرو ناتوان شدند معروض ستم وناسزای اولاد خود میشوند عدل ونیکی ومهر از بین میرود و بدان و ستمگر مسلط میگردند و اشخاص شریر به اشخاص نجیب و شریف برتری می‌یابند و خدایان از بشر رو گردان میشوند و زمین پر از اندوه میشود درد همه‌جا را میگیرد و دارو بدست نمی‌آید.

ولی مردمی که به عدل وانصاف گرایند رو به سعادت وفراخبالی مینهند در چنان جامعه‌یی صلح وصفا وسعت می‌یابد مردم قحط زده و پریشان نمیگردند و محصولات فزونی میگیرد زنبورهای عسل بکار میفتند گوسفندها بره میآورند زنان فرزندان اصیل شبیه پدران میزایند فراوانی همه جا گسترش می‌یابد و مردم میوه‌ی مساعی خود را میخورند.»

از این کلمات نغز یك شاعر که دردهای زمان خود را دیده و داروی آنرا بیان کرده ما که اکنون نزدیك به سه هزار سال پس از آن عصر آمده‌ایم درمیابیم که چگونه یك شاعر صاحب قریحه وبینادل میتواند بالام واقعی جامعه خود پی ببرد و آنرا با بهترین سخنان بزبان و بیان آورد واقعاً در مواردی صحیح است که الشعراورثةالانبیاء مبادا شعر را همیشه جزو تفنن هنری پنداریم جامعه‌های بشر را دسته‌بندی وخود پرستی وجنگ و گریزونفاق و حسد حفظ نکرده بلکه بانهدام کشانده افکار نغز لطیف شاعران حق‌پرست و گویندگان تیزهوش و

خیرخواهان حقیقت‌جواست که ملل را درمواقع فترت وموارد مصیبت بیدار و هشیارساخته وآنها را بترك مفاسد اصلاح احوال دعوت کرده و خیر و شررا بآنها نمایانده‌اند چنانکه شاعران و گویندگان یونان قدیم مانند (اسیودوس) درهمان روزگار باستان این وظیفه را انجام داده‌اند .

۲ ـ یونان

در گـذشته از آغاز تاریخ یونـان از حـوالی ۲۰۰۰ قبل از میلاد تا قرن هفتم وتشکیل دولتهای شهری در آنجا که دورهٔملوك باشد ذکر کردم و از بسط نفوذ یونان در اطراف مدیترانه و شروع آثار اتحاد دولتهای محلی و تشکیل دولت و حکومت مشترك و ظهور داستان یاحماسه ملی واولین شاعران ذکری نمودم . بسط نفوذیونان بواسطه مهاجرت واستعمار سواحل‌سبب شد که بازرگانی وسیعی‌بوجود آید و شهرهائی در سواحل آسیا و جزایر مراکز تجارتی آبادگردد و در خود یونان‌شهرهائی مانند (کورینت) و (آتن) شهرت بازرگانی یابد و یونان در تجارت رقیب فنیکی گردد . در این ضمن یونانیان در صنایع هم پیشرفت نمودند و در فلزکاری که اول مقلد بـودند از قرن ششم بآنطرف ماهر شدند و درآنموقع بحکم احتیاج به‌کارگر به خرید و فروش برده‌هم پرداختند . و مصنوعات یونانی در نواحی‌منتشر گشت و عجب نیست اگـر امروز در کاوشهای زیرزمینی در سواحل آفریقا وآسیا و ایتالیا کوزه‌های عالی و ظروف لطیف منقوش یونانی ساخت کارخانهای آتن آنزمان کشف میشود . در حوالی ۵۰۰ قبل از

میلاد که مصادف با سلطنت کوروش بزرگ میشود یونانیها در کشتی سازی هم که آنرا اول ازمصریها گرفته بودند پیشرفت شایان نمودند و به ساختن کشتیهای جنگی پرداختند که عرشه داشت و جنگاوران میتوانستند بر آن‌جا گیرند وبعضی از آنها تعداد پنجاه پاروزن جامیداد که بعداً سه‌رده‌ی پنجاه نفری هم‌می‌نشاندند وبه سرعت وتأثیر آن‌سفاین جنگی میفزودند . درمبادلات تجارتی البته غیراز مبادله پایاپای فلزات قیمتی هم مصرف میشد مثلا از بابل واحد وزن را که (منا) باشد و در کشورما بعنوان (من) معمول بود گرفتند.منا یك شصتم (تالنت)محسوب میشد و هر وزن تالنت نقره در آن وقت معادل هشتهزار تومان امروز ما ارزش داشت پس یك (منا)ی نقره تقریباً صدوسی وسه تومان میشده که در معاملات از روی وزن بکار میرفت . ولی در همین‌عهد یعنی‌قرن هفتم قبل ازمیلاد مردم (لیدیا) در آسیای صغیر ضرب سکه کردندیعنی مقدار و قیمت نقره یا طلا را در سکه‌ها معین نمودند و آن اسباب سهولت دردادوستد گشت و یونانیان‌این سکه لیدیائی را اقتباس کردند و خود واحد پولی بنام (درخمه) که کلمه درهم در زمان ما از آن میآید سکه‌زدند ویك درخمه در آنزمان کمی بیش ازیك تومان‌امروز ما بود .

گرچه قوه خرید آن در آنعهد زیاد بود مثلا با یك درخمه‌میشد یك گوسفند خرید و با پنج درخمه یك گاو .

توسعه بازرگانی سبب شد ثروتمندانی در یونان ظهور کردند و ابتدا ثروت عبارت بود از زمین و گله ولی بتدریج که پول بمیان آمد ثروت نقدی هم معمول گشت و سرمایه‌داری بوجود آمد حتی

خود زارعین هم ترقی کردند و پولدار شدند و بتدریج علاوه بر سرمایه‌داران آنها هم یك طبقه متوسط ایجاد نمودند که مدعی شرکت در حکومت یونان هم گشتند با تمام این مقدمات باید گفت هنوز حکومتهای شهری و اختلافات محلی از بین نمیرفت و شهرهای خیلی بزرگ پیدا نمیگشت و بزرگترین شهرها مانند آتن و کورینت هریك ۲۵۰۰۰ تن بیشتر نفوس نداشتند . . . بعلاوه هنوز هم مهمترین شغلها کشاورزی بود .

درین بین با کمال تأسف آفتی که درهمه‌جای این کره مسکون در نتیجه غفلت و خودپرستی آدمی پیدا میشود در یونان هم پیدا شدو آن آفت نه نباتی بود و نه حیوانی بلکه آفت انسانی بود که‌عده‌ای در نتیجهٔ جمع ثروت بر عده‌ای دیگر که ثروت نداشتند مسلط شدند و در موارد احتیاج بآنان کمك مالی مختصر کردند و در برابر آن هستی آنان را گرو کشی نمودند وچون مقروضین از عهدهٔ ادای قروض خود بر نیامدند ناچار شدند یا به بردگی تن در دهند یا جلای وطن کنند و بدیار بیگانه پناه برند .

بعضی اشراف ومالکین بزرگ درمقابل این دوتیرگی زیانبخش بیقید و لاابالی ماندند و فقط منافع خود را پاییدند . از طرف دیگر بواسطه توسعه تجارت و صناعت کارگری فزونی یافت و روستائیانی به شهرها آمدند و بصنف کارگر داخل شدند و سپاهیگیری هم عامه را بجریان امور نزدیکتر کرد پس نیروی مردم یا ملت در شهرها بتدریج بیشتر گشت در این احوال میان خود اشراف نفاق میفتاد وبعض آنها از کمك مردم ورعایا بهره‌مند میشدند و به مدعیان‌خودچیره میگشتند

و بحکومت میرسیدند و بحکم قدرت و حرص و آزی کـه داشتند به اعمال زور و جبرمی‌پرداختند بحدیکه عصر بین ۶۰۰ و ۵۰۰ قبل از میلاد دوره حکومت شماره‌ای از آن جباران یا زور آوران بود ولی آنچه اسباب حیرت است همین‌قبیل مردم یعنی‌این فرمانداران‌زور کی در برابر حکومت اشرافی بمخالفت برخاستند و در واقع بنفع‌مردم عمل نمودند مخصوصاً بعضی از آنان نظیر پریاندر (**Periandr**) کورینتی و پزیستراتوس (**Psistratus**) آتنی بـاحتیاجات و تقاضاهای مردم‌توجه نمودند و به اصلاحات وابنیه وفرهنگ پرداختند حتی قوانین هم در این دوره بوجود آمد اینگونه قوانین را اول در ۶۲۴ قبل از میلاد مردی بنام دراکن (**Dracon**) تدوین کرده بود و چون قسمتی از مواد جزائی آن خیلی سخت بود ازآنزمان‌اصطلاح دراکنی (**Draconique**) در زبانهای‌مغرب زمین‌بمعنی سخت گیرنده مستعمل گشت . در این بین مردی شایسته بنام (سلن) در آتن‌شهرت پیدا کردو با تحریك و تشویق مردم شهر بـرای استرداد جزیره سالامیس که از طرف بازرگانان ناحیه (مگارا) تصرف شده بود سمت رهبری یافت و جزیره را هم پس گـرفت و در نتیجه بحکومت آتن رسید وی هم وظیفه‌شناسی و مردم دوست و هم سیاسی وقانوندان بود. اول کاری که کرد اصلاح امور کشاورزی بود و در این کار راه میانه پیش گرفت یعنی از طرفی مانع مالکیت بیحساب و متجاوزانه شداز طرفی‌هم کشاورزان‌را از افراط در تقاضاهای خود بازداشت (سلن) در قوانین هم تجدید نظر کرد و بمردم حق پژوهش بخشید نیز یك قانون اساسی بوجود آورد که همه مردم در تشکیل حکومت حق‌رأی

داشته باشند این شخص شاعر هم بود و عقاید سیاسی و اجتماعی خود را با بهترین عبارات میتوانست بیان کند .

پس از سلن که باختیار خود دست از کار کشیده شخصی فعال و مستعد بنام (پزیستراتوس) حکومت آتن را بدست گرفت این‌شخص معاصر کوروش بزرگ‌شاهنشاه ایران بوداصلاحات بزرگ کردتجارت آتن را دو باره رونق داد تنگه داردانل را تصرف نمود و راه دریای سیاه را بروی کشتیهای یونان باز کرد پس از و مرد شایسته‌ی دیگر بنام کلیستنیس (**Clistenis**) بادستیاری مردم مقدماتی فراهم ساخت که دیگر کار حکومت دست افراد خودکام جبار نیفتد وحتی‌الامکان مردان مردم دوست بحکم استعداد وصلاحیت بحکومت رسند نه‌بحکم اشرافیت مخفی نماند حکومت اشراف راما ایرانیان در ترجمه کلمه (اریستو کراسی) یا (آریستو کرایتا)یونانی بکارمیبریم ریشه این کلمه (آریستون) در اصل بمعنی بهترین یاشریفترین میآید چنانکه کلمه اشراف هم متوجه همین معنااست درابتدا نظراین بوده مردمان اصیل خانواده‌دار نجیب حکومت کنند وازاین نظر حکومت اشراف بمعنی واقعی کلمه عیبی نداشت ووجود مردانی مانند سلن وپزیستوراتوس و کلیستنیس‌همین حقیقت را مینمایاند ولی چون ازمیان آن طبقه خود-پرستان وستمگران هم ظهور کردند بتدریج کلمه‌ی اشراف یاحکومت اشراف معنی واقعی خودراازدست دادوبه‌معنی حکومت یك طبقه‌ممتاز معروف شد که مزیت آنان زور وزر بود . ازکارهای اساسی کلیستنیس این بود که بمردم حق داده شد هر وقت حکمدار شهر از حدود خود تجاوز نمود وخودپرست وخود کام گشت منعزل گردد .

درذکراین‌احوال‌واشکال‌حکومت‌شهرستان‌آتن‌لازم است متذکر

شوم که دریك قسمت دیگر یعنی جنوبی یونانستان یك حکومت قوی دیگری هم درهمین اوان یعنی قرن ششم وپنجم قبل ازمیلادشهرت پیدا کرده بود وآن عبارت بود ازحکومت اسپارتا طرز حکومت آنجا از طرزحکومت آتن فرق داشت زیرا آنجا بواسطه دوحکمران که مشترکا حکومت میکردند اداره میشد واز نهضت دمکراسی ودسته بندیهای آتن درآنجا خبری نبود . اکنون پیش ازآنکه بقیه داستان را ادامه دهم مناسب است نظری به‌تمدن یونان دراین دوره یعنی قرن ششم و پنجم قبل از میلاد که مصادف باظهور دولت هخامنشی بودمعطوف داریم از قوانین‌وشکل‌حکومت آن کشور مطالبی آوردم واز حرکت حکومت آتن بسوی حکومت ملی یادمکراسی اشاراتی کردم .

دراینموقع جا داردازترقی ورزش وبازیهای اجتماعی ومسابقات قهرمانی ذکری کنیم که آنها بواسطه اینکه در صحرای ساحل غربی شبه‌جزیرهٔ (پله‌پونسیس) درنواحی کوههای الیمپیوس جریان می‌یافت بازیهای اولیمپس (**Olympus**) مینامیدند و اکنون هم متداولست چنانکه درسابق ذکر کردم این ورزشها و مسابقه ها گذشته از تقویت جسم وروح جوانان موجبات بسط روابط عمومی وتوکید علایق ملی وتشویق مردانگی وفتوت راهم فراهم میساخت دراین دوره بآموزش وبسط آموزشگاهها هم پرداخته میشد . باید گفت فعالیتهای ورزشی و اجتماعی آموزش مخصوص مردها بود. وزنان درجامعه‌ی یونانی آنزمان سهمی نداشتند . موسیقی وشعرهم روبانتشار نهاد ودو شاعر غزلسرای خوش قریحه‌یی بنام‌سافو(**Sapho**) (که اورامیتوان درعدادقدیمیترین زنان سخن پردازمحسوب داشت) ودیگر(پنداروس) که درعداد اولین

شاعران عهد قدیم معدود است در آن اوان ظهور کردند پنداروس شاعر
اشرافی ومداح قهرمانان مسابقه و پهلوانان (الیمپوس) شمرده میشود
درغزلهای اوصحنه‌های اززندگی عموه‌ی ازورزش وتفریح واز طبیعت
ومسافرت دیده میشود ولی نسبت به‌دین زمان خودهم سخت مقید بود
وغزلهای اوبااینکه رنگ محلی کم دارد بازملی خالص نیست موقع
حمله‌ی اسکندر بیونان و به‌شهر (تبس) این شاعر در گذشته بود ولی
اسکندرحین ویران ساختن وقتل عام آن شهرخانه وبازماندگان شاعر
را درردیف معابد و بعض نقاط معدود دیگر ازتجاوز و غارت بخشوده
داشت.

سافورا که درقرن سابق به‌قرن‌پنداروس‌زندگی میکردبعضی‌ها
بزرگترین شاعرهٔ دوران تاریخ باستان شمرده‌اند احساسات وعواطف
ورقت اجتماعی و غمخواری طالع انسانی دراشعار کم او که از میان
اشعار گمشده‌اش بجا مانده پیداست در قطعه‌ای که یکی از شاعران
انگلیسی ازوترجمه کرده چنین گوید:

« ای انسان بسی نگذرد از این‌سرای در گذری و زیرخاکهای
سیاه میخوابی و نام وشهرت تو درسالیان آینده فراموش میشود و از
تماشای گلهائی که می‌شکفد محروم میگردی و در اعماق ظلمانی
زمین میمانی که بعضی از اشعار ابوالعلاء معری و ابوالعتاهیه »
و عمر خیام را بخاطر میآورد. » چیزیکه جالب است اینگونه
اشعار و نظایر آنها و تصانیف عمومی معمولا با موسیقی توأم بوده
چنانکه این موضوع در شعر فارسی هم هست و بعضی از گویندگان‌ما
مانند رودکی هم شعرمی‌ساختند و هم می‌نواختند. از تحف اجتماعی

ایندوره‌ی یونان آوازهای دسته جمعی است که از همان ایام متداول گشت حتی آن منشاء ظهور نمایش گردید که آنرا (دراما) نام دادند و یکنوع مؤثر آنرا (تراگیدیا) نامیدند که بتلفظ فرانسوی تراژدی گویند و ما معمولا آنرا فاجعه یا نمایش حزن‌انگیز تعبیر میکنیم و وعجب آنکه معنی اولی کلمه‌ی تراگیدیا (بازی‌بز) بوده و شاید این اصطلاح از آن جهة معمول شده باشد که دهاتیان در آوازدسته جمعی یا بازیهای درام پوست بزمی‌پوشیدند وبعضی نمایشها را در قیافه‌بزانجام میداده‌اند همین نوع اعمال بود که مقدمات نمایش یاتیاتررا دریونان فراهم ساخت .

در این دوره بتدریج معماری وحجاری هم آغاز نمود و ابنیه و عمارات از خشت خام به سنگ و مرمر تبدیل یافت و معابد سنگی زیبائی ساخته شد که روی آنها سنگتراشیهای موزون نمودار خدایان و پهلوانان بعمل میآید نقاشی هم پیشرفت نمود و اول یونانیها بودند که تصویرهای خود را نزدیك به طبیعت و با سبك مجسم و دورنما ترسیم نمودند اساساً از خواص نقاشی و شعر یونان نزدیکی آنها بزندگانی مردم و احوال طبیعی است و اینهم مانند آواز و اقدامات دسته جمعی بیشتر از مظاهر روحیه یونانی و مغرب زمین بود که نه تنها در آنزمان بلکه در زمان ماهم در این بابها فرقی فاحش بین غرب و شرق مشهود است نباید از نظر دور داشت که در ادبیات بسیار عالی وفراخ ما باوجود مزایای دیگروضع زندگی اجتماعی‌وعواطف طبیعی بشری کمتر منعکس شده در صورتیکه گویندگان یونان از همان ایام باستان باین مهم پرداختند . یونانیان در ابتدا عقایددینی

روشنی نداشتند و به خدایان متعدد آنان چنانکه یکبار هم گفتم مانند انسان فانی معایب وشهوات اخلاقی نسبت داده میشد عاقبت آدمی هم هرگز امیدبخش نبود زیرا عاقبت عبارت از مرگ و زندانی شدن در اعماق تاریك زیرزمین که آنجا را باصطلاح خود هادس (**Hadis**) میگفتند تصور میشد در ابتدا یعنی دوره ملوك معابد ومراسم وروحانیانی هم بنام آن خدایان وجود نداشت قرن ششم و پنجم افکار روحانی جدیدی در آندیار سرزد مثلا ذوق زشت و زیبا و نیك و بدترقی نمود و احتیاج انسان بکار نیك و احتراز از کار بد محسوس گشت و برای عاقبت نیکوکاران عالم بهتر وپاداش نیکوتری منظور گردید .

در همین قرن ششم بود که دسته‌ای از مردان دانش و حکمت در یونان ظهور کردند .

و در روشن ساختن اذهان عموم تأثیری بسزا نمودند و آنان نخستین پیشروان دانش و حکمت گشتند . یونانیان بتدریج از ملل مجاور مانند مصر و بحرالجزایر علومی از قبیل ریاضی و نجوم میاموختند. یکی از صاحبنظران یونان این زمان (تالس) نام داشت که اهل دانش بود و درمسافرتهای خود بممالك مجاور از آنجمله بابل بعلومی دست یافت و جدول کسوف آفتاب را از بابل فرا گرفت و خود در نتیجه محاسبه کسوف سال ۵۸۵ قبل ازمیلاد راپیشگوئی کرد که وقوع یافت وسبب شهرت او گشت این شخص اهل ملطینه ازشهرهای ساحلی مدیترانه بود .

موضوعی که در این گونه مسائل مانند کسوف مهم است اینست که عامه تمام آنها را قبلا بخدایان نسبت میدادند مثلا کسوف را نتیجه

غضب (زئوس) خدای بزرگ میدانستند و اینگونه کشفیات فکر مردم را متوجه کرد به نظام عالم که بامیل یاحب وبغض خدایان بهم نمیخورد و جهان روی علل ومبانی است نه روی هوسهای خدایان گوناگون.

پس بطور خلاصه توان گفت عصر حکمداران که در واقع جانشین عصر اشراف و آنهم وارث عصر ملوك شد وتا حدود ۵۰۰ قبل از میلاد امتداد یافت بااینکه معایبی‌داشت عصرترقی هم بود مخصوصاً ادب وهنر پیشرفت نمود شاعرانی مانند سافو و پنداروس و حکمائی مانند تالس و معاصرینش ظهور کردند (فیثاغورس) معروف هم که در ریاضی و هندسه و علوم طبیعی دست داشت در همین عصر حکمداران بدنیا آمد در پایان این دوره است که روابط یونان با آسیای صغیر توسعه میبابد و یونان با ایران تماس حاصل میکند و این تماس‌منتهی به یك‌سلسله جنگها میگردد که داستان آنرا انشاءاله دربحث ازایران باز خواهم گفت.

درباب دوره اخیریادوره‌ای که دوره حکمداران نامیدم وقسمت عمده‌اش قرن ششم قبل ازمیلاد بود باید متذکر شوم که بااینگونه حکمداران فردی یونانیان تورانوس(Tyrannos) میگفتند که بلغت فرانسوی (تیران) تلفظ میشود و آنرامعمولا مستبد یا جبار یا ستمگر ترجمه میکنند ولی منظوریونانیان دراولین دوره اشخاصی بودند که از میان مردم برخاستند ونفوذ پیدا کردند و دسته بندی نمودند و بزور خود بدون مقدمات قانونی به‌حکومت رسیدند که نه نسب اشرافی داشتند ونه‌ازسلاله ملوك بودند ولی درحقیقت اینگونه افراد از میان مردم برخاستند ومیان آنان اشخاص خوب وخدمتگزار کم نبود گرچه

حکومتشان قانونی یا موروثی محسوب نمیشد البته افراد متجاوز خود پرست هم بین آنان پدید میگشت . پس کلمه (تیران) درابتدا بمعنی حکمدار خودرومیاید ولی همیشه معنی بدنداشت وبعدا اطلاق به مستبد وزورآورشد . نهایت اینکه یونانیان بطور کلی از آنـان بعلت اینکه اصالت نداشتند خوششان نمی آمد .

پس ازاولین جنگهای ایران ویونان که در ۴۹۲ قبل ازمیلاد با باپیشروی ایرانیان بسوی یونان آغاز نمود وتا ۴۷۹ ادامه پیدا کردیعنی حدود دوازده سال طول کشید وتا باز گشت ایرانیان خاتمه یافت مردم آتن باوجود زیانهای بزرگ که ازجنگ با نیرومندترین مبارز دیده بودند باغرورفتح نهائی خود رابس کامرواوفیروزمند احساس کردند و به ترمیم خرابیها پرداختند یکی از قابلترین حکمرانان آنها یعنی تمیستوکلس (Temistocles) درآبادی آتن واطراف ومستحکم ساختن شهر وجزایر وبندرهمتی وافربخرج دادونیروی دریائی راتقویت نمود وتکمیل کرد چنانکه گفتم یك دولت قوی دیگرهم درجنوب یونان وجود داشت که دولت اسپارتا بود طرزحکومت آنجا حکومت نظامی بود که حتی درسالهای جنگ بـا ایران هم با حکومت آتن همکاری نکرد ویکنوع حکومت منجمد استبدادی راادامه داد وهمین فرق بین دوطرز نظام اجتماعی باعث وجود اختلاف ورقابت بین آتن واسپارتـا گردید که بعداً کاررا به خونریزی کشاند .

همین اختلاف درداخل خود آتنی هـا هم بروز کرد مثلا وقتی عده یی تحت نظرشخصی بنام (سیمون) جمع شدند که شهرت وفرماندهی پیدا کرده بود زیرا اولا پسر (میلیتیادیس) قهرمان ماراتن بود که با

ایرانیان شجاعانه جنگید . ثانیاً خود درجنگ با ایرانیان و پس از جنگ درتأمین وحدت یونانیان وبوجود آوردن اتحادیه بین آتن و جزایربنام اتحادیه(دلوس) خدمات کرده بودوازجمله عقیده داشت که آتن با اسپارت صلح و همکاری کند و سر همین نوع عقاید بین او و (تمیستوکلس) اختلاف بروز کرد ومنتهی به استعفاو تبعید تمیستوکلس گردید پس از وی سراختلاف جدیدی با اسپارت خود (سیمون) را هم تبعید کردند .

و در اینموقع یعنی اواسط قرن‌پنجم بود که مردم آتن مجلسی راکه در واقع مجلس شیوخ بود محدود کردند و مجلسی مرکب از پانصد نفر انتخاب نمودند تا بصورت ده کمیته پنجاه نفری هر سال یکماه جمع شوند و به جریان امور کشور رسیدگی کنند .

در عین حال محاکم و دادگاهها هم گسترش یافت که قضاة آن از خود مردم تعیین میشدند وبرای قاضیان غیر متمکن حقوقی‌تعیین میگشت . حق احراز مقامات عالی دولتی و ریاست دولت بهمه داده میشد مگر بطبقه‌ی کارگر انتخاب مأموران و کارمندان عالیرتبه را به قرعه کشی نهادند و این عمل اگر از طرفی خطرانتخاب شدن افراد نالایق را داشت از طرف دیگر سبب تجربه و آزمایش همه افراد در امور کشورداری میشد ومردم آتن در فکرسیاسی ترقی میکردند.

فرمانده کل قوا با قرعه انتخاب نمیشد بلکه از راه برگزیدن و روی شایستگی تعیین میگشت . از این‌نوع فرماندهان که واقعاً از راه شایستگی برسرکارآمدند همان (پریکلیس) بود که به شرکت‌مردم در حکومت موافقت نمود گرچه حدود و اختیارات آن را تنگ کرد

درنتیجه فعالیت واصلاحات وخدمات زیاد که ازوی دیده شدحکومتش تا مرگش ادامه یافت یعنی از سال ٤٦٠ قبل از میلاد مدت سی سال در رأس حکومت بود ودوره او دوره ترقی دولت آتن شمرده میشود . پس از جنگهای با ایران بازرگانی آتن ترقی خاصی کرد وبندر آتن که (پیره‌یوس) باشد لنگرگاه کشتیهای بزرگ یونـان و فنیگی و مصری و نظایر آن از اطراف مدیترانه گشت البته نباید فراموش کرد که کشتیهای آنزمان با وسایل لازم مجهز نبودند و قطب نما ونقشه نداشتند وهمواره بطول‌ساحل میرفتند وبوسطهای دریا جرأت نمیکردند نتیجه‌ی این فعالیت ازدیاد ثروت و توسعه صنعت و فـزونی جمعیت گشت و نفوس آتن تنها صدهزار گشت بحکم فـزونی تجارت وثروت پول هم زیاد شد و سکه‌نقره آتنی وسکه (دریك) طلای ایرانی کـه قیمت آنرا با پول امروز حوالی چهل تومان تعیین میکنند رواج پیدا نمود در واقع اصول پایاپای دیگر کافی نبود و برای راه انداختن تجارت و تادیه حقوق دولتیان و ساختمان معابد مرمری و نظایر آن پول لازم میشد .

از همه بیشتر تجهیزات نظامـی و ساختن کشتیهای سه‌رده‌ای یعنی کشتیهائی که سه صف پاروزن با تعداد قریب دویست نفر بـآن می‌نشستند مصارف هنگفتی داشت . البته دولت آتن عایداتی هم از تجارت و گمرك و معادن تأمین میکرد سایر اقسام یونان مثلا دولت اسپارت این‌سعه و ترتیب را نداشت و سپاهیان آن مستقیماً بانفقه مردم اداره میشدند در ضمن رقابت بین این دو دولت یونان بخصوصت میکشید در باب‌این روابط دوسیاست موجود بود یکی‌سیاست «سیمون» فرمانده

شجاع که با ایرانیان چندین بار جنگید وی طرفدار صلح و ائتلاف با آتن بود ولی (پریکلیس) رئیس شایسته و فعال دولت طرفداریکسره ساختن کار اسپارت بود و نهایت در ۴۵۹ که در ایران اردشیر اول سلطنت میکرد جنگ اول بین این دودولت یونانی یعنی آتن واسپارت شروع شد وپانزده‌سال ادامه یافت ودر نتیجه طرفین خسته وخسران‌زده گردیدند بخصوص که یونان موقعیکه مصر علیه ایران عصیان کرده بود با فرستادن کشتی‌های جنگی بکمك مصر شتافت و تمام آن کشتیها که گویا دویست دستگاه بودنابود شد سرانجام کار منتهی بصلح با اسپارت و ایران گشت .

چندی نگذشت یك جنگ دوم بین آتن و اسپارت مشتعل شد که ده سال ادامه یافت و در ۴۲۱ بپایان آمد و بار دیگر خرابی و پریشانی بارآورد چندی نگذشت جنگ سومی بین طرفین بر پا شد که آنهم بیش از ده سال ادامه یافت .

و در نتیجه دولت آتن با شکست فاحش وضعف و پریشانی‌وفقر ورشکستگی در ۴۰۴ قبل از میلاد بپایان آمد . و فاتحه یك کشور متمدن که مواقعی باوج ترقی مادی و معنوی رسید خوانده شد و یونانستان قدیم پس‌از مدتی که زیرحکومت اسپارت و (تبس) گذراند تحت‌اشغال اسکندر مقدونی درآمد سپس جزو امپراطوری روم گردید تو گوئی فرامرز هرگزنبود اکنون جادارد پیش ازآنکه محض‌انتباه و گرفتن درس عبرت علل ترقی و انحطاط یونان را مطرح کنم خلاصه‌ای از اصول فرهنگ آن کشور نامی تاریخ عالم را که تمدنش سرمشق و پیشرو تمدن مغرب زمین بوده ذکر کنم تا با محصول‌هوش

و ذکای ملتی بزرگ که درآنروز رقیب تهمتن ما هم بود آشنا گردیم.

هر یك ازملل تاریخی جهان تمدن و فرهنگ وهنر وشایستگی-هائی داشته است ولی تمدن و فرهنگ یونان بطور خاصی درخشانتر وبلندتر و جلوه گرتر بوده و پیدا کردن دلیل قطعی برای آن بسیار مشکل است . بااینکه تاریخ علمی است با اینهمه علمی مانند ریاضی وهندسه نیست که مبانی آن را بوضوح تمام بتوان تعیین نمود ناچار عوامل مختلف از قبیل استعداد نژادی و محیط جغرافیائی و وارث شدن بتمدنهای مصروبحرالجزایر و ملل آسیای صغیر در این پیشرفت فرهنگی یونان مؤثر بوده ولی عیب کار در اینست که سایر ملل هم همین نوع عوامل داشته‌اند . آیا خصوصیت ملت و محیط یونان در چه بوده؟ افسوس جواب کافی وشافی پیدا کردن دشوار است . بروجه مثال درستست یونانیان سبك نقاشی یا معماری و حجاریرا از ملل مجاور آموختند ولی آنرا بحد کمال رسانیدند مثلا در نقاشی گذشته از تصویرهای تقلیدی تابع سنت قدیمی نقاشانی تصویرهائی اززندگی جاری عمومی کشیدند و مناظر مجسم و مرایا بوجود آوردند ، و به طبیعت نزدیك شدند و تنها به رسوم خیالی و اسلوبی اکتفا نکردند (آپولودروس) نامی سایه و روشن وحس فاصله وعمق و تجسم در نقاشی بوجود آورد گفته‌اند نقاشی بنام زویگسیس (**Zeuxes**)تصویر انگور را چنان شبیه کشید که پرنده‌ها میآمدند وبر آن نوك میزدند ازطرف دیگر رقیب او بنام (پاراسیوس) روزی او را به کارگاه خود دعوت کرد که یك لوحه نقاشی او را بازدید کند زویگسیس چون وارد شد از دور تصور کرد روی آن لوحه توری کشیده شده و رفت تا تور را

بلند کند معلوم شد خود آن تور جزو نقاشی است و بنظر او تـوری جدا گانه جلوه کرده پس گفت اگر من چشم پرندگان را فریفتم تو چشم یك نقاش را فریفتی .

چنین بود پیشرفت نقاشی در آنعصر قدیم !

معماری فنی وساختن معابد و عمارات سنگی و مرمری عـالی بدست معماران زبردست مانند(ایکتینوس) که هنوزعظمت بقایای آن در یکی ازتپه های مرتفع آتن بنام (اکروپولیس) نظراعجاب را جلب میکند.واقعاً مظهرشایستگی و نبوغ است.

سنگتراش چیره دست یونانی بنام(فیدیاس) همان زمان دردور تادور وداخل آن‌عمارات صحنه‌هائی ازخدایان واجتماعات مردم آتن برالواح سنگ و مرمر کنده که ازحیث نکات فنی و جلوه گر نمودن زندگی در صور موزون طبیعی مظهر ذوق ومهارتست . مجسمه تراشی هم نتیجه تکامل همین مهارت در سنگتراشی بود مجسمه معروف حیرت آور الهه موسوم به(هرمس) کار مجسمه تراش نامی (پراکسی تلس) (Praxiteles) که درخرابه‌های الیمپیا اکتشاف شده نمونه باهرظریف سازی وپیکرنگاری وطبیعت پردازی حیرت آوریونانیست و مثالیست ازصدها آثارنفیس دیگر که ازبین رفته‌وتقلیدهاوبدلهای آنها که رومیها ازروی آنها ساخته‌اند اکنون زینت موزه های جهان و منابع الهـام هنرمندانست. پیشرفتهائی که استادان معماری وتصویرنشان دادند در عالم تصوریونانی هم جلوه نمود که فقط سخنی ازدومظهرمهم آن یعنی ادب و فلسفه بطور ایجاز میآورم و گرنه درآن دو باب درآن زمـان

وتا کنون صدها یاشاید هزارها کتاب نوشته شده .
درادب یونان ذکری ازقدیمترین گویندگان نظیر (اسیودوس) و(پنداروس) و(سافو) کردم ولی واقعاً داستان سخندانان وسخنگویان یونان قدیم باذکریکی دونام پایان پذیر نیست یکی دیگراز نامیان آنان (اسخیلوس) یا بتلفظ فرانسوی (اشیل) است که در عهد فتح و فیروزی یونانیان وشکست ایرانیان میزیست درجنگ ماراتن شرکت نمود وبازگشت خشایارشا راازآتن که بسال ۴۸۰ قبل ازمیلاد اتفاق افتاد بچشم دیداین شخص چندین نمایشنامه نوشت که واقعاًازعواطف بشری ووقایع تاریخی تعبیرمیکرد یکی ازآنها موسومست به پرومه‌تئوس(Prometheos) زندانی که شرح مبارزه عقل وعاطفه بشر است و دربرابراستبداد (زئوس) بزرگترخدایان دیگری نمایشی است بنام (ایرانیان) که داستان شکست ایرانیان وکامیابی و قهرمانی یونانیان است که بـا وجود ستایش و کامیابی هموطنان خو و وصف بازگشت ایرانیان بازازوقار ملکه‌مادرخشایارشا وظهورهیجان‌آور روح‌داریوش بااحترام یاد میکند اینگونه نمایشها را درهمان روزگار درصحنه‌های تماشا خانه های عمومی آتن بازی میکردند و هزاران تن تماشاگر غرق هیجان میشدند سایر آثار و درامهای اواز فاجعه وحماسه الحق لطیف ومؤثراست . انسان وقتی یك گفته یك زن را در درام اوموسوم (به‌اورستیا) میخواند بیاد شکوه‌های عمرخیام میفتد این زن(کاسندرا) نام دارد وآخرین کلمات اوپیش ازمرگش اینست :
این چه زندگیست که آدمی دارد ؟ درکامروائی سایه‌ای بیش نیست درناکامی مانند ابرك تریست که تراوش میکند ونقش هستی را محومیسازد !

از گویندگان نامور دیگر آنزمان یونان سوفکلس (Sophocles) بود وی درجنگ سالامیس در ۴۸۰ قبل ازمیلاد که خشایارشا از فراز تپه‌های آتن ناظر آن بود شانزده سال داشت و آن معرکه ی خونین بین ایران ویونان رامشاهده میکرد . شخصی بودمعتدل متدین ومقید باصول اخلاق ومورد احترام معاصرین خوددرنمایش نویسی قدمهای نوین برداشت درنمایشنامه موسوم به (آیاخس) نزاع یك انسان بزرگ باسرنوشت نمودار میشود در نمایشنامه (آنتی گونه) فاجعه تنازع بین قوانین انسانی وآسمانی مطرح است در داستان « زنان تراخیس » فاجعه‌ی دل آزاری پیش میآید (دیانیرا) زن پهلوان معروف یونان یعنی (هراکلیس) که او را واقعاً دوست دارد ندانسته و نفهمیده سبب مرگ اومیشود و درنتیجه خود نیزانتحار میکند در نمایشنامه موسوم به «ادیپوس» عاقبت بزرگمردیست که بازبدون اینکه بخواهد مرتکب گناه میشود وکارش بنابودی میکشد یعنی قربانی سرنوشت میگردد .

یکی دیگرازاستادان‌ادب یونان‌قدیم اُیری‌پیدس (Euripides) نام داشت که اونیزفاجعه نویس بود و حالات و سرگذشتهای بشریرا مطرح میساخت الااینکه توجه اساسی اودرقصه‌های خود بخود انسان بود نه‌بخدایان پس در نمایشنامه های او خدایان کمتر دست دارند درچندی ازآنها مانند «میدیا» و«هکوبا» موضوع وقایع عمده زنها و خوی وخصلت وطالع آنها است . واخلاق متفرقه زن آنعهد ازمهر و صفا و شهوت وقساوت تصویرشده . نمایشنامه‌های‌فجیع مؤثری در باب جنگها وفساد وتفرقه یونان زیاد دارد . «ایری پیدس» باسوفسطائیان وقت مراوده میکردواینست که نسبت بعقاید عامه جنبه‌انتقادی و آزاد

اندیشی داشت .

دربرابر فاجعه نویسان فکاهی نویسان ماهری هم وجود داشتند که عقاید وانتقادات خود رابزبان شوخی بیان میکردند بیاد دارم یکی ازاستادان دانشگاه «سربن» پاریس میگفت فاجعه نویسی انتقام بشراست ازسرنوشت بواسطه گریه وفکاهی انتقام بشراست ازسرنوشت بواسطه خنده .

یکی ازنامیان فکاهی‌نویس همان قرن یعنی قرن پنجم قبل از میلادهمان اریستوفانیس(Aristophanes) بود که اشاره باو کردم وی درنمایشنامه‌های‌خود بعضی رجال آن عصر نظیر (کلئون) دباغ و بعضی سیاستمداران‌متظاهر رابباداستهزامیگیردودمکراسی‌دروغین‌وعوامفریبی ودسته‌بندی راموورد تمسخرقرارمیدهد .

ودرآثارخود نظیر«شهسواران»یا«ابرها»یا«آشتی» یا«پرندگان» یا «قورباغه‌ها» حتی فلاسفه‌وسوفسطائیان وسایرنویسندگان وشاعران ازتمسخر اومصون نیستند .

صحبت ازسایر طبقات نویسندگان یونان مثلا از مورخین بنام آن سرزمین افسوس موضوع را بدرازا میکشاند وناچاریم بگذاریم و بگذریم‌وبگمانم‌این‌مختصر کافی باشدبرای اینکه بدانیم‌چگونه‌نویسندگان یونانی دربیست وپنج قرن پیش ازاین شاهکارهای‌ادبی وهنری بوجود آوردند وطبایع بشری راازنیك وبد بامهارتی بدیع نمودار ساختند و دقت نظر وقریحه وبصیرت قومی راجلوه دادند .

خوبیهای آنها سرمشق وبدیهای آنهامایه عبرت اخلاف گشت .

یونان - ۳

شرحی که در دو جلسه گذشته از تاریخ یونان آوردم مجملی بود از مفصل حقیقت اینکه داستان تمدن و فرهنگ قومی که سرمشق تمدن وفرهنگ مغرب زمین بود و با ایران باستان تا آن اندازه سرو کار داشته و فحول حکمای اسلامی مانند ابوعلی‌سینا وابونصر فارابی و دیگران اصول حکمت آنقوم را اقتباس کردند در یك دوجلسه‌حتی یکی دو کتاب ایفا شدنی نیست ومقصود تذکری است و استنتاجی‌ولی پیش از مبادرت باستنتاج یا محاکمه تاریخی جا دارد یادی از فلسفه یا حکمت یونان بکنم که عالیترین مظهر معرفت و دانش آن ملت است و درین بحث هرگز نظر به ذکر اشخاص و تعالیم یك کاروان حکیمان آن مردم صاحبنظر نیست که از عهده این مقال خارج است وکافی است نامی ازسه استاد بزرگ ورهبران فکر وخرد جهان آدمی یعنی سقراط و افلاطون و ارسطو ببرم که در قرنهای پنجم و چهارم قبل از میلاد معاصر با آخرین شاهان هخامنشی زندگانی میکردند.

خردمندان و حکیمان ازمیان بسیاری ازملل متمدن عالم مانند ایران و هندوچین حتی مصر ظهور کردند ولی امتیاز حکمای یونان

در اینست که آنان بیش از دیگران مبنای فکر خودرا واقعاً عقل ومنطق قرار دادند و بکشف حقیقت اهتمام کردند و کوشیدند جهان راچنانکه هست دریابند نه چنانکه بشر تصور میکند هدف ومقصودغایی فلسفه پیدا کردن عالم واقعی و نفس الامریست برای مثال میتوانیم از سه موضوع جستجوی حقیقت که آن بزرگان از پی آن بودند نام ببریم اول آنکه آیا حقیقت هستی یا عالم چیست دوم آنکه آیا حقیقت آدم چیست و راه سعادت او کدامست سوم آنکه آیا دانش ما بشر اساس و ملاك و حدودش چیست ؟

پیشروان اینان یك عده از دانشمندان و معلمانی بودند که عنوان سوفسطای (**Sophistai**) پیدا کردند و کارشان سیر و سفر در نواحی یونان و نشر علم ودانش وبحث و انتقاد بود و در آن عصر هیچ کشور دیگر را برسطح زمین نمی شناسیم که شماره زیادی ازنخبه دانشمندان آن تحقیق وبحث و آموزش و پرورش را شغل عمده خود سازند و مجالس مباحثه تشکیل دهند و از اصل جهان و اول و آخر زمان و حقیقت علم و سعادت انسان بپرسند و وضع علم منطق کنند و به فهم نوامیس طبیعت اهتمام ورزند آنان بودند که با بسط فلسفه علوم مختلف را پایه گذاری کردند و چیزی که واقعاً جالب نظراست اینست که آن بزرگان علم را بخاطر خود علم و تحقیق را بخاطر خود تحقیق میکردند. میگویند روزی سقراط بعد از آنکه مدتی دربرابر یك دکان جواهر فروشی توقف نمود سری تکان داد و راه افتاد و گفت :

چه چیزهائی در این دنیا هست که من لازم ندارم!

او واقعاً پی حقیقت میگشت نه پی جواهر ودرین راه حتی از جان خود گذشت چکیده افکار سقراط و سایر رهبران فکر و خرد یونان در آنزمان در رسالات افلاطونی که خوشبختانه بجا مانده و چندی از آن بفارسی هم ترجمه شده مندرج است و جا دارد حقیقت جویان آنرا مطالعه کنند تا به بینند چطور مجالسی محض بحث در حقایق عقلی در آن جامعه انعقاد مییافته و چگونه افراد زیادی واقعاً دانشجوئی میکرده‌اند و قطع نظر از زندگی مادی و فکر معاش با خلوصی تمام پی کشف حقیقت میگشته‌اند و مسائل مهم و غامض علمی را یکی پس از دیگری مطرح میساخته‌اند.

و عجب اینست که غیر از سقراط که مانند شمس تبریزی خود کتابی ننوشت تألیفات شاگردانش مانند افلاطون که از فیض افکار او مستفیض شدند باقی ماند اغلب آثار تألیفی افلاطون و ارسطو و دیگران تا بروزگار ما رسیده حتی برخی از مراسلات افلاطون را از زیر گرد وخاك تاریخ دوهزار وچند صد سال پیش درآورده وپرده از روی تعالیم و عقاید آنان برداشته‌اند. اگر آن حکمای بزرگ بشری بکشف حقیقت مطلقه نائل نشدند بسیاری از حقایق نسبی را روشن کردند و مبنا و مبداء کلیه علوم که امروز در جهان منتشر است نتیجه تحقیق آنانست چون علوم زاییده حکمت یا فلسفه است.

خالی از فایده نیست بدین مناسبت مختصری از عقاید دینی یونانیان را ذکر کنم زیرا دین در جامعه و قلوب مردم مقام مهم دارد و با فلسفه سنخیت دارد عجب است باوجود اینکه خواص یونان حکیم یا حکیم مشرب بودند و افکار بلند داشتند عوام آن در عقاید دینی به

نسبت عامیانه و سطحی فکر میکردند و دین آنان دین خرافی بود.

بیجهت نیست مورخ نامی آنها یعنی هرودوتس در کتاب تاریخ خود موقع بحث از دین واخلاق ایرانیان با اینکه میگوید ایرانیان به نیروها یا ارواح طبیعت نظیر آب وخاك وآتش و باد قربانی میکنند که ناچار مقصودش ایزدان و فرشتگانست اظهار میکند که ایرانیان مجسمه‌ها برای خدایان نمیسازند زیرا آنان مانند ما یونانیان به خدایانی که طبایع بشری داشته باشند عقیده ندارند واقعاً یونانیان به خدایان بشر سیرت می پرستیدند و نسبتهای عجیب طفلانه به آنان میدادند در ابتدای امر که هنوز رشد فکری آنان محدود بود به‌قوای مرموزی که در گوشه و کنار طبیعت پنهانش میدانستند عقیده داشتند و آن قوا و ارواح را دونوع میدانستند دوست یادشمن یعنی ارواح طیّبه و ارواح خبیثه وهدایا ووسائلی برای راضی کردن آنها آماده‌مینمودند مثلا برای روح زمین گوسفندی ذبح میکردند تا خونش بزمین جاری شود و برای جلب رحمت روح آسمان گوشت ران گوسفندی را در آتش میسوزاندند تا دود وبوی آن بسوی آسمان بلند شود گویا میان یهود نیز چنین عادتی بود که تصور میکردند (یهوه) یا خدا را از بوی سوخته گوشت قربانی خوش میآید و بیت ابوالعلاءِ معری شاعر نابینا وبصیر عرب اشاره بهمین عادتست که گوید :

وقول الیهود اله یحب   رسیس الدماء و ریح القتر .

بعدها یونانیان خدایان بحرالجزایر راهم پذیرفتند مانند الههٔ زمین که خیال میکردند محصولات زمینی ازوست همچنین خدای آفتاب یا (آپوللو) را می‌پرستیدند که اشعه آفتاب تیرهای پرنده او هستند و

حامی گله ومزارع و کشاورز وهم‌موسیقی نواز است ومیتواندغیبگوئی کند اینست که معبد آپوللومخصوص غیبگوئی بود (آتنه) بزرگترین الهه یونانیان الهه هوا وجنگاور و حامی بلاد و مردم وآورنده درخت زیتون و خردمندترین همه خدایان تصورمیشد و دختر خدای بزرگتر یعنی (زئوس) محسوب بود که از مغز او بوجودآمد.

سایر خدایان کم نبودند نظیر (پوزایدون) فرمانروای دریاها (دیونی‌سیوس) سازنده انگور وشراب و (هرمس) پیام‌آور خدایان، (آرتمیس) خدای ماه (هرا) همسر (زئوس) و(آفرودیته) الهه‌ی عشق چیزیکه هست این خدایان از نر وماده چنان که گفتم طبایع واخلاق بشری داشتند واز نفاق بین خود و تقلب وخیانت و دروغ ودسته‌بندی خودداری نمیکردند چنانکه در جنگ (ترویا) بطوریکه گفتم دودسته شدند دسته‌ای بنفع مردم یونان ودسته‌ای بنفع مردم ترویا بکارافتادند و درآنراه از هیچ فتنه‌جوئی دریغ نورزیدند.

این بود سطح دانش وبینش عامه یونانیان متمدن درباب دین پیداست که دانشمندانی‌مانند سقراط وافلاطون و ارسطو و کزنوفانیس و فیثاغورس و امثال آنان نمیتوانستند در چنین عقاید بچگانه شریک آنان باشند و چنانکه در بحث از گذشته‌های کشور خودمان مذکور خواهم داشت عقاید دینی ایرانیان همان زمان بمراتب لطیفتر وبلندتر بود و اگر یونانیان ازحیث فلسفه وعلوم وهنر بر ما برتری داشتند از لحاظ فلسفه دینی بپایه ما نمیرسیدند واین تضاد واقعاً شگفتی‌انگیز است.

درمقابل چنین عقاید طفلانه و خرافی بود که امثال سقراط و

افلاطون وارسطو بادلایل عقلی اهتمام کردند حقیقت عالم و آدم و بنیان دانش را کشف کنند و مبانی افکار خود رامنطق و استدلال قراردهند نه تخیل و عقاید خرافی . هر سه حکیم تصور کردند که اصل هستی روحی ومعنویست وجهان همه مظهرحقایق ثابته‌ی جاویدانست وسعادت بشر در کسب دانش و داشتن اخلاق حسنه است که از دانش و بینش سرچشمه میگیرد .

اکنون جا دارد دمی بیندیشیم ودرطالع ملت یونان که مصدر تمدن عـالمگیری بودند فکر کنیم که چه شد چنان ملت و کشوری اینگونه ظهور کردویکی دوقرن جلوه‌ای نمودوتارومارشد وازبین‌رفت یکباردیگر نظری اجمالی بیندازیم اقوام یونانی درحدود دو هزارسال پیش از میلاد بمناطق دریای مدیترانه سرازیر شدند و بتدریج وارث تمدن بحرالجزایرومصروآسیای صغیر گردیدندودولتهای شهری تحت اداره‌ملوك بوجودآوردند وزبان خط یونانی گسترش یافت‌و کشاورزی راه افتاد ودرحوالی ۱۰۰۰ پیش از میلاد طبقه ملاك بوجود آمد ودر همان تاریخ استعمال فلزات مخصوصاً آهن توسعه یـافت و صنایع و بازرگانی آغاز نمود و کم کم جشنهای ورزش و مراسم دیگر مرسوم گشت وتصنیف سازان وسرود نویسانی که بزرگترین آنان (اومیروس) باشد حماسه‌برای یونان سرودندوخواندن‌آن درمجامع عمومی‌معمول گشت وبتدریج مراسم دینی بسط یافت پس ازسال هزار پیش ازمیلاد میان بعضی دولتهای شهری اتحادیه‌هائی مانند اتحادیه (دلوس) بوجود آمد ولی هیچوقت اتحاد واقعی دائمی بین آن دولتهای متعدد محلی حاصل نگشت واین دردنفاقهای محلی‌همینطورامتداد یافت حتی‌منتهی

بجنگهای خونین داخلی گشت چنانکه بین آتن و اسپارت سه جنگ
خانمان خرابکن که طول مجموع آن حوالی سی‌سال بود و بین ٤٥٩
و٤٠٤ قبل ازمیلاد اتفاق افتاد باعث انقراض دولت آتن وضعف و از
هم گسیختگی دولت اسپارت گشت وهمه صدمه به‌محیط و ملت یونان
خورد عجب است درعین حال که یونان دربرابر قدرتی بزرگ مانند
قدرت ایران سرگرم جنگ ودفاع بودباز نفاق وحسد ورقابت وتفرقه
داخلی ومخاصمات آتن واسپارت درکاررخنه انداختن به‌ارکان هستی
یونان تأثیرمیکرد مواقعی میرسید که هردو طرف یعنی هم آتن و هم
اسپارت میکوشیدند درجنگ برضد هم ازنیروی ایران استفاده کنندو
استمداد نمایند درحقیقت آخرین پیروزی اسپارت دربرابر آتن باطلای
ایران عملی شد زیرا با پول و کمك ایران بود که فرمانده ناوگان
اسپارتی نیروی دریائی خودرامجهزساخت این نفاق مزمن نه‌تنهامیان
اقسام و نواحی یونان ازآنجمله بین اسپارت وآتن ادامه یافت بلکه
بین مردم یك ناحیه هم مانند مردم آتن وجود داشت بطوریکه هجوم
(فیلیپوس) پدر اسکندر وخود اسکندرهم نتوانست آنانرا متحد سازدو
درآتن دودسته یعنی دسته پیروان (دموستنیس) ودسته (ایسوکراتیس)
باهم مخالفت و مخاصمت داشتند که اولیها مخالف نفوذ فیلیپوس و
دومیها طرفداراو بودند هردسته بفکرشهرخود ومحیط وقبیله خودحتی
خدایان خود بود بااینهمه بزرگترین درسی که یونانستان به‌دنیا داده
درس دمکراسی یاحکومت ملی است و چون عصر ما عصر دمکراسی
است و دانشمندان عصر آنرا بهترین شکل حکومت تشخیص داده‌اند
جا دارد در باب اولین دمکراسی جهان یعنی یونانستان مطالعه خاصی

بکار بریم زیرا آزمایش خود یونانیها درساحه دستگاهی که خود مبتکر
آن بودند بسیار آموزنده وبصیرت افزا است این بحث از نظر دنیایی واز
نظر مصالح خود ما ایرانیان الحق سودمند تواندبود زیرا ما هم بیش
از نیم قرن است حکومت ملی داریم ودرهمین مدت کوتاه وقایع وحوادثی
دراین کشور روداده که بامقایسه آن باوقایع وحوادث یونان قدیم که
بانی چنین حکومتی بشمار است ارزش خاص دارد در نخستین مهاجرتهای
قبایل یونانی اداره امور هر قبیله دراختیار هیئتی از ریش سفیدهای قبیله
بود بعد دوره ملوك رسید که مخصوصاً از حدود ۱۰۰۰ قبل از میلاد تا مدت
دویست و پنجاه سال حکومت هائی درمناطق مهم مانند آتن واسپارت
بوجود آمد و ترقیاتی هم نصیب گشت وفرمانروایان بواسطه ایجاد وحدت
ونظام درنواحی خود وجودشان مثمر میگشت ودرزمان آنان بود که
دولتهای مترقی بوجود آمد واولین آثار تمدن یونان ظاهر گردید یعنی
به اقتباس تمدن بحرالجزایر شروع کردند بازرگانی مخصوصاً با فینیگیها
براه انداختند طرز لباس ومراسم آسیای صغیر را گرفتند و به صنعت وهنر
آغاز نمودند واز همه مهمتر درهمان قرن دهم قبل از میلاد الفبای فینیگی
رااخذ کردند و آنرا بااضافه حروف مصوته تکمیل نمودند و چنانکه
دیدیم آن الفبا ازطریق یونان بمغرب زمین راه یافت و بالفبای لاتین و
غیره تحول پیدا کرد در همین دوره بود که میان جنگاوران یونان
بتدریج پهلوانانی ظهور کردند که مهاجمات ویغماگری وجنگهای تن
به تن آنان بادشمنی وفتوحات شان زبانزد گشت وبتدریج مدایح وحماسه
سرائی دروصف کارهای آن قهرمانان بوجود آمد وحماسه سرایان متعدد
ظهور کردند که درمجامع عمومی سرود نعت پهلوانان را میخواندند

واینگونه قوالان درشهرها میگشتند بزرگترین آنان (اومیروس) بود که درصحبت سابق ذکراورا آوردم نیزدر همین دوره عقاید مذهبی و اخلاقی وستایش بخدایان مختلف که نکاتی دراینباب گفتم پیداشد .

درحوالی قرن‌هشتم ودیرتریکنوع تحولات سیاسی‌دریونانستان آغازنمود درعصرملوک گذشته‌ازاینکه بعض آنان مردمان‌ستمگربودند درضمن عده‌ای بمرورایام زمینهائی‌رابدست‌آوردند وتمول پیدا کردند ویك صنف‌مالك بوجودآوردند که کارشان اجحاف نسبت به‌صنف ندار یعنی رعایابود بعلاوه کشاورزان زمینهای‌زراعتی بشهررفتند ودرمجامع اداری وعمومی راه یافتند و به‌دستگاه ملوك تقرب جستند تا در امور دولتی مؤثر شوند و درآنگونه مجامع رعایا راه نداشتند زیـرا نفوذ متمولین ومالکین یااشراف مانع میشداین نفوذدرجنگ‌وصلح بجائی رسید که حتی اشراف دربرابرملوك هم اظهار وجود کردند ودر نتیجه ملوك ضعیف گشتند وبتدریج ازبین رفتند واشراف یـا اشخاص ممتاز بدوران‌آمدند واین درقرن هفتم قبل ازمیلاد بود البته درین دوره هم یونان ترقیات اقتصادی و بازرگانی نمود زیرا بعض این حکمداران فعال وشایسته بودند کشتی سازی ودریانوردی واستعمارممالك مجاورتا سواحل دریای سیاه وآسیای صغیر وقبرس و اطراف مغرب مدیترانه وسعت یافت . ازطرف دیگر درداخل ظهور مجامع ورزشی وجشنهای عمومی ومجالس مذهبی‌تاحدی به‌بسط روابط بین نواحی‌یونان‌خدمت کرد و حس ملی یونانی تولید نمود و تعصبات محلی و شهـیرا کمی ضعیف‌نمود درخلال‌این‌مدت‌البته به‌هنرهای‌زیبا وزبان وادبیات‌هم کمك میکرد واین‌دوره حکومت‌اشراف‌تاحدود ۶۰۰ قبل‌ازمیلاد ادامه یافت.

چنانکه اشاره کردم از قدیمترین روزگار یونان یکنوع مجالس عمومی از مجالس ریش‌سفیدان آغاز کردند حتی مجامع اعیان و نظایر آن در آتن و سایر نقاط یونان وجود داشت یعنی مردم نوعی تأثیردر امور عمومی داشتند ولی باظهور ممالك و اشراف و تجمع سرمایه در دست عده‌ای و ترقی تجارت سبب شد فاصله بین توانگر وفقیر زیادتر گردد از طرف دیگر آمدن دهاتیان وعوام بشهرها مخصوصاًشرکت این طبقه در خدمت نظام و نظایر این عوامل بتدریج نفوذ مردم را زیادتر کرد و نتیجه این شد بعضی افراداز میان مردم معروف شدند وبمیدان آمدنداز آنطرف‌هم میان اشراف و اعیان اختلاف بروز کرد پس برضد یکدیگر از مردم کمك گرفتند یعنی از نارضائی و فشار دیدگی مردم استفاده کردند و خود را همدرد و مدافع آنان قرار دادند و با این تدبیر برای دفع رقیبان خود مردم را وسیله ساختند و بعضی اینها موفق هم شدند و بتدریج بقدرتشان افزود تا حکومت را بدست گرفتند ودر واقع اینها جانشین ملوك شدند بدون اینکه‌مزایای موروث ملوك را داشته باشند ومردم آنزمان بآنان لقب (تورانوس) یا باصطلاح فرنگی (تیران) دادند چنانکه شرح دادم چیزیکه جالب نظر است این آقایان در حقیقت‌بیاری وزور مردم بحکومت میرسیدند یعنی مردم را آلت حکومت خود قرارمیدادند و میتوان‌همین‌عهدرا از همین جهت مداخله مردم شروع حکومت دمکراسی محسوب داشت نهایت اینکه کسانی بدست مردم و کمك مردم زمام ریاست را بدست میگرفتند و سپس همان‌مردم را تحت فشار مینهادند و مستبد وخودکام میگشتند و از اینگونه افراد و اشخاص در ممالك دیگر هم کم نبود

که باعوامفریبی برسرکار آمدند و بخودپرستی و خودکامی پرداختند
البته میان این اشخاص افرادی هم بودند که واقعاً بدرد مردم و کشور
میخوردند مثلا شخصی بنام (پریاندر) که نام او را برده‌ام از کورینت
ظهور کرد که با اینکه سختگیری پیشه داشت مـردی دانشمند و کار
پرداز بود و در ردیف دانشمندان هفتگانه یونان معدودش می‌دارند و
تألیفات داشت یکی دیگر مردی بود بنام (پیزیستراتوس) که نیزازو
ذکری کردم این دو تن در پیش بردن حقوق عامه و جلو گیری از
زیاده رویهای طبقه ممتازه خدمات شایان نمودنـد و در همین دوره
صحبت نوشتن قانون بمیان آمد تا اینکه شخصی بنام دراکون قوانینی
تدوین نمود که بنام قوانین دراکونی مشهور شد چنانکه دیدیم.

پس با این وضع محیط کم کم برای روی کار آمدن اشخاصی که
مردم را تحریك کنند و سر و صدا راه بیندازند تا نفوذ یابند مساعد
شده بود چنانکه (سلن) که اتفاقاً از خانواده‌های قدیمی منسوب به
ملوك هم بود و ازبازرگانی ثروتی کافی گیر آورده بود در اینموقع از
وضع آشفته آتن که قبایل مجاور زورآورده بودند حتی (مگاریها)
جزیره سالامیس بندر آتن را تصرف کـرده بودند شروع به تبلیغ و
تحریك مردم کرد پس سالامیس را باز گرفتند و همین کار سبب شهرت
او گشت و در ۵۹۴ بحکومت رسید وی الحق اصلاحاتی هم کرد اولا
مالکیت زمینهای زراعتی را محدود ساخت ثانیاً در قوانین تجدید نظر
کرد و هر یونانی آزاد را در محاکـم حقوق مساوی بخشید و حق
انتخاب عمومی بهمه بخشید البته در آن زمان یك صنف برده یا غیر
آزاد هم وجود داشت ومقامات عالی دولتی هم مخصوص اشراف شمرده

میشد در هر صورت سلن را میتوان از مردان بزرگ متوازن یونان
محسوب داشت وی خودش بموقع از حکومت کناره گرفت پس از او
پزیستراتوس بحکومت رسید او نیز اصلاحات زیاد بجا آورد و
بازرگانی را ترقی داد و کشتیرانی را توسعه بخشید .

یکی دیگر از این حکمداران موسوم بود به (کلیستنیس) که
روی کارآمد و اختیارات اشراف را محدودتر ساخت نیز او قانونی
وضع کرد که مردم حق داشته باشند حکمران بد را از کار بر کنار
کنند از این مختصر با وجود ظهور اشخاص و اختیارات و اقدامات
فردی در هرصورت توان گفت در اینزمان یعنی حوالی ۵۰۰ قبل از
میلاد که تصادف میکرد با شاهنشاهی داریوس کبیر مردم آتن تأثیر و
رأی در حکومت آنجا داشتند و در واقع حکومت ملی تا حدی عملی
شده بود ولی افسوس بنفاق بین نواحی مختلف یونان از طرفی و نفاق
و دسته‌بندی خود آتنی‌ها از طرف دیگر که بنام دمکراسی درکار بود
مشکلات زیادی پیش میآمد ازسوء حادثه چند سالی نگذشت جنگهای
بین ایران و یونان آغاز نمود و آن پایان نیافته اختلافات بین اسپارت
و آتن سرزد در چنین موقعی مردی لایق بنام (تیمستوکلیس) برخاست
و اطراف و بنادر آتن را مستحکم ساخت و ناوگان نیرومندی بوجود
آورد وی نسبت باسپارتیها بدبین بود ومیخواست آتن را از هر حیث
برحذر دارد ولی چنانکه گفتیم فرمانده جسوری بنام (سیمون) که در
جنگهای باایران هم ابراز لیاقت کرده بود طرفدار همکاری بااسپارت
بود نتیجه این شد که بین این دوپیشوا و طرفداران آندو نزاع بعمل
آمد و تحریك و فتنه باز بنام دمکراسی آغاز نمود و تهمتهای ناسزا

به تمیستوکلیس یکی از شایسته‌ترین مردان زمان بود زدند وقیل‌وقال راه انداختند بطوریکه وی از شهریکه آنـرا از مهاجمه بیگانگان نجات داد و باوج ترقی رسانده بود رفت ودر بقیه زندگی خود آنرا بازندید.

بسی نگذشت مردم آتن سراختلافات بین اسپارت و آتن و دسته بندیهای بین خود سیمون را ازکار برکنار کردند. دراین موقع بود که آتنی‌ها مجلس عالی اعیان رامحدود سپس منحل کردویك مجلس عمومی مرکب ازپانصد تن بشرحیکه گفتم انتخاب نمودپس ازسیمون مرد بسیارشایسته دیگری که نیزاز خانواده اشرافی بود بنام پریکلس برسرکارآمد وی درتحکیم مبانی دولت آتن که تمیستوکلیس آنرا پی‌ریزی کرده بود اقدامات سودمند مؤثری بجای‌آورد وامنیت واقتصاد کشوررا توسعه بخشید وطبقه متمولی بوجود آمد و مردم مرفه شدند وبکارمندان حقوق‌تعیین گشت دراینموقع بود که آغازجنگهای سی‌ساله داخلی که در صحبت سابق گفتم میان آتن و اسپارت سر زد وآسایش یونانستان را دوباره از بین‌برد ورفاه وامن وعیشی که در سراسر آتن ونواحی پیداشده وآتن پرازابنیه وآثارهنر وصنعت گشته بودوفلاسفه وآموزش وپرورش درکارروشن کردن افکار بودند بلای نفاق و خودپرستی یکباردیگرافق یونان راتیره وتارساخت ودرعین حال که این مردم گرفتار مقابله وجنگ باایران ومواجهه بادشمنان داخلی بودند نظام وترتیب پریکلس را هم بهم‌زد آتن دمکرات به مؤتلفین اتحادیه ولوس بدرفتاری واستبداد بخرج دادوجوهی راکه ازآن نواحی‌جمع میشد باسراف تمام خرج کرد درنتیجه فرقه‌بازی و اختلاف آراء هر

روز بساطی برپاشد ودرین بین توأم با جنگهای خونین بیماری طاعون هم بروز کرد ونفاق وجنجال بجائی کشید که خود پریکلس را از کار بر کنار کردند وبدینگونه وضع آشفته‌دمکراسی نگذاشت رئیس‌دولتی باثبات ودوام بتواند اصلاحاتی را ادامه دهد در این گیرودار در نتیجه دسته‌بندی زنده باد و مرده‌باد جوانی که فطرة بسیار با هوش بود و با پریکلس خویشی داشت و نامش (الکیبیادس) بود و شهرت پیدا کرد وبحکومت آتن رسید ولی طبق هوشش تدبیر وتجربه‌نداشت ودر نتیجه هرج ومرج بیشترشد ازهردهنی آوازی میامد . جنگ با اسپارت وهزینه های کمرشکن هم ادامه داشت دسته بندی هم بهمان سرعت آرامش رابهم میزد ودرهرفرصتی ناطقی یاهوسرانی یا سیاست بافی یاعوامفریبی درامور مؤثرمیشد شاعر ودرام نویس فکاهی زمان موسوم به(اریستوفانیس) که ازو نام بردم برای تمسخر و انتقاد این آشوب عجیب بودنمایشنامه‌پشت سر نمایشنامه‌مینوشت‌ومعایب دمکراسی فتنه جویانه را برملا میکرد . بسی نگذشت در نتیجه تحریك و شاید ارتشاء حکومت بدست کارخانه داری بنام(کله‌ئون) دباغ افتاد از آن پس مالداری بنام نیسیاس یا نیکیاس بحکومت نشست ولی جنگ و نفاق وانحطاط ادامه یافت .

اومقدمه صلحی رابا اسپارت فراهم ساخت ولی الکیبیادس با غرورجوانی ونامجوئی آتش جنگ رادامن زد وآتن طاعون گرفته وده‌سال جنگیده‌را باردیگر بمعر که کشتار کشاند ومردم آتن(نیکیاس) والکیبیادس (Alcibiades) رابه‌فرماندهی تعیین کردند وموقعیکه‌این دودرصدد عزیمت بمیدان جنگ بودند دسته‌ای گرد آمدند و غوغای

تازه‌ای راه انداختند و آن این بود که مشهور کردند یکی از صور مقدس درمعبدی پاره شده و آنرا (الکیبیادس) کرد . الکیبیادس گفت حاضراست فوراً درداد گاه حاضرشود ورسیدگی بعمل آید دسته‌ها داد وهواراه انداختند که دادرسی بتأخیرافتد والکیبیادس اول بجبهه برود واوحرکت کردو بلافاصله درحساسترین موقع آقایان فریادبرآوردند الکیبیادس بر گرد واحضارش کردند این عمل نه‌تنها نیروی آتن رااز یك فرمانده جوان شجاع محروم ساخت بلکه سبب شد الکیبیادس به‌اسپارتا پناه ببرد حتی باسپارتیها که مأمورجنگ با آنها بود کمك و راهنمائی کنددرنتیجه ناوگان نیرومندمجهز آتن که بزرگترین نیروی دریائی آنزمان بود شکست خوردواز بین رفت وبدبختی‌ازهرجابسوی آتن روآورد حتی الکیبیادس محض انتقام شخصی باآسیای صغیر رفت وفرماندارایران را نیزبرضد آتن تحریك کرد نظراواین بودآتنی‌ها مجبورشوند اورا دوباره بفرماندهی تعیین کنند وباین مقصود هم رسید ولی دسته‌بندی واختلاف یعنی دمکراسی نگذاشت و سرانجام خود را کنار کشید وپس ازتمام این پیش آمدها دولت وملت آتن در ٤٠٤ قبل ازمیلاد یعنی آغازشاهنشاهی اردشیردوم بکلی مغلوب وتارومارشدند .

اینك حکومت ملی یا دمکراسی که واضع آن خود آتنی ها بودند باوجود راه‌باز کردن به‌ترقیات فوق‌العاده علمی وهنری‌وصنعتی عاقبت بلای جان‌وسبب انقراض آنان شد . هزینه‌های هنگفت بی‌نقشه مخارج جنگهای متوالی ارتشاء وتهمت ونفاق ملتی را فرسوده ساخت وازبین برد .

عجب اینکه یکوقتی طبقه عامه زیر فشارطبقه ممتازه‌قرارداشت

وهمین سبب بی آرامی و آشوب میگشت و حالا درست برعکس طبقه عامه مخصوصاً دسته بندیهای ازعوام‌الناس مسلط گشته وطبقات دیگر زیر فشار اینها واقع شده بودند کاریك کشور ویك ملت با منازعات و مخاصمات غرض آلوده افراد و جمعیتهای فاسد هوسباز و مغرض میگذشت ونام این حکومت ملی‌مینهادند این وضع آشفته گنجینه ملی راخالی کرد ودولت وافراد را ورشکست ساخت و نهایت هم آتن وهم اسپارت مجبورشدند در۳۸۷ باایران درسلطنت اردشیر دوم کنار بیایند وصلحی که بنام صلح شاهی مشهور گشت منعقد سازند و بموجب آن کلیه مستعمرات آسیای صغیر را بایران واگذار کنند ولی انحطاط و نفاق هیچوقت از گریبان ملت یونان دست برنداشت تا اینکه موقع قاطع رسید واول فیلیپوس و سپس پسراو اسکندر از مقدونیه آمدند و سراسریونان رامیدان تاخت وتازقراردادند وفاتحه‌ی یونان بزرگ و یونان متمدن ویونان عالم وهنرمند وحکیم وشاعر خوانده شد زیرا چنانکه به‌کرات گفته‌ام علم و حکمت وهنر وصنعت ملتی را که در گرداب نفاق و خود پرستی مستغرقست نجات نمیتواند بدهد تجربه تلخ یونان نشان دادکه حکومت ملی غیراز جنجال عوامست آزادی غیرازلجام گسیختگی است درامور حکومت سهم و رأی داشتن غیر از هوچیگریست آن چه دمکراسی بود که مردان خدمتگزار فداکاریرا مانند (تمیستوکلس) و(پریکلس) آزرده وموهون وازکار بر کنار کرد و کاررا بدست امثال کلئون دباغ داد - یکی ازنیکان ودانشمندان وخیر خواهان دنیا سقراط حکیم معروف بود که پیشوای هوش و دانش و مربی اخلاق وازهمه حطّام‌دنیاوهوسهای دنیوی مبرابود چنین مردی

راأغراض ودسته بندیهای سیاسی تهمتهای عجیب از آن جمله با بیدینی
متهم ساختند درصورتیکه اگر دینی بوددین سقراط بودحتی شاعرفکاهی
سازاریستوفانیس سقراط رامعروض تمسخرتلخ خود قراردادوسرانجام
حسد ونادانی وتعصب عامیانه کارخود را کرد وملت یعنی مشتی مغرضین
آن خدمتگزارصمیمی ملی رابمحاکمه کشید ودر ۳۹۹ قبل ازمیلاداو
راواداشت بدست خود زهر بنوشد وجان بجان آفرین تسلیم کند.

نام این جنجال دمکراسی بود بلی افسوس توأم با آزمایش و
تربیت یافتن مردم برای اعتیاد آنها باصول حکومت ملی فردپرستی
و اغراض و شهوات سیاسی وحرص مقام وجاه آئین زندگانـی ملی را
بهم‌زد خود انتخابات یونان که مظهر حکومت ملی بود از همان‌اوایل
تابع دسته‌بندی وتحریك وتحت نفوذ اشخاص و سردسته‌ها واقع‌میشد.
در اوج ترقی دمکراسی در قلمرو آتن ٤٥٠٠٠٠ نفوس زندگی‌میکرد
ولی با موانع و امتیازات که تراشیده بودند فقط حدود سی هزار تن
باصطلاح آزاد شناخته میشدند و حق اجتماع و رأی داشتند و اینان
در محل مرتفعی بنام (پنیکس) گرد میامدند ویك مجلس پانصدنفریرا
انتخاب میکردند و در انجام داد و بیداد و اعمال نفوذ سردسته‌ها کار
را از پیش میبردند پس درهمین دوره موسوم بحکومت ملی هزارها از
سکنه آتن و اطرافش از حق انتخاب محروم بودند زیرا آنانرا بنظر
برده یاغیر آزاد یا محروم از زادگاه در آتن میدیدند انتخاب جنجالی
آنهم در یك اجتماع سی‌هزارنفری پر از قیل وقال و معرکه وعربده
را خود تصور کنید تازه چون انتخابات از روی صورت مفصلی‌باقرعه
بود بسا اشخاص بی‌تجربه و ناشایسته که خود را با اعمال نفوذ داخل

صورت گرده بودند در میآمدند . خواهید فرمود این نـوع عمل از حیث نتیجه خوبست زیرا در هرصورت عامه را بدخالت در امورعمومی سهمی وشرکتی قایل میشد و بتدریج همه بواسطه آزمایش ورزیده و قابل میگشتند من بیدرنگ این حقیقت را میپذیرم دمکراسی مردم را تربیت میکند و افراد را بـا دخالت دادن بامور عامه بمقام درک مسئولیت میرساند در صورتیکه در طـرز حکومت استبدادی مانند حکومت فراعنه مصرافراد جامد و بدون ترقی وتحول میمانند و راه پیشرفت و آزمایش و آموزش بروی آنها بسته است ترقی با آزمایش ممکنست ولو اینکه درآن آزمایش اشتباه و زیان هم در کار باشد تـا پریشان نشودکار بسامان نرسد . یکی از دانشمندان میگفت آزادی و حکومت ملی را باید در عمل آموخت یعنی باید آزادی به مردم داده شود تا خود در عمل یاد گیرند و مثلی خوب میزد که اگر بخواهیم کسی را شنا یاد دهیم بایدبگذاریم برودتوی آب شناوری آموزد و گرنه اگر ده سال هم در کنار آب بایستد تماشا کند یاد نخواهد گرفت این اصل آزمایش درست است این مثال شنایادگرفتن هم درست استتمام حکومتهای ملیعالم در نتیجه تجربه وآزمایش وآزادی ترقی وتکامل کرده است ولی صحبت سر این اصل نیست صحبت سراینست کـه در این جهان زمان ومکان هرچیز حدی ونظمی دارد وهیچ چیز غیر از خدا مطلق نیست مانند اینکه خوردن وآشامیدن بسیار خوب وسودمند و لازمست ولی حدی و اندازه‌ای دارد غذا خـوردن خوب و لازمست بشرطیکه پرخوری یا صرف غذاهای زیانبخش در کار نباشد شنا یاد گرفتن بواسطه عمل درست است بشرطیکه نوآموز دور نرود تا غرق

شود دمکراسی یونان بواسطه آزادی در اقدامات سیاسی و مبارزات و منازعات مفید بود ولی افراط واسراف در آن منتهی بضررهای فاحشی میشد نفاق و دسته‌بندی و اغراض شخصی و ریاست‌طلبی و جنجال عوام از طرفی البته به ورزیدگی و تجربه دیدگی عامه خدمت کرد اما از طرفی دیگر موجب انقراض حکومت یونان گشت آن چه حکومت ملی است که خود حکومت ملی را از بن براندازد ؟! درست است تا پریشان نشود کار بسامان نرسد ولی چه جور وچه اندازه پریشانی ؟ و برای چه نتیجه‌ای ؟

درست است اگر عمارتی نوین بخواهیم بسازیم باید عمارت کهنه را ویران کنیم ولی اگر برفرض با ویرانی آنی و بی‌رویه وبدون پیش‌بینی هستی ما هم از بین برود و کسان و عزیزان ما زیر دیوار بمانند چطور ؟

درست کردن ابرو خوبست ولی اگر بعنوان تا پریشان نشود کار بسامان نرسد برای درست کردن ابرو چشم را ضایع کنیم چطور ؟

هر آزمایش ولو افراطی وغلط باشد که صحیح نیست هر اقدام وعمل را ولو جاهلانه و مغرضانه باشد که نمیتوان بحساب آزادی و ملتخواهی و آزمایش مشروع قلمداد کرد دمکراسی بمعنی اینکه هرچه امکان دارد افراد درستکار وخدمتگذار ملت در اداره حکومت شرکت کنند البته صحیح است ولی اگر این نام و این دستگاه میدان به ریاست‌طلبی و فتنه‌بازی و دسیسه‌سازی هر کس و ناکسی بدهد در آن صورت دمکراسی بلای هستی مردم خواهد شد چنانکه در یونان گشت و دیدیم افسوس با اینکه یونانیان واضع اصول دمکراسی محسوبند

و نخستین دانشمندان علوم سیاسی مـانند ارسطو و افلاطون از میان آنان برخاستند در نتیجه غرض و مداخله عوام و عوامفریب در امور و اغراض ودسته‌بندی خود ریشه خود را کندند خودافلاطون در کتاب جمهوری خود لزوم تألیف آزادیرا بانظام عمومی و اطاعت از قوانین لازم میشمارد و از هر که بهر که گری ملت خود دلش خونست اینک در پایان کلماتی از مورخ دقیق فرانسوی موسوم به (سدیو) که قضاوت وسنجش‌های تاریخی او ارزش دارد نقل میکنم :

دمکراسی یونان در واقع حکومت عدهٔ محدودی بود کـه از ۴۵۰۰۰۰ نفوس حوزه آتن فقط ۱۲۰۰۰۰ عنوان همشهری داشتند و دارای حقوق مدنی و سیاسی بودند و از آنها هم بیست تا سی‌هزار تن عملا در رأی شرکت میکردند یعنی از هرپانزده نفر یکنفر در امور حکومتی حق نظر داشت غرور وپستی واسراف از اوصاف دمکراسی یونان بود شهوت نمایندگی وعوامفریبی افراد هوسباز سیاستباف‌دست افراد لایق خدمتگزار را کوتاه میکرد :

گفتهٔمعروف (ٱدیسیوس) را فراموش کرده بودند که گفت:

« حکومت افراد متفرقه خوب نیست » !

مست آزادی ونطق ونزاع شده بودند منافع و پیشرفت فردی هم سبب ظهور بعض افراد لایق گشت و هم دمکراسی یونان را ازبین وعاقبت تمام حکومت آتن در برابر اسپارت سرفرود آورد و منقرض گشت .

فاعتبروا یا اولی‌الابصار!

دولت روم

میخواهم با اجازه شما از واپسین وبزرگترین دولتهای باستانی جهان متمدن خاورمیانه و مغرب زمین غیر از کشور خودمان ایران بحث کنم بدیهی‌است برای طرح حقایق و درسهای‌تاریخ ایران‌فرصتی بیشتر و مطالعاتی وسیعتر لازمست که اگر توفیق حاصل شد از قوه بفعل درآید ودر واقع نتیجه عمده واساسی کلیه این مباحث درآنموقع گرفته شود.

آخرین دولت بزرگ عهد قدیم که میخواهم از آن بحث کنم عبارتست از دولت روم که در حقیقت وارث تمام تشکیلات و تمدنهای پیشین و سرمشق تمدنهای واپسین مغربزمین محسوبست. اگر یونان در علم وحکمت وهنر پیشرو فرهنگ مغرب‌زمین بوده روم واسطهٔ انتقال آنست وخود در کشورداری و قانونگذاری و سیاستمداری از قدیمترین پی گذاران مهم بشمار است.

اگر بخاطرتان باشد گفتیم در حوالی دو هزار سال پیش از میلاد اقوام هند و اروپائی یا آریائی از شمالیهای اروپا وسواحل رود دانوب روبجنوب مهاجرت کردند و به سوی دریای مدیترانه و آسیای صغیر و مشرق‌زمین آمدند و تمدنها و ملتهائی نظیر هتی‌ها و ایرانیها و یونانیها بوجود آوردند ولی در همان زمان دسته‌هائی نیز از همان اقوام روبسوی مغرب مدیترانه نهادند که یکی از آنها قوم موسوم به

(ایتالی) بود و آن قوم در شبه جزیره‌ای که اکنون بهمان مناسبت ایتالیا نامیده میشود وقریب هزار کیلو متر طول آنست جایگیرشدند.

اساساً مراکز عمده تمدن و استعمار حوالی یا سواحل دریای مدیترانه پس‌ازبحرالجزایر همین شبه‌جزیره‌ها بوده نظیر آسیای‌صغیر و شبه‌جزیره‌های یونان و ایتالیا و اسپانیا .

موقعیکه قوم ایتالی بشبه‌جزیره رسیدند یك تیره از آنها قوم لاتین نام داشت که ناحیهٔ بزرگی را در نزدیکی شهر رم امروز و اطرافش آباد کردند وآنجا بمناسبت نام آنها(لاتیوم)موسوم گشت.

ایتالی‌ها در ورود به ایتالیا خود را با سه قوم دیگر که قبلا از از مشرق بآن سرزمین مهاجرت کرده بودند مواجه دیدند که عبارت از (اتزوسکی)ها وفنیگی‌ها و یونانیها .

اتروسکی‌ها از اقوام آسیای صغیر بودند که نژاد و اصل زبان آنها هنوز درست معلوم نشده ولی تمدنی داشتند و با خود بایتالیا آوردند و در قسمتی از مغرب شبه‌جزیره ایتالیا سکنی‌جستند که بنام آنها (اتروریا) نامیده شد بعضی وسایل و ابزار ازآنجمله چرخ وهنر معماری وتزینات و امثال آنراآنها باین ناحیه آوردند همچنین‌واسطه انتقال الفبائی که فنیگی‌ها وضع کرده بودند شدند و در ایتالیاصنایع و تجارت راه انداختند فنیگیها هم که در سابق ذکری از آنها کردم بشمال آفریقا مواجه با شبه‌جزیره ایتالیا مهاجرت کردند و شهر معروف بندری بنام (کارتاگو) را بنا نهادند و در سیسیل و سایر جزایر ایتالیا حتی سواحل جنوبی اسپانیا مستقر شدند و اصول تمدن فنیگی را در آنجاها بسط دادند قوم سوم یعنی یونانیها هم در همان

اوایل مهاجرت کردند ودر حوالی قرن هشتم قبل از میلاد درجنوبیهای شبه‌جزیره مستقر شدند و سواحل سیسیلی و جنوب را تصرف نمودند و شهرمرکزی معروف (سیرا کوس) را بوجود آوردند و بحدی کار بازرگانی وسایرجهات آنان بالا گرفت که آنجا یونان کبیر نام داده شد . در ۴۰۰ پیش ازمیلاد حکمران آنجا یعنی (دیونیسیوس) حکومت نیرومندی بوجود آورد ولی هرروز بفشار وخطردولت مجاوریعنی کارتا گو میفزود . جانشین دیونیسیوس پسرش (دیونیسیوس) دوم بود تجربه و شایستگی پدر را نداشت ولی یکی از نزدیکان و بـرادر زن او بنام (دیون) که دارای نفوذ و شخصیت و از پیروان مکتب افلاطون بود حکمران را اقناع کردبرای مشاوره درامور سیاست کشور ازافلاطون دعوتی کنند افلاطون این دعوت را پذیرفت و در تاریخ ۳۶۷ قبل از میلاد که استاد شصت سال داشت بآنجا حرکت کرد ولی رسیده‌نرسیده میان دیونیسیوس بادیون بهم خورد و افلاطون بدون موفقیت به(آتن) برگشت یکبار دیگر به سیرا کوس آمد و کوشش نمود تا آن دورا آشتی دهد و اهتمام نمود دولت سیسیل با تأمین وحدت و قوانین صحیح تقویت شود تا دربرابر فشار خارجی مخصوصاً کارتا گو بتواند ازعهده برآید ولی بازکامیاب نگشت حتی جانش بخطرافتاد و بزحمت‌توانست در ۳۶۰ بآتن مراجعت نماید میگویند افلاطون در نظر داشت عقاید جمهوری افلاطونی را در سیرا کوس آزمایش کند ولی‌دریافت که‌نظر جداست و عمل جدا وناکام گشت ولی بیش از آنچه ذکر شد اطلاعی از چنان نیت او دردست نیست .

در هرصورت طوایف مختلف مخصوصاً (لاتین‌هاواتروسکیها) در

سواحل رود (تیبر)[1] وحوالی تپه (پالاتین) شمالی شبه‌جزیره ایتالیا و سایر ارتفاعات سکنا جستند و به آبادی پرداختند و در حدود سال ۷۵۰ قبل از میلاد یکی از امیران اتروسکی در آن نواحی قدرت پیدا نمود و در قلعه پالاتینوم یا (پالاتین) بنای کاخ نهاد و در همان زمان آبادیهای اطراف کم کم بهم مرتبط شدند و شالدهٔ شهر (رم) نهاده شد . با اینکه اولین دولت و پایتخت توسط اتروسکیها بوجود آمد زبان لاتین رواج یافت وزبان رسمی وادبی گردید باید گفت این اتروسکیها از قرون سابق با یونانیها تماس پیدا کردند و بهمین علت تمدن یونان را اقتباس و با تمدن آسیائی خود تألیف نمودند و عین این‌تمدن‌مرکب را بعداً به رومیها بارث گذاشتند حکومت اتروسکی[2] پس از دوقرن ونیم در حدود ۵۰۰ قبل ازمیلاد بپایان‌آمد وجای آنها را در شمال اقوام(گل)[3] ودر مرکزوجنوب (سامنی)[4] و رومیها افتاد رومیها الفبای یونانی را مطابق تلفظ خود اصلاح کـردند همچنین صنایع کشتیسازی و اصول تجارت وپول و اوزان یونانی و شرقی را اقتباس نمودند خدایان یونانی را هم قبول کردند نهایت نام آنها را از یونانی به لاتینی تغییردادند و هر یك از خدایان را مظهر یکی از عوالم طبیعت دانستند مثلا گفتند مشتری خدای بزرگ آسمان، مریخ خدای جنگ ، زهره خدای عشق و عطارد پیام‌آور خدایانست باید در این مورد یادآوری کنم که رومیها درامور دینی قوه تخیل وعواطف یونانیها را نداشتند و عبادت آنها صرف اجرای بعضی اعمال ظاهری

---

1 - Tiber 2- Etrusque مطابق ضبط فرانسوی 3 - Gaule
4 - Somnites

نظیر قربانی ومراسم وراضی کردن خدایان وعوض گرفتن از آنها بود و معنویتی وجود نداشت اینست که روحانیان و اهل تقوا و پیروان معانی از آن سرزمین بر نخاست و رهبران اخلاقی مانند (سیسرو) یا (مارکوس آورلیوس)[1] و نظایر آنان به نسبت کم بودند از طرف دیگر روم سرزمین سیاستمداران وقانونگذاری بود که مختصر در این باب خواهم گفت . در برابر تعمق فلسفی یونانیها رومیها عقل و تدبیر داشتند .

پس از آنکه حکمرانان اتروسکی درحوالی ۵۰۰ قبل ازمیلاد رانده شدند جای آنها سرشناسان رم بحکومت پرداختند ولی هیچیك بشاهی نرسیدند تا اینکه قرار بیك حکومت دو نفری داده شد که هر یك را (کنسول) میخواندند انتخاب اینهادریك مجمع سالانه‌سلحشوران بعمل میامد ولی اشراف و سرشناسان در آن انتخاب بی نفوذ نبودند میتوان گفت این شکل حکومت نوعی جمهوری بود بادورئیس جمهوری نهایت اینکه عامه در انتخاب شرکت نداشتند ولی در نتیجه تجربه و تمایل مردم اختیار انتخاب انجمنها بمردم داده شد که درامور حکومتی حق دخالت داشتند چون وجوددو کنسول برای تمشیت امور گوناگون لشگری و کشوری رسا نبود رومیها که باعقل اداری وذوق کشورداری متصف بودند آغاز به‌تشکیلات نمودند مثلامعاونینی برای کنسولها تعیین کردند خزانه‌داری انتخاب نمودند دو تن بعنوان بازرس بر گزیدند که کار آنان رسیدگی بحسن جریان تمام اموربوداین منصب‌را بزبان لاتینی (سنسور) میگفتند که کلمه فرانسوی (سانسور)[2] معمول امروزاز

1 - Marcus Aurelius 2 - Censor

همان میاید همچنین رئیس دادگستری تعیین کردند درحقیقت رومیها اولین ملتی بودند که حدود دوهزار و چهار صد سال پیش دولتی با سازمانی شبیه بهیئت وزیران امروز بوجود آوردند در موارد فوق‌العاده نظیر بروز جنگ برای مدت محدودی فرمانروای مقتدری برمی گماشتند که فوق فرمان او کسی را حرفی نباشد واین امر برای حفظ وحدت و انتظامات داخلی و مقاومت با دشمن خارجی معمول میشد لقب این شخص به‌لاتینی (دیکتاتور) بود که درعصرما معنی این کلمه کمی تغییر یافته و بیشترمفهوم مستبد میدهد ولی درآنزمان بمعنی فرمانده مقتدر میامد رومیان برای مشاوره درمسائل مهم مانند جنگ وصلح ووضع قوانین ونظایر آن مجلسی دیگر بنام (سناتوس) که کلمه (سنا) مستعمل درزبانهای امروزاز آنست مرکب ازمعمرین واشخاص ورزیده وجهاندیده بوجود آوردند معنی کلمه‌سنا ازریشه(Senor) بمعنی سالدیده یا معمر است وبهمین مناسبت است که عرب به‌مجلس سنا (مجلس‌الشیوخ) گوید وظیفه اینها مطالعه درامور ومسائل معضل‌ووضع قوانین مهم‌وراهنمائی وارشاد اولیای امور بود زیرارومیها باذوق سرشار سیاسی که داشتند تشخیص دادند که تجربه و آزمایش سالخوردگان بایدراهنمای حدّت ونیروی خوردسالان گردد تاکار کشور وملت درحداعتدال بجریان‌افتد واز افراط وتفریط احتراز شود . هیچ جامعه‌ی بدون فعالیت و فکر جوّال‌ونوین جوانان پیشرفت نمیکندرعین حال هیچ پیشرفتی‌بدون تدبیروآزمودگی وراهنمائی پیران بهدف خود نمیرسد و این حقیقت رارومیها بهتراز هرملتی دریافتند لاجرم یکی‌از بزرگترین ومجهزترین دولتهای جهان را که هنوزسرمشق متأخرین است بوجود آوردند .

درهمین قرن پنجم بود که بناشد قوانین را گرد آورند وتدوین کنند یعنی مهمترین هنر و خدمت رومیها نسبت بدنیای متمدن آغاز نمود که عبارت بود ازقانونگذاری باید گفت که ازدوره پیش از ۵۰۰ قبل ازمیلاد یعنی عهد ملوك اتروسکی مردم این سرزمین عملا سهمی درحکومت بعهده داشتند یعنی انجمنهای که آنرا کمیتیا (Commitia) یا کمیته مینامیدند تشکیل میدادند وآنها درامور حکومت حق نظر داشتند اینگونه انجمنها ونظایر آنها بتدریج بسط یافت وبا بسط حقوق درطبقات مردم مبدل بیك نوع مجلس ملی گشت گرچه مجلس سنا اغلب برتری وقدرت خودراحفظ کرد . یك نکته که باید درهمین ابتدا گفته شود اینست که رومیها از آغاز امر با اینکه در کارحکومت دخالت وشرکت داشتند در عین حـال همینکه حکومت بوجود میامد معمولا احترام میداشتند وبقدرت وفرمان آن گردن مینهادند واین رفتارخود مشعر بر ذوق سیاست آن مردم است وشاید همین مهمترین عامل بسط قدرت و بقای دولت روم شد وعکس این یعنی دسته‌بندی ونفاق وهر که بهر که گری علت ازبین رفتن حکومت یونان گشت، البته مقصود این نیست که رومیها از این معایب بکلی مبرا بودند زیرا اگر بودند هنوز هم جاودان میماندند درذکرعللانقراض روم ازآن معایب ذکری خواهم آورد ولی توأم بادسته‌بندیها گاه گاهی حسن تدبیروسلیقه کشورداری وسیاستمداری آنها واقعاً برای سایرین درسی بود وبهمین جهت ازیك جامعه کوچك و حکومت شهری بیك حکومت جهانگیر امپراطوری تحول یافتند موقعیکه شهررم درقرن هشتم پیش از میلاد در ارتفاعات پالاتین ساخته شد حکومت رومیان منحصر بآن شهر و اطراف بود در

آنطرف رود(تیبر)اتروسکیهاسکنی داشتند که چنانکه دیدیم ملوك آنها
درحدود ۵۰۰ قبل ازمیلاد ازرم بیرون رانده شدند درجوارروميهامقر
قوم (لاتین) هم واقع بود که یك اتحادیه تشکیل داده بودند و این
اتحادیه برای حفظ خود ازمهاجمین باروميها پیمان یگانگی بست و
سنای روم نسبت بآنهـا حقوق مدنی قایل شد اینك درین قرن پنجم
جمهوری کوچك روم بنیان گذاری شد نهایت اینکه معروض مشکلات
واحیاناً معروض حملات از آنجمله حملهٔ اتروسکیها میگشت ولی
بسی نکشید اتروسکیها دربرابر نیروی یونانی سیسیل شکست خوردند
پس رومیها ظفریافتند و سایر طوایف عاصی را بجای خود نشاندند در
واقع درحدود ۴۰۰ پیش ازمیلاد حکومت روم یا بهتر بگوییم حکومت
شهری(رم) بسط یافت واستوار گشت بازدراین موقع ذوق‌سیاستمداری
رومی فرقی فاحش نسبت بیونان نشان داد یونانیها گرفتار دسته بندی
و کوتاه نظری بودند پس نتوانستند حکومتی واحد تشکیل دهند اما
رومیها ازهمان آغازکارروش جلب وتألیف پیش گرفتند ویك سیاست
عاقلانه کشاورزی پی نهادند که هم طوایف وقبایل را گرم کاراقتصادی
کردند وهم بین آنهـا وحدت تأمین نمودند ضمناً سربازان نیرومند
برای حفظ کشورشان تربیت کردند دراینموقع روم از شمال معروض
حمله شدید طوایف(گل) واقع گشت حتی قسمت عمده شهرروم طعمه
غارت وویرانی گردید تاپس ازمقاومت قلعه نشینان (کاپیتول) صلحی
باپرداخت مقدارزیادی طلا با گل‌ها کردند و آنها بازگشت نمودند
گرچه خطرآنها زایل نگشت یکی ازنتایج این مهاجمه و جنگ این
بود که رومیها دراطراف شهررم برج وباروساختند وآنجا را مستحکم

نمودند دیگر آنکه اقوام لاتینی را که ناراحتی میکردند سیاست کردند
از طرفی اتحادیه لاتین را بهم زدند از طرفی دیگر با هر طایفه آن جدا جدا
پیمان بستند یعنی سیاست معروف را که گوید :

اول نفاق بینداز پس حکومت کن[1] عاقلانه بکار بستند عجب اینکه
درهمین تاریخ یعنی سال ۳۳۸ که اتحادیه لاتین بهم خورد رومیها مسلط
شدند در یونان هم فیلیپوس پدر اسکندر بیونانیان غلبه جست بفرض اینکه
چون در یونان تمام امور دست فیلیپوس و پس از و دست اسکندر اداره میشد
با رفتن آنها کارها از هم پاشید ولی در روم عده‌ی اشخاص خردمند ورزیده
رهبری امور کشور را بعهده گرفتند که عبارت بود از سنای رم که در نتیجه
حکومت رم بتمام شبه جزیره ایتالیا بسط یافت و آنهم منتهی بظهور امپراطوری
عظیم روم گردید . چنانکه گفتم در ابتدای قدرت روم یك دشمن قاهر
تازه مرکب از بعضی طوایف ایتالی بنام (سامنی) در آمد و برضد روم قیام
کرد و جنگ در گرفت و حدود سی سال بافاصله‌ها جنگهای خونین
داخلی دوام یافت و شکستها به روم وارد آمد تا اینکه در نتیجه آخرین
جنگ معروف به جنگ سنتیوم (Sentium) سامنیها ازپای در آمدند .
و روم موفق شد بقیه سایر طوایف مخالف را تسلیم خود کند از این
فیروزی دولت روم چنانکه ذکر کردم رو با نبساط نهاد و فزون بردو
هزار سال عمر کرد یعنی از تاریخ پانصد سال پیش از میلاد تا اواسط
قرن ۱۵ بعد از میلاد ادامه‌ی حیات داد . البته پس از فیروزی «سامنی»
زدوخورد شدیدی هم با پیروس[2] حکمدار نیرومند یونانیان مغرب
رود (ادولی) با مقاومت و صف آرایی رومی و دستیاری کارتاژیها که

1- Diuide et impere 2- Pirus

قدرت یونانی مجاور با خود را خطرناك میدیدند روم باز کامیاب گردید
اکنون حکـومت مدیترانه‌ی غربی درعهده دو دولت نیرومند
انحصار داشت یکی روم ازشمال و دیگری کارتاگو در جنوب یاسواحل
شمالی افریقا که اولی هند و اروپایی ودومی سامی بود. که چنانکه
خواهیم دید آخر کار بجنگ بین این دو کشید رومیها با ذوق کشور-
داری که داشتند بهر ناحیه‌یی که در آنجا بسط نفوذ کردند به‌حقوق
مدنی قایل شدند واز اینراه وحدت ایتالیا را بتدریج تأمین نمودند و
مردم نواحی راعملا همکاروفادار (رم) ساختند ولی این سیاست هنوز قادر
برفع کامل اختلافات بین طوایف مختلف نبود اختلاف عادات وزبان
وافکار بین اقوام ایتالی واتروسك ولاتین و گل ادامه داشت گرچه بـا
مرورزمان زبان لاتین توسعه داده میشد وزبان مشترك رسمی میگردید
وتمدن وهنروصنایع یونانی نیز اقتباس میگشت اساساً تمدن یونـان
بواسطه مجاورت باروم ازمشرق وجنوب از آغازامر نفوذ وتأثیرمیکرد
تاسرانجام اساس تمدن‌روم راتشکیل دادپس زبان‌روم ازلاتین وتمدنش
ازیونانی گرفته شد طرز ساختمان ومجسمه سازی وافکار فلسفی حتی
اصول تجارت ونفوذ ازیونان‌اتخاذ گشت روم ازلحاظ اقتصادی‌مخصوصاً
از حیث کشاورزی نیز رو به پیشرفت نهاد و بواسطه همین اکتشاف
اقتصادی ورفت وآمد کشتیهای بازرگانی در بنادر موقع آن رسید که
منافع روم بامنافع مجاورورقیب افریقایی خودیعنی (کارتاگو) تصادم
کند. درسابق ذکر کردم که قومی ازاقوام سامی به‌سواحل مدیترانه
آمدو درآنجا درشمالی‌فلسطین مسکن جست وآن قوم فنیگی بود که
بازرگانی و کشتیرانی مبسوط راه انداخت گروهی از اینقوم بود که

بمغرب مدیترانه روآورد ودرسواحل افریقا مواجه باجنوب ایتالیامقر جست و کشور (کارتاگو) رابوجودآورد کارتاژیها همان خصایل دریا - نوردی و بازرگانی فنیگی رابارث برده بودند وحتی پیش از شروع ترقی رومی آنان درشمال همان محل که امروز (تونس) نامیده میشود شهرمهم تجارتی بنام (کارتاگو) که بعداً بسیار آباد و مصفا و دارای عمارات عالی گردید. بنا نهادند که واقعاً مرکزتجارتی بین کلیه بنادر شمالی وجنوبی مدیترانه گردید این فعالیت اقتصادی مردم آنسامان را مالدارومرفه ساخت ونیروی دریائی بزرگی هم تعبیه کردند.

حکومت کارتاگو در واقع دست برگزیدگان چند خانوادهٔ اشرافی بازرگانی بودولی درظاهردوفرماندارتعیین میشد. بزرگترین ضعف کارتاگو این بود که بین دولت و نظامیها اعتماد متقابل وجود نداشت.

بخصوص که افراد نظامی زیاد از لحاظ نژاد و قومیت بیگانه بودندوفقط باتولددرآن سرزمین مشمول حقوق مدنی وتبعیت کارتاگو میشدند کارتاژیها بحکم وسعت بازرگانی پول یونانی رااقتباس کردند و سکه نقره ضرب نمودند حتی اوراق بهادار چرمی نشر کردند که بعقیده بعض مورخین پیشروپول کاغذی میتواند محسوب شود.

نویسندگانی نیز از آن مردم برخاستند مثلا شخصی بنام هانو (Havnno) کتابی راجع به اقیانوس اطلس سواحل افریقا و شخصی بنام ماگو (Mago) کتاب راجع بزراعت تألیف کردند که هردونتیجه آزمایش آنها بود ودومی رارومیها بلاتین ترجمه کردند.

این ترقیات کارتاگو بخصوص استیلای آنها به مدیترانه رهبران روم

را کم کم دچار هراس نمود میترسیدند کارتاگو با نیروی منظم دریایی روم را محصور نگه دارد پس رجال و اعضای سنا بفکر تقویت سپاه افتادند و در آنموقع که میتوانستند سیصد هزار سرباز داشته باشند برای افزودن آن به دوبرابر سازمان نوین دادند و در اسلحه و صف آرائی تجدید نظر کردند و سپاهیان را به بخشهای نظیر لشکروهنگ منقسم ومرتب کردندفقط اشتباهی که داشتند این بود که پی فرماندهان رزم دیده وکار آزموده نرفتند و فرمان را بدست مردان سیاسی نظیر کنسلها سپردند از طرف دیگر نظم ونسق و انتظامات رومیان بسیار سخت بود و گفته‌اند بین‌ملل قدیمه منظم‌ترین سپاهی را داشتندمعروف است پدری پسرخود را که جنگ تن به‌تن کرده و دشمن را کشته‌بود با اینهمه اعدام کرد زیرا این کار را بدون اخذ فرمان بالا دست خود انجام داد . یك فرمانده دیگر با اینکه درجنگ با دشمن پیروز شده بود چون اجازه حمله نداشت محکوم باعدام گشت و آخرین دقیقه با شفاعت بخشوده شد .

روم پس از این تدارکات عزم کرد باکارتاژیها که در سیسیل هم بخود جا کرده بودند به کارزار آغاز کند و در اینموقع که در نتیجه جنگهای داخلی خزانه‌ی رم خالی بود بواسطه نفقه و اعانه ملی فعالیت عظیمی راه انداختند و در مدت کمی نیروی دریایی تشکیل دادند و به کارتاژیها که تنگه (مسینا)را مستولی شده بودند حمله بردند ودر ۳۴۱ پیش ازمیلاد اولین شکست را بآنهادادند وبموجب پیمان صلح کارتاژیها سیسیل و جزایر اطراف را تخلیه کردند و بافریقا قناعت نمودند و یك خسارت جنگ بمبلغ سه‌هزار و دویست (تالنت) معادل حدودبیست

وپنج ملیون تومان امروز پرداختند. در نتیجه این اولین جنگ بزرگ
بود که روم از طرفی دارای نیروی دریایی گردید و از طرفی دست
بجزایر و متصرفات خارج از حوزه خود برد یعنی مقدمات یك کشور
جهانگیر فراهم آمد. و دوسه سال نگذشت که رومیها جزایر(ساردینیا)
و (کرسیسکا) را هم که تحت اشغال کارتاگو بود تصرف نمودند و
طوایف (گل) را که در شمال طغیان میکردند شکست فاحش دادند.
در اینموقع کارتاژیها تحت فرمان (هامیلکار) برای استخراج معادن
نقره و سربازگیری و بسط قدرت به اسپانیا رونهادند هامیلکار دراین
بین مردو پسر رشید شایسته و مدبر او (هانیبال) مقام فرماندهی را
گرفت و بلافاصله برضد روم برخاست و با چهل‌هزار نیرواز اسپانیا
از راه خشکی روبه ایتالیا نهاد و علت انتخاب این راه ضعف نیروی
دریایی کارتاگو وامکان مقاومت مردم جنوب ایتالیا و صعوبت حمل و
نقل از طریق دریا ونظایرآن بود ضمناً امیدوار بود از کمك طوایف
گل هم که برسرراهش بودند برخوردار گردد. پس‌ازطی مراحل‌سخت
وردشدن مخفیانه از نیروی روم که بسوی اسپانیا روان بود و گرفتار
شدن به قحط و گرسنگی و تلفات زیاد و دچار شدن به برف و بوران
زمستان سپاهیان‌کارتاژی تحت فرمان‌جوان رشیدکاردانی ماندهانیبال
بسوی مرکز روم پیشروی کردند تا اینکه دو نیرو در صورتیکه
تعداد رومیها دو برابر بود بهمرسیدند و جنگی در محل موسوم به کنه
(Cannae)و بتاریخ۲۱۶ پیش ازمیلادی روداد و رومیها شکست‌فاحشی
نابودکننده خوردند.
اینك این بزرگترین‌فرمانده نژاد سامی یعنی هانیبال درچهار

جنگ سپاه عظیم روم را در خاك خودش مغلوب ساخت پس از این موفقیت قیام کرد تا هم پیمانان جنوبی روم را مانند یونانیها با خود همراه کند و پیامی به مقدونیه فرستاد تا باودر نبرد باروم یاری کنند. توأم با این نوع سیاست شب و روز را سر گرم تجهیز و تقویت و تهیه غذا و مهمات سپاهیان خود میگذراند ولی با اینهمه رشادت و کامیابی هانیبال در برابر تدبیر و سیاست رومیها و عقل وفراست سناتورهای ورزیده سیاستمدار خود را بیچاره میدید . رومیها از طرفی باتحریك یونانیها برضد مقدونیه‌یی‌ها مانع از کمك آنها بـه هانیبال شدند در ضمن با انواع حیل به بر گرداندن اقوام اتباع خود و پیوستن آنها به روم کوشیدند هانیبال با وجود دشواریها قرار به حمله‌ی مستقیم به رم داد ولی از عهده محاصره برنیامد و باز گشت زیرا خونسردی و مقاومت خستگی ناپذیررومیها الحق تحمل کردنی نبود در این موقع یك فرمانده لایق رومی بنام اسسیپیو (Scipio) برخاست ودراسپانیا کارتاژیها را شکست داد و بااجازه (سنا) روبه خاك اصلی کارتاگورفت و پیروزی حاصل نمود کارتاژیها بناچار هانیبال را بیاری خواستندوی بسرعت به کارتاگو بر گشت و در جنگ بس شدید و بزر گی‌درمحل موسوم به (زاما) از(سیسپیو) شکست فاحشی خورد و بموجب مصالحه تاریخ ۲۰۱ پیش ازمیلاد کارتاگو مجبور شد باز خسارت جنگی‌مبلغ ده‌هزار (تالنت) یعنی معادل هفتاد وهفت ملیون تومان امروز به روم بپردازد . هانیبال رشید فداکارشکست خورد در نتیجه شکست مجبور شد بآسیای صغیر رود ودر آنجا نیزمیکوشید اعقاب اسکندر راوادار با او همدستی کنند تا بجنگ رومیها بر گردد .

چشم رومیها از حمله هانیبال سخت ترسیده بود و از رقابت اقتصادی کارتاژهم همواره درهراس بودند ومدام پی بهانه میگشتند تا کارتاژرانابود کنند سرانجام به‌بهانه‌عدم انجام شرایط پیمان به‌کارتاگو حمله بردند وشهرزیبای پایتخت آنجا را ویران ساختند و به‌استقلال آن دولت افریقائی در۱٤٦ قبل ازمیلاد پایان دادند .

این بود خلاصه بسیارفشرده ظهوردولت بزرگ مدیترانه غربی یعنی دولت روم درحدود قرن هشتم پیش ازمیلاد ومبارزه‌آن باقبایل‌و اقوام و کسب قدرت وانبساط اقتصادی ونظامی آن وبرخورد آن با کارتاگو که درواقع پس ازتصادم ایرانیان با بابلیها دومین برخورد مهم بین‌آریائیها وسامیها بود ودر نتیجه یك مخاصمت که بیش از یك قرن ادامه داشت و پس ازسه جنگ مهم قاطع که آنها را جنگهای پونیك(Punic) نام میدهندوآن مشعر بهمان‌کلمه فنیگی است که موطن اصلی آنها را بیاد میاورد سرانجام کارتاگو ازبین رفت و سطوت و پیروزی روم مسلم گشت وازآن تاریخ به‌نیرو و عظمت روم افزود تا بمنظورفتوحات دست بسوی مدیترانه شرقی یازید زیرا نمیتوانست در منطقه مدیترانه رقیبهائی داشته باشدوجانشینان اسکندر درآن دریای شرقی اظهاروجود کنند دراینموقع سلطان مقدونیه که اونیزمانند پدر اسکندر(فیلیپوس) نام داشت قدرتی پیدا کرد و فرمانده لایقی بود و رومیها بی‌امان بااونبردآغاز کردند واورا شکست دادند و مقدونیه را تصرف کردند وممالك یونانی راتحت حمایت دولت روم خود مختاری بخشیدند دراینموقع رومیها بآسیای صغیر که منطقه دولت(سلوکی)ها بود وایران راهم پس ازاسکندر استیلا کرده بودند روآوردند اتفاقاً

..لوکیها میخواستند با استفاده از سقوط دولت مقدونی آنجا را جزو متصرفات خود قراردهند ولی ازسطوت وثبات رومیهای غافل بودند . پس بجای اینکه سلوکیها مقدونی را بگیرند و بیونان مسلط شوند رومیها روبآسیا نهادند ودر جنگی سخت درمحل موسوم به ماکنیزیا (Magnesia) که درشمال شرقی ازمیر امروزواقع بودبسال ۱۹۰ قبل ازمیلادشکست مهلکی به(انتیوخوس)سوم سلوکی دادندواین رامیتوان اولین برخورد مهم غرب باشرق يااولين حمله دولت‌روم بمشرق‌زمین محسوب داشت .

باید گفت در این رزم هانیبال قهرمان شکست خورده کارتاژی درانطاکیه بود ومیکوشید انتیوخوس را راهنمائی کند چون او سبک جنگاوری رومیها را خوب میدانست ولی کامیاب نشد و انتیوخوس مغلوب اشتباهات خود گشت .

نکاتی که درمطالعه این دوره اول ظهور دولت جمهوری مانند روم بنظرشخص بصیرمیرسد واقعا جای تأمل است اول آنکه طایفه‌ی کوچکی مانند رومیها توانست موقع خود را چندان استوار سازد که بزرگترین دولت تاریخ دنیای قدیم رابوجود آورد که بعد از دولت شاهنشاهی ایران دیگرچشم روزگار دولتی جهانگیر وجهاندار تاریخ قدیم نظیردولت روم را ندیده چنانکه بکرات متذکر شدم که تاریخ علمی مانند ریاضی نیست که بتوان علل وقایع آنرابیقین تعیین نمود ازطرف دیگروقایع بدون علل بوقوع نمی‌پیوندداگرشخصی نتواند تمام علل را کشف کند بعض آنرامیتواند . ناچاریکی ازعوامل‌اساسی ترقی روم چنانکه در سابق هم گفتم فراست و تدبیر آنقوم بود که از

اول سیاستمدار بار آمدند یکی از رموز سیاست موقع‌شناسی است رومیها میدانستند کی صلح کنند و کی جنگ کنند مخصوصاً راه استفاده از هر وضعی را بلد بودند مثلا برخلاف دولت آتن که بواسطه سیاست غلط نتوانست سایر شهرهای یونانرا باخود متحد سازد زیرا حاضر نبود حقوقی برای آنان قایل گردد رومیها راه جلب کردن اقوام مختلف منتشر در شبه‌جزیره ایتالیارا میدانستند یعنی بآنان درحدود معقول حقوق مدنی می‌بخشیدند و آنچه مقدور بوددر تأمین زندگی و بسط امن‌وامان اقدام میکردند این همان روش مردمداری بود که پی‌ریزی آنرا کوروش کبیر نهاد ودرعقب فتوحات خود اولین کارخود راتأمین مالی و جانی اقوام قرارداد ودرراه آبادی و آزادی ملل وممالك اقدام نمود. دیگر آنکه رومیها نسبت بیونانیها از نفاق واغراض ودسته‌بندی کمتر زیان میدیدند یعنی بحکم موازنه فکری که دارا بودند میکوشیدند با هم بسازند گرچه همیشه کامیاب نمی گشتند بخصوص که از اول بمشاوره ومبادله نظرعقیده‌داشتندودرمجامع رسمی مانند سنای‌رم مردان ورزیده خردمند کم نبودند و توانگفت رومیها اولین ملتی بودند که حدت جوانان را باپیش بینی وتجربت پیران جمع کردند وچنانکه گفتم همین سنا را که بمعنی مجلس پیران میاید آنها بوجود آوردند هیچ فردی وهیچ ملتی نمیتواند بدون گذشته ویاد ازوقایع ودرس‌وآزمایش گذشتگان زندگی خود را ادامه دهد در عین حال فکرتازه وروش تازه هم لازمه همان ادامه است پس رومیها زودتروبهتر ازهمه‌دریافتند که سعادت اقوام نه بافراموش کردن آزمایش‌های گذشته ممکنست و نه با بیقیدی نسبت به‌تجددها وتحولهای آینده بلکه هنر وبرازندگی

درتألیف بین آن دواست هم آزمایش جهاندیدگان و هم شور و همت جوانان رومیها در نتیجه معاشرت و کشمکش بـا اقوام و طوایف یك سیاست خدعه هم فراگرفتند وآن عبارت بود ازاینکه بین اقوامیکه مطیع ومنقاد نمودن آنرامیخواستند نفاق‌وتیرگی میانداختند تابتوانند برآنها حکومت کنند چنانکه بکبار دیگراین نکته را گوشزد کردم مثلا نسبت به‌طوایف‌لاتین همین خدعه رابکاربردند واین تدبیراول از آنان شروع نمود وضرب‌المثل گشت عجب اینکه ازآن تاریخ به بعد بسیاری ازملتها معروض حتی قربانی‌چنان خدعه گشتند یعنی دولتهای استعمارگر با دسایس وحیل و تحریکات تفرقه و هرکه بهرکه گری راه انداختند وبه‌ملتها تسلط یافتند این فاجعه حتی درعالم دین اتفاق افتاد وموجب انحطاط ملل گشت همه میدانیم یکی ازعلل عمده ازبین رفتن امپراطوری روم شرقی درتاریخ ۱۴۵۳ بعد ازمیلاد که آن دولت بزرگ باشکوه دربرابرسلطان محمد پادشاه عثمانی فاتح تسلیم شد و پایتخت مجلل آن یعنی قسطنطنیه یااستانبول یکباره بتصرف سپاهیان عثمانی درآمد همان ستیزگی ونفاق خودبین روحانیان عیسوی روم بود که درآخرین روزهای آن دولت یکی‌از آنها برخاست وبه‌مخالفان خود فریاد بر آورد «مـا را دیدن دستار ترکها بهتر از دیدن کلاه شماهاست» بلی برادران دینی و پیروان حضرت عیسی تا این اندازه گرفتارنفاق داخلی شده بودند درصورتیکه‌آن حضرت مدارا ومحبت تعلیم کرده بود .

در ذکر حسن تدبیروسیاستمداری رجال رومی جا دارد ازتدبیر و شجاعت سرداران آن سرزمین هم یادی کنیم میدانیم درجنگهای‌قدیم

شجاعت فردی و فتوت و مردانگی اهمیت درجه اول داشت بیجهت نیست که نام رستم ما با (هراکلیس) یونان یا (زیگفرید) آلمان هنوز پس از هزارها سال بنام مظاهر پهلوانان داستانی بر سر زبانها است نکته‌ای که هست با اینکه در عصر حاضر جنگ‌ها بیشتر از شجاعت فردی روی نقشه وفن رزم آزمائیست باز ازطرف‌دیگر هنوز هم‌شجاعت ورشادت وجنگاوری مردان دلیر و فرماندهان شیر دل از شرایطاولیه کامیابی است . هنوز هم دلاوری‌های حیرت آوربرادران (ریهتهوفن) خلبانان معجز کار آلمانی و نقشه نبرد آزمایی (فن هیندنبرك) درجنگ اول‌وهنر نمائیهای بزرگ‌امثال (رومل) آلمانی و«مونتگمری» انگلیسی وایزنهاور آمریکائی درجنگ دوم ماندرمانهای خارق‌العاده در مجالس و محافل لشگری و کشوری نقل میگردد . بدون تردید فرمانده بزرگ وشایسته باید ازفن جنگاوری آگاه شود و رزم‌آزموده و نبرد دیده باشد ولی شجاعت و پر دلی ومردانگی او هم شرطست و در واقع تنها این نوع سرداران دانشمند و رشیدند که هم در قلوب سربازان و در سینه‌های افراد ملت خود وهم در صحایف تاریخ جای جاودان برای خود باز میکنند در مقابل فداکاری ومردانگی درجه و نشان و حمایل در ردیف دومست فرمانده و سرباز شایسته همان‌اندازه که در بزم نجیب وملایم و مهربانست در رزم شیر دل و دشمن کش وصف شکن است وهرگز از رویا روی شدن با مرگ بیمی وهراسی ندارد و بزبانحال میگوید :

مهتری گربکام شیر دراست | شو خطر کن زکام شیر بجوی

یا بزرگی‌وعز ونعمت وجاه | یا چومردانت مرگ‌رویاروی

نیز میگوید :

اندر بلای سخت پدید آید فضل و بزرگواری و سالاری!

چنان سردارانی نه تنها موجب شکست دشمن و افتخار ابدی میهن خودند بلکه کانون نیروبخش امید و روحیه قوی برای افراد سپاهیانند هیچ تعبیه و تجهیز نمیتواند باندازه شخص فرمانده جنگاوران را تقویت کند فرمانده شایسته و بزرگ که نامش در تاریخ ملتش و تاریخ عالم میماند کسیست که گذشته از راستی و درستی علاقه قبلی واقعی نسبت بمیهن خود دردل بپروراند و در برابر خطر مرگ را کوچك شمارد و واقعاً آدم رزمی و قویدل و از جان گذشته باشد چنین فرماندهی مسلماً در دل افراد خودش هم جای دارد و نفوذ او علاوه بر نفوذ نظامی نفوذ معنوی هم هست وروحیه افراد باوجود او همیشه نیرومند است تأثیر حیرتبخش امثال ناپلیون وهیتلر بیجهة نبود. در این قسمت تاریخ روم شخص (هانیبال) را باید از آن قبیل فرماندهان شمرد که تاریخنویسان او را بزرگترین فرمانده نژاد سامی شمرده‌اند. وی با نهایت شجاعت نزدیك به تهور میکوشید بهر نحویست کارتاگو در برابر تهدید روم استقلال و پیشرفت خود را ادامه دهد و سیادت دریایی خود را حفظ کند.

و در آن راه از مرگ هرگز نترسید و کارهای فوق‌العاده انجام داد از طرف دیگر رومیها با اینکه در اوایل فرماندهان را از رجال سیاست انتخاب میکردند بعداً بمردان رزم آور روی آوردند و فرماندهانی مانند (سیسپیو) از میان رومیان برخاست که برخلاف فرماندهان سیاسی و دولتی آزمایش و دلاوری جنگی و استعداد نظامی داشت و با

کمال رشادت توانست با حریفی مانند هانیبال در آویزدو روم را که تاختگاه او واقع شده بود نجات دهد .

فرمانده بزمی شدن ویراق و حمایل ونشان برتن کردن آسان است ولی جرأت و مردانگی و شجاعت وفـداکاری مشکل است . خدا را شکر که تاریخ ما ایرانیان نشان داد ما ملت نیزچنین فرماندهانی داشته‌ایم و داریم .

دولت روم قسمت دوم

در مطالب پیشین از آغاز کار دولت روم از قرن هشتم پیش از میلاد و اولین دوره رشد وتوسعه و فتوحات آن صحبت کردیم که چطور یك حکومت کوچك شهر رم درطی چند قرن بیك دولت بزرگ‌توانا مبدل گشت و پس از یك سلسله فتوحات و در عین شکست بزرگترین رقیب خود یعنی «کارتاگو» و ویران ساختن مقر معروف معمور آنجا در ۱۴۶ قبل از میلاد روبمشرق آورد و مقدونیه را منقاد ساخت و (آنتیوکوس) سلوکی را شکست داد حتی مصر را مطیع نمود.

میتوان گفت مدت یکقرن و یکربع قرن اولین جامعه سیاسی رم در جنگهای مختلف گذراند و آن همه را در نتیجه تدبیر و رشادت ورزم‌آزمائی انجام داد ودولتی عظیم بوجودآورد تااینکه بمقام رهبری عالم متمدن آنزمان رسید ولی دشمن آن امپراطوری از همان ابتدا بزرگی و وسعت آن گشت.

«دشمن طاووس آمد پرّ او»

زیرا سنای رم باوجود سیاست عاقلانه که داشت گاهی نمیتوانست ممالك و متصرفات وسیع خود را چنانکه شاید اداره کند و مردان و

فرمانداران شایسته و عدلپرور بهمه جا گمارد در نتیجه این ناتوانی و بانضمام عواقب جنگهای گوناگون جمهوری روم گرفتاریها پیدا کرد. دولت بمحض وسعت فتوحات سرزمینهای خود را به ایالات منقسم ساخت و هر ایالتی را به حاکمی سپرد که مدت حکومت او یکسال باشد ولی با کمال تأسف اکثر این حکام اخاذ و مرتشی درآمدند و میکوشیدند ظرف مدت کوتاه مأموریت خود آنچه بتوانند مردم را بچاپند و ثروتی بیندوزند در قوانین و مقررات ولایات که از طرف سنا وضع میشد با اینکه به حقوق ملل تابعه رعایت بعمل میآمد باز برخلاف طرز اداره کوروش و داریوش در روم عادات و رسوم ملل تابعه همیشه در نظر گرفته نمیشد و همان قوانین هم بدرستی اجرا نمیگشت درآمدهای سرشاری چه از راه مالیات وچه ازطریق غنایم جنگ برای روم تأمین میگشت و عمال جمع مالیات خود هم ثروت گزاف میاندوختند کثرت پول سبب شد طبقه صراف ظهور کنند که با نرخهای گزاف پول قرض میدادند. نیز بازرگانان بزرگ ظهور کردند و بندرهای مدیترانه پر از کشتیهای تجارتی گشت و نفوس رو بازدیاد نهاد و در شهرهای مهم تجارتی قیمت زمین بالا رفت پس شماره‌ی زیادی بـه خرید زمین و ساختن عمارات بزرگ چند طبقه می‌پرداختند و ایـن نوع فعالیت و ثروت تا این دوره که قرن سوم ودوم قبل ازمیلاد باشد سابقه نداشت.

ولی اینهمه غالباً بضرر ملل تابعه و ایالات وولایات تمام میشد.

در آنزمان رومیها اولین عمارات آسمانخراش عهد قدیم را ساختند. درابتدا خانه‌های قدیمی بااثاثه ولوازم کاملا ساده ساخته میشدبحدیکه حتی مردم کارتاگو وقتی آنها را میدیدند از سادگـی وکم خرجی

رومیها تعجب میکردند ولی فتوحات و آمدن غنائم ووجوه از اراضی
مفتوحه وضع را عوض کرد عمارات عالی مرمری مجلل متمولین رومی
با اثاثه و تزئینات نقره و طلا و ظروف و اسباب قیمتی پر گشت . در
صورتیکه در زمانهای سابق مثلا پیش از جنگهای باکارتا گـو عقلا و
رهبران رومی معتقد بودند که مردم بخصوص دولتیان ساده زندگی
کنند و کنسولی را که در خانه‌اش ظروف و آلات سیمین بـوزن پنج
کیلو پیدا میشد جریمه میکردند پس ازجنگ وکامیابی و پولدارشدن
کار طوری برعکس شد و تجمل طوری راه افتاد که گفته‌اند در بعض
خانه‌های توانگر حدود پنجهزار کیلو اسباب واثاثه وزینت آلات‌سیمین
جمع شده بود که اغلب آن از غارت و غنیمت بـود یکی از فاتحین
دویست وپنجاه عرابه مجسمه‌های مرمری یونانی با خود باز آورد و
فرماندهی دیگر پس از جنگ با طایفه (ائولی) یونانی پانصد مجسمه
مفرغی و مرمری با خود حمل کرد و در شهر کوچکی مانند «پومپی»
متمولی کف ناهارخوری خود را از نقوش گران و سنگین (موزائیک)
یونانی که ازاسکندریه کنده‌شده‌وبآنجانقل گشته‌بودساخت نقش‌معروف
جنگ اسکندر با داریوش قسمتی از آن است که هنوز بقیه‌ی از آن
بروزگار ما رسیده سایر لوازم و اثاثه و ظروف گـرانبها و اطاقها و
درها و پرده‌های زیبا و انواع اغذیه و مهمانداریهای پرشکوه چشمها
را خیره میکرد و گفته‌اند بیك سبدماهی مخصوص قیمتی که از ساحل
دریای سیاه آورده میشد فزون از پانصد تومان امروز پول داده میشد
تا زینت سفره گردد .

دراینموقع بود که سناتورنامی موسوم به‌کاتو (Cato) برخاست

وداد زد رم تنها شهریست در جهان که در آنجـا یك سبد ماهی بقیمت
بیش ازقیمت یك جفت گاو ورزا ارزش دارد ! پولداران تعدادی زیاد
خدمتکار ازدربان تامشت مال وپیشخدمت داشتند که غالباً از بردگان
انتخاب میشدند و گاهی مبالغی زیاد برای یك آشپز خوب داده میشد .
این اوضاع وتجمل سبب شد نظام وامنیت رومی کم کم از بین برود و
مقدمه ناامنی واغتشاش بتدریج چیده شود باید گفت درین احوال نفوذ
وادبیات یونان هم آغاز کرده بود که اولین استفاده جویان ازآن بر
وجه تفنن پولداران و خوشگذران بـودند هنرمندان و معلمـان و
نویسندگان یونانی که بعضی آنان ازاسیران آزاد شده بودند به‌تأسیس
مدارس وترجمه وتنظیم نمایش پرداختند . یکی از آنان که بین صدها
اسیرازیونان‌آورده‌شده بودپولیبیوس(Polybius) مورخ نامی بود که
بواسطه خانواده‌رومی‌سسیپیو(Scypiu) آزاد گشت و با نامیان آنخانواده
وقایع راازجنگ وصلح مخصوصاً ویرانی کارتاگورا مشاهده کرد و
تاریخ مشهورخود را تألیف نمود این کتاب که حاوی وقایع یکدوره
پانصد ساله است نمونه دقت وبی نظریست و از منـابع مهم تاریخ روم
محسوبست .

بطوراجمال میتوان گفت همانطور که رومیها در کشورداری و
قانونگذاری مبتکر بودند همانطورهم درهنر وفرهنگ وادب شاگرد و
مقلد یونانیها واقع شدند و آداب رومی راهم که بزبـان لاتین توسعه
یافت ازیونانیها فراگرفتند وبیجهت‌نیست که هراس (Horace) شاعر
غزلسرای رومی آنعهد گفت: « روم فاتح خودمغلوب تمدن یونانیان »
گردید :

اینک مورخان وشاعران ونمایش نویسان در روم درهمین اوان یعنی قرن دوم قبل ازمیلاد وبعد ظهور کردند وکتابخانه‌ها وانتشارات گسترش یافت و فرهنگ رو به پیشرفت نهاد ولی در همین احوال مشکلات اجتماعی واقتصادی و سیاسی پشت سرهم بظهور می‌پیوست و سنای روم رامواجه بادشواریهای عظیم میساخت‌ازآنجمله بوددشواریها مربوط به‌کشاورزان که زمین وتسهیلات میخواستند و متفقین داخلی حق رأی و شرکت در امور جمهوری مطالبه میکردند . دولت روم از خارج هم موردتهدید قرارمیگرفت که یکی مهاجمه‌اقوام بدوی شمال ودیگری نارضائی مردم متصرفات نوین و لزوم اداره آنها بود ولی افسوس سنا که ازجنگهای سامنی باینطرف گرداننده حکومت‌روم بود کم کم جایگاه بعضی اشراف‌خودپرست‌میگشت‌ومردم از آنها سلب‌عقیده میکردندو به‌مجالس‌ملی‌تمایل نشان‌میدادند . چنین سنا بدرد کشاورزان نمیرسید وبین آنهازمین توزیع نمینمود. مجلس ملی‌بدستیاری مردانی مانندفلامینیوس (Flaminius) ولیسینیوس (Licinius) قوانینی‌برای توزیع زمین بین کشاورزان ومحدود ساختن مالکیت گذراند ازجمله مقررداشتند هیچکس‌نتواند بیش ازدویست‌هکتارزمین زراعتی یا بیش‌از یك چراگاه کافی برای صد رأس گاو یا پانصد رأس گوسفند مالك گردد ولی این قانون بنام قانون (لیسینیی) معروف شدفقط روی کاغذ ماند زیرا درعمل عده اعیان وملاکین تمام زمینهاراقبلا تصرف کرده بودند وآنان مانع هرگونه اصلاح میشدند این وضع بود که دیگر چاره‌جوئی سیاستمداران عاقبت اندیش هم نتوانست سروسامانی بخشد اوضاع روز بروز بدترشد تااینکه کارروم به‌دسته‌بندی واغتشاش کشید و

این اغتشاش یك قرن تمام ادامه یافت درردیف فلامینیوس ولیسینیوس مـردی میهن دوست و حقپرست ملی بنـام تیبریوس گراکوس (Tiberius-Gracchus)ازمیان‌مردم برخاست‌وعزم باصلاح‌حال‌زارعین کرد وی ازخانواده سیپیو فرمانده‌وفاتح «زما» بود که ذکرش گذشت گراکوس کم کم بمنصب تریبونوس (Tribunus) یعنی فرماندار یا حاکم رسیدوقانون ملایمتری پیروقانون لیسینبی بمجلس پیشنهاد کرد وگذراند ولی اورا بـا تحریك سنا در۱۳۲ قبل از میلاد کشتند و این جنایت برای جلوگیری‌ازعملی شدن‌اصلاحات بعمل‌آمد غافل‌ازاینکه همین یك جنایت‌سبب جنایات بیشتر گشت‌وچنانکه گفتم درست‌یکقرن یعنی از۱۳۳ تـا ۳۰ اغتشاشات سراسر روم را آشفته ساخت . پس از تیبریوس گراکوس بسی نگذشت برادرش گایوس گراکوس(Gaius) درراه زمیندار کردن کشاورزان بیزمین بجهاد پرداخت ودرعین حال پیشنهاد کرد که به‌متفقین رم نظیرایتالیاحقوق مدنی اعطا شودوازمردم حتی ازشماره‌ئی ازپولداران جنگاور کمك گرفت ولی سرانجام اورا هم کشتند درنتیجه این بی‌آرامیها وتبدلات و ناتوانی و انحراف سنا و وقوع جنگ بـا (نومیدیه) دومین مملکت افریقائی مردم و مجالس ملی نجات خود را درین دیدند پی مردی نیرومند نظامی بروند و بـا این نظرماریوس (Marius) نامی را که هم میهن پرست و هم جنگاور بود بریاست خود انتخاب کردند وی(نومیدیا) راشکست دادوبه‌منصب کنسلی رسید وبیدرنگ طوایف آلمانی‌و کمبری (Cimbrions) راکه ازشمال فشارآورده بودند مغلوب‌ومنکوب ساخت‌وباصلاح سپاهیگری روم پرداخت و تشکیلات نوین می داد ولی بـا اینکه شش بار کنسل

انتخاب شد چون در خورشایستگی لشگری استعداد اداره و کارسازی
کشوری نداشت وراه همکاری باسنا حتی با مجالس ملی را بلد نبود
ناچار از کار افتادازمشکلات روم چنانکه دیدیم راضی نگهداشتن متفقین
بواسطه اعطای حقوق مساوی بآنان بود که سناتورهای نخستین که
فراست سیاسی داشتند با اعطای چنان حقوق موافقت میکردند ولی
بعداً نه‌اعضای سنا حاضر باین اصلاح بودند و نه‌ملت روم میخواست از
امتیازات خود دست بردارد حتی مردی خردمند مآل اندیش سیاسی
مانند دروسوس(Drusus) برخاست وبمقام حکومت‌رسید واقدام بعمل
کردن این مقصود نمود ولی ناگهان دررهگذری مورد سوء قصدواقع
شد ومقتول گردید و حاصل این وقایع این شد که نارضائی متفقین
شدت یافت مخصوصاً اقوام ایتالیی برضد رم قیام کردند و ایتالیای
مرکزی وجنوبی راتصرف نمودندوشهری بنام (ایتالیکا)رامقرحکومت
قراردادند وازروم مجزا شدند تااینکه سنا بناچاراقدام کرد و بآنها
حقوق مدنی بخشید و این اقدام باعث شد باز آنها باتحادیه رومی
گرویدند وازآنطرف متصرفات آسیائی قیام نمودند وجنگ آغاز کرد
ورومیها ماریوس رادررأس امورقراردادند درین حال یك نظامی‌مستعد
بنام سولا (Sulla) برخاست ونیروئی گردآورد وبزور به‌شهرروم وارد
شد وزمام اموررا دردست گرفت سپس روبآسیای صغیر نهاد درغیاب
او دررم دوباره اختلافات آغاز کرد و دسته های مختلف راه افتادند و
زد و خورد شدید و خونینی وقوع یافت بحدیکه خیابانهای رم خون
آلوده گشت‌ازآنسوی سولا درحدودیونان بامهرداد یا (Mithradatis)
حاکم پونتوس یعنی ناحیه داردانل‌مواجه شد و پس از قتال مجبور

به‌مصالحه با او گردید وبرم باز گشت ودر نتیجه زد وخورد شدید با مخالفین سرانجام غلبه جست ودیکتاتورشهر گردیدوباعدام سردسته‌ها پرداخت وفجایع نویسی راه افتادوپس ازتسلط کامل قوانینی گذراند که حقوق مجلس را محدود ساخت و اختیاراتی به‌سنا داد و چیزیکه درباب این شخص جالب نظراست باوجود قساوت وخونریزی که بکار برد وفشارافکار عمومی اورامجبور به‌تأمین صلح وآسایش وجلو گیری ازانقلاب وتفرقه وناامنی نمود همینکه امن و سکوت را اعاده نمود و قوانین لازم را گذراند خودبااختیارخود بسال ۷۹ ازکار کناره گرفت پس ازسولا مردم بااینکه مدام ازحدود وقیود قوانین اوناراضی بودند بازچاره را درحکومت یك فرمانده‌نظامی میدیدند یکی ازفرماندهان زمان سولا رابمنظوراداره امور وتعدیل آن قوانین بمقام کنسلی یعنی ریاست دولت انتخاب کردند که نامش پومپه‌یوس (**Pompeius**) بود درین بین سراسرمدیترانه را راهزنان دریایی استیلا جستند و مجلس پومپه‌یوس را بااختیارات کامل فرمانده عالی مدیترانه ساخت‌ودویست کشتی درفرمان اونهاد وتا آنزمان هیچ فرماندهی چنان اختیاراتی‌را نائل نشده بود. پومپه‌یوس درکوتاهترین مدت کلیه راهزنان دریا را از مغرب و مشرق ریشه کن ساخت و سال بعد برضد حاکم پونتوس برخاست وتحت‌فرماندهی‌جنگاورلایقی بنام (لوکلوس) هم اوراشکست داد و هم حکومت ارمنستان را که فرمانروای آنجا (تیگران) نام داشت منقاد ساخت همچنین سلوکی‌ها را ازآسیای صغیر بیرون راند وبیت‌المقدس وسوریه را گرفت پس سربازان رومی اولین بار بحدود فرات و دجله رسیدند و این حوادث بین ۶۷ و۶۲ قبل از میلاد وقوع

یافت . در آنموقع فرهاد سوم اشکانی در ایران حکومت میکرد .

در خلال این احوال جوان فعال و ناطق شایسته‌ای که بسال ۱۰۰ پیش از میلاد بدنیا آمده بود و نامش پولیوس سزار یا کسیرز بود که ما قیصر تلفظ میکنیم و بتلفظ فرنگی نام او را (ژول‌سزار) گویند بتدریج میان مردم شهرت پیدا کرد و برای تفویض اختیارات به پمپیوس فعالیت نمود و داخل جریانهای سیاسی که افسوس گاهی لازمه آن همکاری کردن با افراد فاسد خودپرست است گردید و با چنان همکارانی نظیر شخصی موسوم به (کاتیلینا) دست بدست داد.

دراین‌بین مردی ادیب‌وخطیب نیز بنام (سیسرون) یا(چیچرون) بفعالیت و شهرت‌سیاسی رسید و برای باز گرداندن حکومت جمهوری میکوشید تا اینکه در سال ۶۳ بمسند حکومت انتخاب گردید . این شخص نویسنده و گوینده و فیلسوف و سیاستمدار و مؤلف تا توانست از افراط و تفریط سیاسی جلو گیری نمود و در تمام مقامات دولتی برای حفظ حد وسط و نزدیك کردن احزاب بهم اهتمام کرد تا خوددر ۴۳ قبل از میلاد یعنی یکسال پس از کشته شدن پولیوس سزار مقتول گشت .

موقعیکه (سزار) در راه ارتقاء سیاسی خود گرم کشمکش بود (پمپه‌یوس) فاتحانه از مشرق بر گشت و از سنا درخواست نمود قراردادهای او را با ملل مغلوبه تصویب کند و بسربازان او زمین وا گذار نماید گرچه سنا در قبول تقاضای او تعلل کرد . سزار با یك شخص معروف متمولی بنام (گراسوس) از پمپه‌یوس جانبداری کرد و در نتیجه همکاری این سه تن که « سه گانه مردان » یا بزبان لاتینی

وقت تریوموپراتوس (Triumvirratus) معروف شدند بسال ۵۹ سزار بمنصب حکومت روم منصوب گشت و بلافاصله به تدوین و اجرای قانون اصلاح اراضی پرداخت و همانطور که پمپه‌یوس مخالفین شرقی روم را برطرف ساخته بود او هم عزم بر طرف کردن مخالفین غربی یعنی اقوام (گل) کرد و در کوتاه مدتی سرزمین آنها را که کمابیش حاوی فرانسه و بلژیك امروز بود تسخیر نمود و بدین ترتیب نشان داد که گذشته از نبوغ‌سیاسی نبوغ‌نظامی هم داردوی درهمان گیرودار شرح فتوحات خود را برشته تحریر کشید که آن نوشته اکنون از کتب تاریخی و ادبی لاتین محسوب‌ست ظرف این مدت (کراسوس) مأموریت جنگ با طوایف آسیای صغیر یافت و سرانجام با دولت اشکانی که پادشاه آن (هوارادا) یا باصطلاح یونانی (اورودس) بود در برابر فرمانده ایران موسوم به سورن بسال ۵۳ پیش از میلاد که در محل حران (کاره) واقع در ایالت الجزیره عراق امروز شکست خورد و کشته شد.

میتوان گفت این اولین تصادم مهم بین‌ایران وروم بود که‌آغاز یك سلسله جنگهای ممتد گردید. سزار در احساس نزدیکی انجام مأموریتش در(گل) میکوشید توسط طرفداران ودوستان بعنوان کفیل یا حاکم تعیین و با آن سمت برم بر گردد ولی سنا از چنین انتخابی حذر میکرد از طرف دیگر (پمپه‌یوس) هم برای همان مقام‌جد وجهد بکار میبرد ولی «سزار» مجالی نداد و باسپاهیان ورزیده خود باشتاب به رم برگشت‌وپمپه‌یوس بیونان‌رفت پس‌رم‌بدست‌سزار افتاد وبلافاصله کنسل تعیین گشت ولی سرانجام کار بجنگ بین این دو فرمانده

کشید و درمحل (فارسالوس) درنواحی یونان پمپه‌یوس شکست‌خورد
و بمصر گریخت و در آنجا بخدعه کشته شد سزار نیز از پی او بمصر
رفت و در آنجا گرچه مغلوب حسن (کلوپاترا) حکمدار زنانه مصر
گشت و با آن قدرت که داشت خود را در برابر آن زن باخت ولی
معرکه جنگ را نباخت و تاسال ٤٥ ق . م . مصر و مدعیان سواحل
مدیترانه را مطیع خود ساخت و از تصدی آخرین کنسلی رم ظرف
چهار سال حاکم مطلق روم و مدیترانه غربی وشرق گردید وخود را
یگانه فرمانروای امپراطوری ساخت و بیدرنگ دست بیک رشته اصلاحات
زد سیاستش عاقلانه و ملایم بود با مخالفین خود مدارا میکرد اهل
انتقام نبود مثلا (سیسر) خطیب معروف را که مخالف شدید او بود حفظ
و حمایت کرد حتی ظواهر حکومت جمهوری را هم دست نزد گرچه
قدرت واقعی دست خودش بود نظرش وحدت وقدرت روم بود و برای
ثبات امور وکامیابی خودش ودوام حکومت کوشش نمود که اکثریت
اعضای سنا از طرفداران او باشند .

ولی دراین گیرودار اشتباهی که کرد اشخاص نالایقی راداخل
سنا نمود واین امرسبب تنزل مقام سنا واودرانظارعامه گشت . باثبات
حکومت دست بکارهای مفید زد دررم طرح عمارات بزرگ ریخت و
به کشیدن راههای عمده آغازنمود تقویم رومی را اصلاح کرد طوایف
یاغی را برسرجای خود نشاند و تصمیم کرد در ١٨ ماه مارس سال ٤٤
برای تکمیل فتوحات خود اسکندروار رو به‌مشرق حرکت کند وبا
دولت اشکانی کاررایکسره سازدولی طالع پیش‌آمد دیگری میخواست
سه روزپیش ازتاریخ عزیمت یعنی درپانزدهم ماه‌مارس درداخل عمارت

سنا عده‌ای در نتیجه یك مواضعه سیاسی ناگهان باوحمله بردند واورا کشتند بعضی‌ازقاتلین نظیر بروتوس(Brutus) ازنزدیکان حتی دوستان سزاربودند و گفته‌اند چون سزاراورا میان مهاجمین دید بسیار تعجب کرد وبی‌اختیار فریاد زد : توهم بروتوس ! این جمله او از آنزمان ضرب‌المثل شد وهنوز درمقام خیانت دوست بدوست گفته میشود: توهم بروتوس گفته‌اند غرض بعضی قاتلان شخص نبود بلکه برای نجات جمهوری و ممانعت از حکومت فردی بود ولی سزار داشت اصلاحات مهمی میکرد روم را ازتفرقه وتلاشی رهامیساخت ووحدت وقدرت ملی راتـأمین میکرد و همینکه ورافتاد و دسته بندی واغتشاش و نا امنی بیدرنگ دررم ونواحی آغازنمود یکسال از این آشوب نگذشت که برادرزاده‌جوان سزاریعنی(اکتاویانوس)باشایستگی که داشت‌بجانشینی عموی خود تعیین گشت وبلافاصله به‌ترمیم واعاده امن وامان وتجدید نیروی نظامی روم اهتمام کرد ویك انجمن (سه گانه مردان) مرکب ازخودش و(آنتونیوس) و(لپیدوس)برای تمشیت امورحکومت تشکیل داد که (سه گانه دوم) معروف شد و مردم هم بآن رأی دادند . اینان به‌مبارزه بادشمنان و مخالفان خود برخاستند حتی در اینباب بافراط رفتند وخشونت نشان دادند مثلامردی دانشمندمانند (سیسرو) رانابود ساختند سر انجام اکتاویانوس یکی از سه تن راکه (لپیدوس) بـاشد برکنار کرد ودومی که (آنتونیوس) باشد وبرای‌اداره متصرفات رفته بود درمصرمجذوب ومفتون (کلئوپاترا) گشت ودراسکندریه باآن زن ازدواج نمودوباووعده حکومت امپراطوری روم دادوبکامرانی سرگرم گشت ودرنتیجه او کتاویانوس اوراهم برطرف ساخت ومصر را استیلا

جست و باردیگر وحدت وقدرت روم راتأمین نمود و با این کامیابی او
یك قرن انقلاب واغتشاش روم که درزمان (گراکوس) یعنی ۱۳۳ قبل
ازمیلاد آغاز کرد دراین موقع یعنی سال ۳۰ قبل ازمیلاد خاتمه یافت ودوره
امپراطوری روم باشخص او کتاویانوس که بعداً لقب فرمانروای بزرگ
یا اوگوستوس (Augustus) یا باصطلاح فرنگی (اوگست)
باوداده شد آغاز نمود ودوقرن تمام سراسرروم درآسایش ورفاه زندگی
کرد حکومت او گوستوس ازسال ۳۰ قبل ازمیلاد تا ۱٤ بعد ازمیلاد یعنی ٤٤
سال ادامه داشت بنابراین حضرت عیسی درزمان اوظهور کرد آغاز
حکومت اوگستوس چنانکه گفتم آغاز یکدوره ممتد صلح بود شاید
حضرت عیسی هم حق داشت بگوید «ولدت فی زمن ملك العادل» مردم
روم وممالك مجاور امنیت میخواستند و حکومت این شخص واحد را
بدسته بندی وزد وخورد وخونریزیهای صد ساله ترجیح میدادند درعین حال
اوگستوس نسبت به اصول حکومت ملی وفادار بود وسنا راتقویت نمود
واختیارات آنجا راحفظ کرد سنا هم بااحساس احتیاج کشور بامن و
آسایش فرماندهی راباوتفویض نمود ولقب (اوگستوس) ازاین تاریخ
رسماً باواعطا گردید اکنون حدود حکومت روم ازشمال تارود دانوب
ازمغرب تااسپانیا ازجنوب تامرزصحرا وازمشرق تارود فرات امتداد
داشت و اوگستوس باتمام قوا به حفظ و تقویت و تنظیم چنان سرزمین
وسیع پرداخت ولی هم مرکز وهم متصرفات روم درنتیجه جنگهای
پیاپی درنهایت رنج وفقر وپریشانی می زیستند واوبه ترمیم آن خرابیها
میکوشید از جمله حکام شایسته و مسئول برای ولایات تعین نمود که
اعمال آنان مستقیماً تحت نظر مرکز باشدو آنکه ازعهده بر نیامد کیفر بیند

وآنکه خدمت و لیاقت نشان داد پاداش ستاند همچنین برای جمع و خرج مالیات هم ترتیب صحیحی داده شد در اثر این اقدامات کم کم بازرگانی فعالیتهای شهروسعت یافت وتمام ملل متفرقه نسبت بدولت روم خوشبین گردیدند . او گستوس تامجال یافت بکارهای هنری و ادبی و بسط آبادی مخصوصاً دررم وبنای عمارات بزرگ پرداخت وقصری عالی برفراز تپه (پالاتین) ساخت که کلمات (پاله) درفرانسوی و (پالاس) درانگلیسی بمعنی قصر از کلمه آن مشتق میشود . همچنین در اطراف میدان بازاریا (فوروم) وهم عمارت سنا وعمارات دیگر برپا داشت و در نقاط دیگر کتابخانه ها ومعابد و ورزشگاهها ونمایشگاهها ساخت . اشخاص مانند (اگریپا) و (استرابو) بمسائل علمی نظیر جغرافیا پرداختند ولی ادبیات بیشتر بسط یافت ونثر روان لاتین بدست امثال یولیوس سزار و (سیسرو) که واقعاً نویسنده هوشمند و دارای فرهنگ شناخته شده ترقی کرد درهمین عصر بود که مورخ معروف رومی یعنی لیویوس (Livius) تاریخ روم راازقدیمترین ایام تا زمان (او گستوس) پس از ۴۰ سال زحمت درصد وچهل ودوتومارتحریر کرد .

ایضا در همین دوره بود که شاعر نامی یعنی هراتیوس Horatius یا باصطلاح فرنگی (هراس) ظهور کرد وی تربیت یونانی داشت و اشعار او گنجینه‌ایست که زندگانی آنزمان رومیها در آن منعکس است.

همچنین شاعر معروف دیگر یعنی ورگیلیوس (Vergilius) یا ورژیل درهمین عهد شهرت یافت که یکی از گویندگان بزرگ جهان بشمار است این شاعر زندگی روستائی روم آنعهد را بزبان زیبای شعر وصف میکند .

میتوان او را فردوسی روم نامید زیرا قریب هزار سال پیش از فردوسی داستان و حماسه‌ای بس جالب برای رومیها ساخت که پهلوان یا رستم آن انیاس (Aenias) موسوم است و بهمین مناسبت نام حماسه را انیاس نامه یا انه‌یید (Aeneid) میگویند این شاعر در نثر لاتین هم زبردست و سرمشق بوده خود (او گستوس) نیز خلاصه از کارهای خود را برای حك شدن در لوحه‌ای مفرغی برشته تحریر کشید و در آنموقع ۷۵ سال داشت تا سال ۱٤ بعد از میلاد در ۱۹ ماهی که بنام خود اوست یعنی ماه (او گستوس) یا (اوت) در گذشت و کشوری آباد و پر از رفاه وامنیت بجای گذاشت . از نویسندگان نامی دیگر این عهد شاعر حکیم موسوم به لوکرتیوس (Lucretius) را توان نامید .

بعد از او گوستوس پتریوس حکمران روم شدوی طرفدار سخت انتظامات و صرفه جوئی بود ولی با دمکراسی میانه نداشت جانشین او مردی بود بنام (کایوس سزار) که در روزگار سربازی لقب (کالیگولا) (Caligula) بمعنی کفش کوچك یافت این آقای کفشك وقت عمده خود را با عیاشی گذراند خلف او (کلاودیوس) (Clavdiws) ضعیف النفس بود با اینهمه جزایر انگلیس را گرفت همچنین مجاری آب یا آبراهه ساخت که در آنزمان در واقع کار سد را میکرد . در نتیجه ضعف نفس این شخص دسته‌بندی و فتنه در خود دربار رم بوجود آمد کمی نگذشت یکی از اخلاف عجیب او گستوس بنام (نرو) در ٥٤ بعد از میلاد بحکومت رسید وزیرش معلم سابقش سنکا (Seneca) حکیم رومی بود و در پنجسال اول حکومتش بادستیاری سنکا کارهائی انجام داد ولی بحکم فطرت غیرعادی و جانی بود در روزگار جوانی شاعر

پیشه و خواننده و نوازنده و رقاص وهنر آزما تشریف داشت و از فتنه و دسته‌بندی خوشش میآمد بسی نگذشت فطرت خبیث او بروز کردزن ومادر خود را کشت و به قتلهای دیگر دست زد بعیاشی و کامرانی پرداخت و مالیاتهای سنگین وضع نمود که اکثر درآمد آنرا اسراف میکرد درین بین یعنی سال ٦٤ شهر رم آتش گرفت و قسمت عمده آن شهر زیبا سوخت ولهیب آتش به کاخهای امپراطوری رسید مشهور شد خود نرو مسبب این بود تا شهری از نو بنام خود بسازد نیز مشهورشد عیسویها این کار را کرده‌اند نرو این شایعه دوم را دستاویز کرد وعده زیادی از عیسویانرا قتل عام کرد سپس از مالیاتهای سنگین به تعمیر و ترمیم شهر قیام کرد وقصرها و عمارتها ساخت . کارهای خون آلوده و جنون آمیز او سبب شد مردم برضد او برخیزند و سنا حکم اعدام او را صادر کند تا این اخبار را شنید خود دشنه‌ی را بسینه خود فرو برد و موقع مردن گفت « افسوس هنرپیشه‌ای دارد می‌میرد » و این قولش اتفاقاً بی‌اساس نبود چون به هنروزیبائی علاقه داشت . وقسمتی از زیبائی شهررم از او بوجود آمد .

زندگانی نرو در سال ٦٨ بپایان آمد . در سلطنت نرو جنگی هم بین روم و ایران که بلاش دوم اشکانی پادشاهی میکرد اتفاق‌افتاد و در آغاز رومیها شکست خوردند . پس از نرو بعد ازمختصر اختلافات یکی از فرماندهان شایسته بنام وسپازیانوس (**vespasinus**) ازطرف سنا به فرمانروائی روم انتخاب شد .

دراین عهد عنوان «امپراطور» هم معمول‌شده‌بود که اول درحق اوگوستوس اکتاویانوس بکاررفت ومعنی اصلی آن فرمانروا یافرمانده

است ولی لقب شخص اول شد ازوقایع مهم عهد و سپازیانـوس طغیان یهود و قتل عام آنها از طرف تیتوس پسر وسپازیانوس و ویرانی بیت ـ المقدس و الحاق ناحیه یهودا به متصرفات روم بود که بسال ۷۰ بعد از میلاد اتفاق افتاد . اخلاف و سپازیانوس مواجه بـا خطر مهاجمه اقوام وحشی شمالی بودند تا اینکه امپراطور (ترایانوس) یا تراژان که در ۹۸ برسریر امپراطوری نشست برای عقب زدن آن اقوام اقدام کرد و از رود دانوب گذشته و مخصوصاً ناحیه موسوم به (داسیا) را تصرف کرد و آنجا از همان زمان بهمین مناسبت فتح رومی‌ها (رمانیا) و مردمش رمانی‌ها نامیده شد که هنوز هم این عنوان باقیست . پس از آن ترایانوس روبسوی شرق زمین نهاد وهوای اسکندر مقدونی را در سرداشت میخواست امپراطور غرب و شرق شود و تافرات و دجله هم پیشروی کرد و با پادشاه اشکانی نبرد نمود ولی بواسطه مشکلاتیکه‌در پشت‌جبهه برایش‌پیدا شدمجبور به بازگشت شد وجانشین اوهادریانوس (Haderianus) که او نیزمانند (ترایانوس)(Trayanus)فرماندهی بزرگ بود از متصرفات سلف خود در حدود ایران صرف‌نظر کرد.

در زمان این دو امپراطورروم بزرگترین وقویترین ومنظم‌ترین سپاهی عالم متمدن را داشت اصلاحات سرحدی و مقررات‌مالیاتی و قوانین مفید تنظیم گشت وتشکیلات‌اداری بوجود آمد جاده‌های‌معروف رومی درنواحی امپراطوری تکمیل شد راههای‌دریائی هم از راهزنان آزاد گردانیده شد و کشتیرانی توسعه پیدا نمود ویك بازرگانی‌وسیع از سواحل اقیانوس تا هند براه افتادو مسافرت و رفت وآمد معمول گشت .

تشکیلات خیریه و مدارس نیز بوجود آمد و اشخاص مالدار ساختمانهای عام‌المنفعه از نمایشگاه و مـدارس و حمامهای عمومی و ورزشگاهها ساختند ووقف عام کردند ابنیه عالی ودروازه‌های بزرگ زیبا وشهرهای مستحکم خوب یکی بعد از دیگری بنا گشت ومعماری رومی در عهد ترایانوسها و هادریانوس باوج کمال خود رسیدهمچنین حجاری و سنگتراشی ترقی کرد و نقاشی هم رواج یافت در ادبیات رومی هنر شعر که با (هرامی) آغاز کرده بود عقب رفت و باردیگر شعر یونان مورد توجه واقع گشت ولی نثر لاتینی که با کتاب یولیوس سزار و تحریردست سیسرو آغاز نموده بود در پیشرفت بود .

چنانکه (سنکا) وزیر نرو مقالاتی شیوا بسلك تحریر درآورد و تاسیتوس (Tacitus) باکمال آزادی تاریخ مختصر خود را از مرگ اوگستوس یعنی ۱۴ بعد از میلاد تا مرگ (دومیتیانوس) یعنی ۹۶ بعد از میلاد نوشت ومنتشر ساخت و امروز یکی از مراجع مهم تاریخ رومست .

در عین حال در همین عصر عظمت رومی مولفینی هم بیونانی تألیفات مهمی به وجود آوردند مثلا (پلوتارخوس) یا باصطلاح فرنگی پلوتارك تاریخ زندگانی عده‌ای از بزرگان یـونان و روم را برشته تحریر کشید و مقایسه کرد و (آریانوس) که از طرف روم در آسیای صغیر حکومت داشت تاریخ معروف اسکندر را نوشت .

گفتم علوم در روم پیشرفتی شایان نکرد ولی بازشخص موسوم به پلینیوس (Plynius) کتابی بنام تاریخ طبیعی که در واقع جامع ـ العلوم آنعصر بود تألیف نمود همچنین در این زمـان یعنی سلطنت

هادریانوس بود که بطلمیوس (کلاودیوس) که در سابق هم ازو نام
برده‌ام در اسکندریه کتاب خود را درباب نجوم نوشت و گفت آفتاب
دور زمین میگردد و این عقیده در افکار مستقر گشت تا اینکه ستاره
شناس لهستانی یعنی (کپرنیکوس) چهارصد سال پیش عکس آنرا ثابت
کرد .

باید ذکر شود که در آن عهد شهررم یك نوع مرکز بین‌المللی
گشته بود با کمال تأسف همانطور که در عقب هر مدی جزری و هر
فرازی نشیبی هست در پایان دوقرن آسایش و رفاه و امنیت درسراسر
روم که عهد سلاطین بزرگ بود باردیگر آثار انحطاط و تشویش پیدا
شد ازشرق قدرت دولت اشکانی واز شمال فشار اقوام ژرمنی وازداخل
علائم نفاق ظهور کرد و کوشش و تقلای آخرین دوامپراطور خیرخواه
پیش از طوفان یعنی (آنتونیوس) و (مارکوس آورلیوس)
(Marcus Aurrlius) نتیجه‌یی ندادااین حکمران که اورا باصطلاح
فرنگی (مارك‌اورل) نامند در راه جلوگیری از حملات اقوام‌شمالی
اقدامات مجدانه کرد بابلاش سوم اشکانی‌جنگید ودر سال ۱۶۵ مجبور
به عقب‌نشینی گشت ولی اجل کارش را ناتمام گذاشت .

درجه وسعت نظر وبلندی فکر و فرهنگ وپرورش برین اورا
در عداد حکمرانان صاحب نظرجهان قرار داده . افکاروآثار اخلاقی
و فلسفی او بهمه زبانها وبزبان ما هم نقل شده وامروز این مقال را
بانخبه‌یی از عقاید اوبپایان می‌برم که تا حدی معلوم گردد روم‌چگونه
گاهی باوجود پادشاهان عاقل و عادل مفتخر بوده و قیصری مـانند
مارکوس‌اورلیوس که‌واقعاً‌حکمرانی‌دمکرات وخیرخواه ودانش‌دوست

و دانشمند بوده چه افکار بلندی داشت .

این پادشاه مانند اغلب اشخاص فرهنگی آنعهد هم در زبان و ادب یونان ماهر بود و هم در زبان وادب کشور خودش که لاتین باشد تألیفاتش جمله روح فلسفی و انسانـی دارد . در جـائی از کتاب (اندیشه‌های خود) گوید مرد باید به خوبی و زیبائی و درستی عشق و علاقه داشته باشد وناچاردرنظر او بوده که این سه درحقیقت‌یکیست زیرا زیبائی که خوب یا درست نباشد قشری است و بیروح همچنین درست واقعی بالطبع خوب و زیباست و خوب واقعی زیبا ودرست است چه فایده از اشیاء یا اشخاص که ظاهراً زیبائی داشته باشند ولی‌خوب و درست نباشند معشوق زیبائی نادرست‌ناخوب ازمارخالدار بدتراست. از مطالب دیگر که آن پادشاه گفته اینست که بهترین حکومت‌آنست که مبانی آن روی عدل و مساوات برقرار باشد و حقوق‌آزادی همه را حفظ و حمایت‌کند . نیز گفته شخص باید نسبت بـدوستان خود صمیمی و باصفا باشد و باصفای قلب اعتماد آنان را جلب کند . نیز گفته بامدادان که برخاستی‌با خود بگومن امروزبا اشخاص‌بیملاحظه و قدر ناشناس و بی‌حیا و حسود مواجه خواهم شد و ایـن معایب از نادانی آنانست وباید مدارا کنم . بشر عبارتست از گوشتی و خونی و رگی و اعصابی ونفسی که آن نفس هم با دمی عوض میشود . ولی یك نیروی مدیره‌یی‌هم دارد وباید بآن پردازدو نگذارد آن نیروی روحی اسیر بدن و شهوات او گردد . نیز گفته تا بتوانی قدر نعمت زندگی محدودی راکه داری بدان و بکوش به صفای معنوی برسی و قبل ازآنکه بمیری آرامش روحانی را بدست‌آوری .

در مقابل حوادث و واردات خوددار باش و مگذار تو را زبون وزار سازد. هر کس گناه میکند بر ضد خودش میکند و هر کس بیعدالتی میکند بخودش زیان میزند. ما مردم از لحاظ زادگاه و ملیت هریک از شهری وملتی هستیم ولی از لحاظ انسانیت اهل این عالمیم و میهن ما جهان انسانیست. وقایع دنیا پشت سرهم میآید ومیرود و حوادث مانند امواج دریا ومسلسل میگذرد بزرگان و کوچکان همه میمیرند اسکندر هم میمیرد و عیارش هم میمیرد ما باید در برابر این تحولات پا برجا باشیم و خود را نبازیم و به وظایف انسانی خودکار بندیم.

این بود شمه‌ای از افکار یکی از پادشاهان دانشمند آزادی‌پرور خیرخواه روم یعنی مارکوس اورلیوس که از ۱۲۱ تا ۱۸۰ بعدازمیلاد زیست. یعنی پنجاه و نه سال عمر و نوزده سال سلطنت کرد ودر آنزمان یعنی هزار وهشتصد سال پیش چنان افکاری بیان نمود.

دولت روم - قسمت سوم

در دو بحث گذشته قسمت مهمی از تاریخ امپراطوری عظیم روم را خلاصه کردیم . بنای شهر (رم) و آغاز یـا هسته دولت روم حوالی قرن هشتم قبل از میلاد بعمل آمد و دولت ملوك اتـروسکی تشکیل یافت و در پانصد پیش از میلاد رومیها بحکومت نشستند و یکنوع ــ حکومت جمهوری باسنا و مجلس بوجود آوردند و به مغلوب ساختن طوایف عاصی مانند سامنی‌ها ویونانیها شکست دادن رقیبان مانند دولت کارتاگو و تقویت و توسعه روم تا حدود آسیای صغیر و مقابله با ملل آنسامان و جنگ با دولتهای سلوکی و اشکانی ایران پـرداختند و بجائی رسیدند که دراواسط قرن دوم قبل ازمیلاد روم فرمانروای غرب و شرق مدیترانه و دولت امپراطوری اروپا و قسمتی از آسیا گردید. ولی در عین حال نفاقهای داخلی و تحریکها و عصیانهای خارجی در کار خود بود و عقل وتدبیر رومیها برای جلوگیری کلیه آن اشکالات کافی نمی‌آمد تا اینکه کار به تفرقه وآشوب کشید و یکدوره صدساله و انقلاب آغاز کرد که از حدود ۱۳۰ سال پیش از میلاد شروع نمودو صد سال تمام سراسر روم را معروض فتنه و جنگ و پریشانی ساخت

بحدیکه مردم همه لزوم پایان دسته‌بندی را پی بردند وازپی یك‌شخص
پردل صاحب‌اراده و خیرخواه شدند که ظهور کند و فتنه و فساد را
بخواباند و همین احتیاج سبب ظهور افراد فعال شایسته مانند
(یولیوس سزار) و (اکتاویانوس او گوستوس) و نظایر آنان گشت
تا مبنای آرامش و امن ونظام بدست اینگونه اشخاص استوار گردیدو
دولت معظم امپراطوری روم بوجود آمد و مدت دویست سال تمام از
حدود ۳۰ سال پیش از میلاد تا خاتمه سلطنت مارکوس اورلیون یعنی
۱۸۰ بعد از میلاد رفاه وآسایش در سراسر آن سرزمین فراخ روم از
برّوبحر حکمفرما گردید وهمه‌آثار تمدن امپراطوری بزرگ بوجود
آمد که اشارتی بآن کردم .

افسوس بواسطه قانون جزر و مد و فراز ونشیب و ترقی و
انحطاط که گوئی لازمه دور تاریخ ملل است بار دیگر یکدوره صد
ساله انقلاب و اضطراب آغاز نمود تا اینکه‌کار منتهی به انقسام دولت
امپراطوری به روم غربی‌و روم‌شرقی گشت ودر حقیقت دولت بزرگ
تاریخی روم منقرض گردید البته عوامل این اضطراب و انقلاب متعدد
بود و از سالها پیش‌آماده میشد نتیجه این شد که حکومت روم بدست
شخصی موسوم به سپتیموس سوروس (**Septimus Severus**) افتاد
که‌با اینکه فعالیتی نمود وانتظاماتی بوجودآورد حتی با دولت‌اشکانی
جنگید ولی کارهای کشوری و لشکری را بافراد ناشایسته و پست
سپرد و این عمل سبب تنزل سریع درامور گشت و ماده فساد مستعدتر
شد وبمحض درگذشت او در ۲۳۵ بعد از میلاد ملل و طوایف مختلف
قیام کردند وهر طایفه وقوم هیئتی و حکمداری تعیین نمودو کاربجائی

کشید که در مدت ۹۰ هشتاد سال حکمران آمدند ورفتند و در واقع امپراطوری روم بملوك‌الطوایفی مبدل گردید و توانگفت در قرن سوم بعد ازمیلاد مخصوصاً مدت نیم‌قرن یعنی‌پنجاه سال سراسرروم گرفتار هرج ومرج و بی‌نظامی و بی‌حکومتی گردید و آفتی جدیدوخطرناك نیز ضمیمه آفات دیگر گردید وآن مهاجمات طوایف ژرمنی بود که از شرق وشمال روآوردند وچون ملل تابعه روم دریافتند روم ازوجود پادشاهانی بزرگ ونیروی نظامی معروف خـود محروم گشته بناچار بفکر خود افتادند مثلا ناحیه (گل) قیام کرد و مستقلا به تحکیم مرزهای خود پرداخت .

دراین بین‌یعنی اواسط قرن سوم بسال۲۲۶ بعداز میلاد بود که‌در ایران خاندان ساسانی برسر کارآمد ودولت نیرومندآن خاندان‌تحت فرمان پادشاهان عادل بزرگ مانند اردشیر بابکان قدرت پیدا کرد و متصرفات شرقی رومی که بیصاحب مانده بود روبه‌پناه‌جوئی از ایران نهادند . وایران باردیگر متصرفـات خود را درآسیای صغیر استرداد نمود کاردولت روم به‌تفرقه علنی کشید . درآسیای صغیریکی از حکام روم نافرمـانی کرد و علم استقلال بلند نمود و پس ازو زنش موسوم به(زنوبیا) تمام آسیای صغیر ومصررا تحت سلطه خود گرفت درغرب هم سناتوری بنام (تتریکوس) درناحیه گل و اسپانیا استقلال بهمرساند این قیام‌هاوعصیانها باقدرت‌امپراطورجدیدی‌بنام (آورلیانوس)برطرف شد سپس امپراطور (دیوکلتیانوس) ظهور کرد و امن وامان وآسایشی برقرارنمود ایندفعه کارسلطنت روم باستبداد کشید ودیوکلتیانوس قهر وغلبه وخود رائی‌پیشه ساخت وبه‌جلال و شکوه ظاهری پرداخت حتی

کسوه و تاج و قبای شاهان ساسانی را تقلید نمود اساساً نفوذ ایران در این دوران یعنی قرن سوم و چهارم بعد از میلاد در کشور روم بسط یافت حتی آئین مهرپرستی ایران را رومیان پذیرفتند یعنی در مذهب هم پیروی از ایرانیان کردند در واقع عهد اسکندر که او نیز از سیاست و مراسم و عادات و روش حتی سبك لباس ایران پیروی میکرد از نو بواسطه امپراطور روم تجدید میگشت .

از کارهای دیوکلتیانوس این بود که خود برای مقابله با خطر بزرگ دولت ساسانی تصمیم کرد در شرق اقامت کند و با این منظور برای اینکه مغرب هم بی‌حکومت نماند امپراطوری دیگر برای مغرب تعیین نمود تا هر دو حکومت کنند و بناشد هریك امپراطور در زمان خود جانشینی تعیین کند تا بعد از آنان هرج و مرج روی ندهد در عین حال کشور را با یالات و ولایات یعنی مناطق حکومتی و اداری تقسیم نمودند و با این ترتیب مقامات رسمی و ادارات و کارمندان فزونی یافت و هزینه دولت زیاد شد پس وضع مالیاتهای گزاف معمول گشت و دخالت و مراقبت شدید دولت در امور اقتصادی جزو سیاست گردید و آزادی و ابتکار هر نوع عمل اقتصادی از بین رفت. مرگ دیوکلتیانوس با مقدماتی که فراهم شده بود تفرقه بار آورد و تشکیلات او نتوانست مانع از نفاق گردد و بالطبع روم بسوی انقسام رفت و (کنستانتینوس) که در ۳۲۴ بعد از میلاد بامپراطوری رسید نقطه اقتصادی شمال شرقی را مقر خود برگزید که نام آن ناحیه (بیزانتیوم) بود در همانجا شهری ساخت و آنرا بنام خودش (کنستانتینوپولیس) یعنی شهر کنستانتیسن یا قسطنطنیه نامید و بدینواسطه یکی از زیباترین شهرهای تاریخی مغرب زمین را بوجود

آورد که امروز بتلفظ عمومی یونانی‌الاصل (استانبول) نامیده میشود.
با این پیشآمد در اواسط قرن چهارم بعد ازمیلاد دولت روم عملا بدو قسمت شرقی وغربی منقسم گشت ووحدت امپراطوری روم از بین رفت.
دراین مدت‌دین مسیح بتدریج توسعه یافت‌ودر نتیجه مبارزات‌ومباحثات پیروان آن دین مردان روحانی شایسته وورزیده در میان عیسویان ظهور کردند وسازمانی دادندودولت روم از آنجمله‌سزارموسوم به(گاله ریوس) این دین رارسمیت داد وحقوق مساوی بخشید.

ولی (یولیانوس) یکی‌ازاولاد کنستانتیوس باعیسویان مخالفت کرد و به بر گرداندن مراسم قدیم و فلسفه یونان کوشش نمود پس یونانیان عیسوی‌اورا گاله‌ریوس ملحد ومرتد لقب دادند.

در خلال این احوال فشار و مهاجمات اقوام شمالی مخصوصاً ژرمنها افزایش میافت و بواسطه نفاقها وجنگها دیگراز سپاهی منظم رومی خبری نبود تاماًخذ سابق بامهاجمین نبرد کند پس دولت ناچار شدآن طوایف‌مهاجم‌را راه دهد ودر نواحی شمالی اسکان کند ودرواقع نفوذ وقدرت آنها را گردن نهد البته‌آنها هم بتدریج تمدن رومی ودین عیسویرا فرا گرفتند طوایف عمده ژرمنها که معلومست مانند خود رومیها ویونانیها وایرانیها ازنژادآریایی یاهند واروپایی بودند عبارت بودند از(فرانك)ها که قسمت‌مهم آنها بعداًبااختلاط باگل‌هاودیگران ملت فرانسه راتشکیل دادند وکلمه فرنگ و فرنگی در فارسی مشعر بهمان ملت است که معنی عام پیدا کرده دیگرآلمان‌ها که درزبان ما وفرانسوی بتمام ملت ژرمن اطلاق میشود. دیگرقوم (گت) که آنهم بدوبخش شرقی وغربی منقسم میشود دیگرطایفه (واندال) بود که از

همه وحشی‌تر بودند و این کلمه درزبانهای مغرب‌زمین درموارد وحشت ومهاجمات بکارمیرود مانند ترکتازی درزبان ما کلمه اندلس عربی که به‌اسپانیا گفته میشود از همان اصلست . غیراز این طوایف آریـایی اروپایی قومی‌وحشی‌وخانه‌خراب کن بنام(هون) که‌در کتب‌ماهیاطله‌ضبط شده ازمراکز آسیا رو باروپا آوردند ودر۳۷۸ بعد ازمیلاد درشهرادرنه امروزیا (ادریانوپل) قوای رومی راکه امپراطور شرقی آن (والنس) نام داشت شکست دادند پس ازوالنس(تئودسیوس) امپراطورروم شرقی شد وی به‌اقوام هون مخصوصاً به‌ژرمن‌ها آزادی عمل داد وآنها بسط نفوذپیدا کردند درزمان اویعنی بسال ۳۹۵ بود که انقسام روم به‌غربی وشرقی رسماً عملی شد واوامپراطوری غرب را بیك پسر و شرق را به پسردیگرش واگذارنمود . سرانجام درنتیجه مهاجمات طوایف مختلف ژرمنی آخرین امپراطورروم غربی که بتصادف غریبی‌نامش رومولوس او گوستولوس (**Romulus Augustulus**) بود بر کنار گردید و آن امپراطوری بدست‌امرای آلمانی ماننداودوا کر(**Odoacer**)وتئودوریك افتاد واین دومی اقدامات سودمندی نمود اما حکومت روم شرقی پس ازتئودوسیوس بدست اشخاص ضعیف‌النفس افتاد تا اینکه بسال ۳۹۵ امپراطوری بنام(یوستینیایوس) یا ژوستینیان جلوس نمود وی قوانینی وضع کرد ومعابد خدایان یونانی وسایراقوام راویران ساخت ومعابد عیسوی ازآنجمله معبد معروف (ایاصوفیه) را دراستانبول بنـا کرد . آرزوی اواین بود که روم قدیم راباهمان شکوه برگرداند و وحدت آنرا ارنوتأمین کند ولی نه‌تنها این مقصود وحدت سیاسی حاصل نشد بلکه عالم عیسویت هم که درآن تاریخ توسعه پیدا کرده بود به‌تفرقه

افتاد ودو مذهب شرقی یا یونانی وغربی یا لاتینی بوجود آمد که در اصطلاح عیسویان کلیسیای غربی گوید .

یوستینیانوس درردیف معابدومجامع قدیمی بعضی جهات فرهنگ قدیمی راهم موقوف ساخت واز آنجمله مدارس فلسفه و علوم یونانی راهم بست وعصر، عصر بسط و توسعه دین مسیح گشت ولی شهر استانبول هنوز بزرگترین وباشکوهترین شهر رومی محسوب میشد گرچه زبان جاری آنجا یونانی بود . امپراطور های روم شرقی که خود را ازنسل اوگوستوس میدانستند در آنجا حکومت میکردند ولی قدرت سابقی رانداشتند تااینکه درزمان حکومت کنستانتین یازدهم یا کنستانتینوس پالهلوگوس(Constantinus Palelogus)سلطان محمد دوم عثمانی ملقب بهسلطان محمد فاتح بسال ۱۴۵۳ بعد ازمیلاد یعنی پانصد سال پیش استانبول را گرفت وبدولت روم شرقی نیز خاتمه دادوسلطان بمحض ورود باستانبول بتمام فرق ومذاهب امن عام داد . وآنانرا در پیروی ازعقاید دینی خود آزاد گذارد . گفتهاند در مشاهده قصر قیصر با عبرتی این بیت فارسی رابرخواند :

بوم نوبت میزند برطارم افراسیاب

پردهداری میکندرقصر قیصر عنکبوت!

با آمدن عثمانیان سراسر روم شرقی از نفاق ودستهبندی وستیزگی که اینبارمذهبی بود و کشیشان عیسوی منسوب بهمذاهب گوناگون که روی اختلافات جزئی دشمن جان هم شده بودند مجبور شدند مخاصمت برضد همدیگررا لااقل مدتی مسکوت گذارند .

با این ترتیب آخرین بقایای دولت امپراطوری روم ازصفحه جهان

ناپدید شد وجای آنرا درمغرب ممالك متفرقه اروپایی ودرمشرق دولت اسلامی عثمانی گرفت .

عثمانیان تقریباً تمام کلیسیاهای استانبول از آنجمله کلیسیای بزرگ ایاصوفیه را که ستونهای مرمری و گنبد معلای آن تاآنزمان همتانداشت بمساجد تبدیل نمودند وازسوانح عبرت انگیزتاریخ آنکه عیسویها هم درقرن شش میلادی عین این معامله را بامعابد سایر ملل کردند یعنی آنها را به کلیسیا مبدل ساختند بفرق اینکه آنها از آثار و اخبار مذاهب سابق نشانی نگذاشتند ولی عثمانیان بموجب تعالیم اسلام درمساجد و جوامع نام حضرت عیسی راابقا نمودند و تعلیمات آنحضرت رامقدس شمردند کاش مجالی بود وازآغاز و مراحل ترقی وانشعاب دین مقدس حضرت عیسی بحثی میکردم که درواقع درتاریخ پانزده قرن بعد ازمیلاد روم تأثیری عظیم داشته و شاید چنین فرصتی درآینده نصیب گردد فعلا بحکم تنگی وقت و زیادی مطلب و لزوم تلخیص در صددم تراز نامه ای از علل ترقی و انحطاط دولت عظیم امپراطوری روم بیان کنم . بدیهیست موضوعیکه دراینباب کتابها تألیف یافته و مورخین نامی از (گیبن) تا (مونتسکیو) داد سخن داده اند مفصلترازآنست که طی یك خطابه بطوریکه شایسته است تشریح شود ولی گفته اند مالایدرك کله لایترك کله ولی بهتراست قبلامطالبی از آثار ادبی رومی نقل کنم چون ادب نماینده فرهنگ واقعی ملتهاست .

آغازتاریخ روم مانندآغازتاریخ سایرملل باداستان شروع میکند وبموجب آن شهر(رم) بدست دوبرادر دوقلوبنام (رومولوس) و(رموس) بنا نهاده شد نیای اندو (انئاس) قهرمان ترویا بودواین دوبچه درواقع

ازمریخ خدای جنگ بوجود آمدند و سلطان وقت آندو را در قایقی به‌رود (تیبر) انداخت و آب آنرا بکنار برد و آنگاه گرگ ماده‌ای آنها راپیدا کرد و شیرداد و بزرگ کرد . البته این داستان پرورش یافتن زال پدررستم راتوسط سیمرغ بخاطرمیآورد .

پس آغازداستان دوم از(رومولوس) بود و چنانکه میدانیم دوره عظمت‌روم هم بامرگ اوگستوس انجام یافت. پس نامیده‌شدن آخرین امپراطورروم به(رومولوس اوکستویوس) واقعاً حیرت آوراست زیرا در تسمیه او باین اسم ناچار قبلا قصدی در کار نبودست و تصادفی غریب است .

صحبت‌ازنویسندگان وشاعران روم فرصتی بیشترمیخواهد فقط باشاره‌ئی اکتفا میکنم .

اینك ازافکار(سیسرو) که در۱۰۶ قبل ازمیلاد بدنیا آمد ودر۴۳ کشته شد شمه‌ای نقل میکنم : « قانون واقعی عقل آدمی است که درست وفطریست ومردم را بانجام وظیفه امر واز خلاف نهی میکند . حکم عقل عمومیت دارد تغییر ناپذیر وجاودانست . اوامر ونواهی آن برای آدم‌خوب‌محترم‌ومؤثراست‌وبرای آدم‌بد تأثیری‌نداردبی‌اعتنائی‌یا رد آن‌قانون گناهست. اساساً‌حذف‌والغای آن‌محالست‌نه سنامیتواند از حکم‌عقل‌عدول کندونه‌مجلس برای پی بردن بعقل‌محتاج‌مفسر هم نیستم. قانون‌عقل‌دررم وآتن‌وحال وآینده یکسانت‌تمام‌ملل‌همیشه محکوم‌این قانون ازلی هستندهمه ماها یك‌خدای پروردگار داریم که‌سازنده این قانون خرد است و خود او حکیم و حکم است کسیکه فرمانبردار خدایتعالی نباشد از خودش دور افتاده وفطرة خود را رد کرده چنان

کسی هرچه هم بخواهد ازعواقب کار بپرهیزد سرانجام گرفتار کیفر شدید خواهد گشت . از نویسندگان دیگر عصر (لوکریتیوس) یا (لوکرس) درحوالی ۹۰ قبل ازمیلاد تولد یافت ودر حوالی پنجاه در گذشت . افکاراوروی فلسفه مادی است ودر کتاب خودموسوم به (طبایع اشیاء) یك جهان مادی هستند بعللی طبیعی را تصورمیکند . اگراین شاعرحکیم ازطرفی نسبت بعقایدالهیون طعنه‌زدازطرف دیگرخرافات عوام راهم متزلزل ساخت که بجای تشخیص علل واقعی و درك نظام عالم کلیه امور کلی وجزیی راازجنگ و امراض صلح وحوادث اثرمداخله بلهوسانه خدایان گوناگون میدانستند مثلا خیانت یکزن بشوهر یا یك شوهر بزنش را نتیجه جد خدای عشق تصور میکردند .

در یکی از اشعارش گوید : معلوم نیست چرا مردم از مرگ میترسند اگرکسی معنی زندگی را فهمیده و خوب و خوش زیسته و بوظایف حیات انسانی عمل کرده که کار خود را بخوبی انجام داده و سهم خود را ادا کرده جای نگرانی نیست و اگر زندگی بد یا احمقانه کرده که چنان زندگی را ادامه دادن چه فایده دارد مگر تکرار بدی، پس مرگ بد نیست فقط زندگان و باقیماندگان هستند که غصه میخورند ودرفراق عزیزان خوداشك میریزند . لوکوتیوس مانند مضمون بعضی رباعیات عمر خیام مرگ را نابودی میداند که اجزای بدن متلاشی میگردد و شخص بدیار عدم میرود و با حسرت میگوید :

باز آمدنت نیست چو رفتی رفتی . اما برای کسانیکه بخلود نفس عقیده دارند با اینکه مطابق توصیه لوکوتیوس نباید از مرگ

بترسند آنان از حیات پس از مرگ میترسند زیرا عقیده دارند در آن جهان هر کس در فراخور پندار و گفتار و کرداری که در این جهان کرده پاداش یا کیفر خواهد دید.

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت! یکی دیگر از شاعران یعنی (ویر کیلیوس) یاورژیل بسال ۷۰ قبل از میلاد بدنیا آمد ودر نوزده قبل از میلاد مرد پس او نیزمانند لوکوتیوس عمر کمی کرد. در اشعارچوپانی زیبای‌خود زندگانی آرام وساده روستایی وکشاورزی و سودآوری وکار وکوشش و صافدلی و صمیمیت او را تصویر میکند و از صلح وصفای جامعه روستایی که ازخدعه و تفرقه شهر نشینان‌بدور است سخن بمیان میآورد واز مناظر و سلامت طبیعت شفابخش و از فعالیت مثمر روز و خواب شیرین شب کشاورز یادهای مؤثر شیرینی میکند.

ورکیلیوس در قطعه ششم قطعات منظوم خود تولد بچه نجات دهنده‌یی از باکره‌یی مطرح کرده که‌آمدن‌آن چهل سال پیش‌ازتولد حضرت عیسی بعداً جلب نظرعالم مسیحیت راکرد ظهور آنرا یکنوع نبوت محسوب داشتند. چنانکه‌گفتم شاهکار (ویر کیلیوس) شاهنامه او موسوم به داستان انئاس است که بنام (انئاد) معروفست که در آن به اوج فصاحت رسیده تصویر مناظر و مجالس و شرح حوادث مانند حادثه‌کشتی طوفان گرفته انئاس و تعریف ویرانی شهر ترویا و وصف پیروزی روحانی انئاس در برابر مرگ و تاریکی ارزش بلند ادبی دارد.

(هراتیوس) یا هراسی معاصر نویسندگان سابق‌الذکر نیز در

جوانی در گذشت یعنی بسال ۶۵ پیش از میلاد تولد یافت و بسال ۸ قبل از میلاد بمرد . یکی از هنرهای او که در ادبیات مغرب‌زمین کم نیست و در ادبیات ما افسوس خیلی کمست اینست که سخن او وضع زندگی واحوال زمان او را در نظرما مجسم میدارد .

او و (ماسیناس) وزیر مشاور (او گوستوس) که مشوق و حامی ادب بود در یکسال مردند و عجب آنکه ویر گیلیوس در یك شعر در مدح ماسیناس پیشگویی کرد و گفت آرزوی من اینست پس از تو زندگانی نکنم و با تو در یك زمان بمیرم . اشعار هجوی و غزلیات و مراسلات هوراتیوس معروفست . دریکی از اشعار معروف او که شاعر نامی انگلیسی (درایدن) آنرا به نظم انگلیسی آورده درباب استفاده از حال وهراس نداشتن از آینده خیام‌وار چنین گوید :

خوشا بحال کسی که از حال حاضرش خوشی ولذت ستاند و بیم فردارا نداشته باشدو بگوید فردا اگر خوب یا بد یا تاریك یا روشن هرچه بادا باد من از حال خود استفاده میکنم و بیم آینده را ندارم . اگر کشتی زندگی گرفتار موج دریای حوادث گردد من بازرگانی نیستم که از غرق شدن کالای خود نگران باشم من در زورق کوچك خود با هدایت ستارگان بدون هراس از نعره موجها در رودخانه بیجانی سیاحت وحمله امواج را از ساحل تماشا میکنم .

کاش مجالی بود و از آثار ادبی گرانبهای شاعران و مورخان ایندوره رومی که قرن‌اول قبل‌ازمیلاد وقرن دوم بعد ازمیلادزندگانی میکردند و تقریباً همه آنان از زبان وادب یونان ولاتین بهره‌ی بزرگ داشتند و ذواللسانین بودند بیشتر از این بحث میکردم ! اکنون موقع

آنست چنانکه گفتم ترازنامه کوتاهی از علل ترقی وانحطاط روم که بزرگترین امپراطوری جهان را بوجود آورد و کلیه حکومتهای سواحل مدیترانه و آسیای صغیر را منقاد خویش ساخت و تنها رقیب نیرومند شاهنشاهی ایران واقع شد و قرنها باماسر پنجه نرم کرد و عاقبت انقراض یافت ولو باختصار شرح دهم .

اولا چنانکه درسابق هم دیدیم دولت روم رجال شایسته و خردمند از سناتورها و فرماندهان و شاهان داشت و مردمش هم لایق و ورزیده بود و همین سبب شد دولتی بزرگ مترقی بوجود آمد و آندولت اگر پایان امپراطوری شرقی را در نظر گیریم بیش از دو هزار سال عمر کرد و ممالك شرق وغرب را حکومت کرد و عمارات عالی و جاده‌های بزرگ و ناوگان نیرومند و بازرگانی وسیع و قوانین کامل و ادبیات زیبا و سیاست جهاندارانه ایجاد نمود این ترقیات اثر فکر و تدبیر و کار و کوشش و ثبات حکومتها بود مخصوصاً روم درعهد سلطنت پیشرفت عظیمی نمود و پادشاهان نیرومند شایسته و مدبر مانند (یولیوس سزار) و (اوکتاویانوس اوگوستوس) و (تیریوس کلاودیوس) و (مارکوس ترایانوس) و (مارکوس آورلیوس) و امثال آنان در توسعه و ترقی و جهانگیری و جهانداری روم سهمی شایان داشتند و کشوری پهناور عظیم نیرومند ساختند پادشاهی مانند اوگوستوس اهتمام نمود جامعه رومی را تهذیب کند سادگی و اعتیاد بکار و سختی را میان عامه حفظ نماید خانواده را از جدائیها و طلاق که داشت معمول میشد مصون سازد مردم را برعایت دین ومراسم اجداد خود دعوت کند معابد را را تعمیر نماید یا بسازد .

در شهر رم کارهایی کرد که مشابه بعصر ما بود شهربانی مرتب وآتش نشانی بوجود آورد عمارتهای آجری را بتدریج بعمارتهای سنگی ومرمری تبدیل داد عمارات کاخ ومعبد ابوللوو ساختمان (فوروم) و سنا و بناهای عظیم تیاتر وحمام وجاده‌ها ساخت و آنچه را شاهان دیگر نظیر سزار بنا نهاده بودند تکمیل نمود و در تمام اینها سبك معماری یونان و ممالك آسیایی و مصر را اقتباس کرد رومیها نقاشی و حجاریرا نیز تقلید کردند. هنرمندان و نویسندگان و گویندگان و دانشمندان ظهور نمودند چنانکه نام از بعضی آنان بردم. کلاودیوس اولین بار سازمانی نظیر هیئت وزیران تشکیل داد و روش حکومت‌هم در مرکز و هم در متصرفات و توابع روبه بهبود نهاد و بتدریج برای تمام امپراطوری قوانین مشابه و مناسب وضع شد وآن قدمی بود در راه توحید ملل متنوعه واینك یك امپراطوری بزرك با قریب‌صدملیون نفوس مختلف تحت نظامات واحد بعمل آمد و برای تأمین مراوده آن ملتهاراههای بحری وبری کشیده شد ومناسبات و مخابرات منظم گشت کشتیهای بزرك پر ازکالا رو به بندرهای مدیترانه نهاد. نامه‌ی یك رومی در هشت روز بطرف خود در اسکندریه میرسید. اسکندریه در آن ایام یکی از مراکز بزرك تجارت دنیای متمدن شده بود و میان مردم ضرب‌المثل گشت که میگفتند غیراز برف همه چیز دراسکندریه پیدا میشود چنانکه در سابق هم اشاره کردم بواسطه توسعه ثروت و رفاه مردمی هم برخاستند و بساعانات ملی پرداختند و ساختمانهای عمومی کردند. برای مثال میتوان شخصی را بنام (هرودس‌ایتکوس) ذکر کرد که او را حاتم طایی‌یا (اندیریو کارنگی) میتوان نامید که

ابنیه عام‌المنفعه ساخت . ابنیه فرهنگی هم بوجود آمد و مدارس به روی دانش آموزان بازگشت و امپراطور (هادریانوس) دانشگاهی موسوم به (آتنائوم) برپا نمود . صحبت از عمارات جسیم‌مشابه مانند (کولوسه‌ئوم) یا (پانته‌ئون) یا (ماوسولئوم) وبحث از حجاریها و نقاشیها سخن را بدرازا میکشاند و ذکری از آن فقط بمنظور نشان دادن درجه عظمت و ترقیات روم بود که عظمت و ابهت آنها از آثار بزرگ شکسته و فرسوده ولی مجلل وعبرت انگیز که باقیست پیداست . آن دولت وسیع و باشکوه امپراطوری و آنهمه رفاه وجلال وآبادی وآزادی بدون تردید نتیجه ذوق وخرد وعدالت وقانونشناسی وکار و کوشش مردان شایسته روم ازپادشاهان ووزیران و فرماندهان لایق و سناتورها و رهبران ملی و دانشمندان بود . ولی افسوس که جریان کارها همیشه بروفق مرام اینگونه اشخاص نبود بلکه میان هر طبقه ازدولت وملت ولشکری و کشوری اشخاص نالایق و منحرف هم پیدا میشدند که بجای عمل بوظیفه وخدمت بمردم و بکشورپیروی از اغراض نفسانی چه امپراطور باشد مانند (نرو) چه نظامی باشد مانند (پومپه‌یوس) و چه نام ملت وملی بخود بسته باشد مانند (کاته‌لینوس) پیدا میشدند . اغراض واشتباهات اینگونه افراد و امثال آنان سبب میشد روم بزرگ نیرومند آباد و درعین ترقی روبه تنزل گذارد و شکوه حیرت‌آور خود را از دست دهد و در مدت دوهزار سال دست کم دویست سال تمام سراسر آن کشور فراخنا درآتش نفاق وستیزگی و خونریزی داخلی بسوزد عماراتش معروض و تخریب و غارت گردد ونفوسش طعمه شمشیرهای دشمنان درونی شود وعاقب هم امپراطوری

عظیم منقرض گردد .

یکی از علل این عاقبت وخیم چنانکه گوشزد کردم سیاست دولت نسبت به متصرفات وممالك تابعه بود که بعضی رجال‌خودپرست سیاسی داعیه حکومت مطلقه بر آنها داشتند و بشکایات آنها ترتیب‌اثر نمیدادند و آنها را بردگان خود می‌پنداشتند حتی بعضی امپراطورها میخواستند نه تنها تمام حکومات آسیای صغیررا مطیع‌صرف خودسازند و از آنها بنام مالیات و بهرنام دیگر آنچه بتوانند گرد آورند حتی غارت کنند بلکه نمیخواستند هیچگونه حقی برای آنها قائل شوند . این سیاست جاهلانه بود که برخلاف سیاست عقلای رومی سبب قیام ملتهای تابع و جنگهای پیاپی ممتد شد و دولت روم بکرات شکست خورد و تلفات زیاد مالی و جانی دادن و همان سبب شد روم سالها با ایران جنگ کند و بدفعات صدمه بیند حتی یکی از امپراطورها بنام (واله‌ریانوس) که برضد ساسانیان بجنگ برخاست ومیخواست تمام مشرق از آن اوباشد و بسال ۲۶۰ بعد از میلاد در برابر شاپور اول شکست خورد وخود اسیر گردید و بایران آورده شده رومیها اگرداعیه جهانگیری نداشتند میتوانستند آنهمه هزینه و تلفات را صرفه‌جویی کنند و داخل کشور وسیع خود را آباد وتقویت نمایند . افسوس این حس جهانگیری هنوز هم از مغز بشر بیرون نرفته و در همین عصرما بعناوین تازه وجود دارد .

از عوامل دیگر بس مهم انقراض روم نفاق ودسته‌بندی داخلی بود که با سوءِ استفاده ازآزادی و دمکراسی هر کس که داعیه‌رهبری ملت را در سر داشت دسته‌یی گرد میآورد و سر وصدا راه میانداخت و

غوغایی برپا میکرد وجنگهای خونینی را سبب میشد و درنتیجه خون از شریان تمام ملت و کشور بهدر جاری میگشت چنانکه محض نمونه فهرست ماندی از مخاصمات و قتلهای سیاسی آوردم .

علت مهم سوم در انقراض روم بوجود آمـدن یك طبقه متجاوز مالدار وملاك از غارت و تجاوز بحق مردم وبازشدن فاصلهی زیادمیان آن طبقه خودکام و طبقه بسی بزرگ متوسط وزارع و کاسب بود کـه علت نارضایی گشت و آتش انتقام را در دلها روشن کرد و طبقه متمتع خوشگذران آنقدر از دیدن حقیقت غافل ماند که آتش نفاق وانقلاب همهرایکسان‌سوزاند.چطور ممکن‌بود ملیونهامردم در عبرت‌بیخانمانی ومعروض بتجاوز و ستم خاموش به نشینند و زمین زراعتی نداشته‌باشند و مانند برده برای پر کردن شکم معدودی خود پرست شبانه‌روز کار کنند حتی مالیات هم بپردازند و موقع جنگ هم بخدمت سربـازی دعوت شوند و یك عده عزیزان بیجهت بخورند و بخوابند و منازل و عمارات خود را از اجناس غارتی پر کنند و ظروف طلاآلات مخازن و تالارهای خوشگذرانی آنانرا زینت بخشد وآنان اوقـات خود را مدام باعیاشی ومستی‌وکامرانی گذرانند وزنهای آنها ساعتها درحمامهای مزین مرمری تن خود را با شیر و عطریات بشویند و مشاطه‌هـای گوناگون آنان راآرایش دهند و باصطلاح امروز توالت کنند وآنان هر شب در نتیجه انواع اغذیه و اشربه بیحال و بیهوش بیفتند و بامدادان غافلانه چشم بگشایند و بقول شاعر بگویند :

پریشان دماغیم ساقی کجا است شراب‌زشب مانده باقی کجا است

و ازآنطرف ملتی و مردمی که نان وآب همین عیاشان از خدا

بیخبر از مساعی آنان بود همیشه در رنج نداری و آفت بیماری بسر برند و همانطور که مستغنیین غافل جرعه از پی جرعه بسرمیکشیدند آنان آه از پی آه بکشند .

چنین تضادی چنین بی‌تعادلی چنین فاصله‌ای قابل‌دوام نبود و دولت معظم روم هم نتوانست آنـرا ادامه دهد آنچه پادشاهان و خیرخواهان اصلاح کردند نتایج خوب گرفتند و آنچه خودپرستان وستمگران افساد نمودند اساس امپراطوری مستحکم را سست کردند تا اینکه یك دولت و ملت بزرك تاریخی روبنابودی رفت . در قرآن کتاب‌مقدس آسمانی‌ما فرموده‌اندخدا وضع‌هیچ ملت‌ومردم‌را واژگون نمیسازد مگر اینکه خود آن ملت بدست خود واژگون سازد . خود رومیها بودند که از دولت وملت در نتیجه خود پرستی و فساد دستگاه عظیم خود را واژگون ساختند و از آن امپراطوری باشکوه جهان افسانه‌یی بیش نماند .

تجمل و عیاشی و ستمگری که از حد گذشت خشك و تر را میسوزاند .

یکی دیگر از مهمترین علل برافتادن ملت روم بیدینی‌و فساد اخلاق بود . رومیها مردمان روحانی و خداشناسی نبودند یعنی درون آنان نیروی تقوی و باصطلاح ضابطه وجدانی نبود حتی نسبت به‌اهل دین مانند عیسویان انواع رنجها و ستمها روا داشتند آنانکه در باب واقعیت همه تعالیم دینی ووجود بهشت ودوزخ در آن جهان شك‌وتردید دارند باید بدانند که یك سر بهشت و دوزخ در همین دنیاست‌وحکومت الهی ونفوذ حق و حس مسئولیت وجدانی ونگاهداشتن حساب‌و کتاب

در همین زندگی جسمانی هم اساسی و حیاتی است و هرجامعه‌ای که از این حساب و کتاب سرباز زند درهمین جهان گرفتار دوزخ بدبختی و فنا ورنج وعذاب میگردد و هرجامعه‌ای حساب و کتاب نگه دارد و احکام الهی را که مشعر بسعادت خود ما است دردل خود و اعمال‌خود مرعی دارد در همین جهان به بهشت جاودانی نزدیك خواهد شد و نفحات جاودانی آنرا در زندگی همین عالم فانی استشمام خواهد کرد یعنی (الدنیا مزرعة‌الاخره) همینست هر کس همانرا درود که کاشته است چه فرد چه ملت .

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

کای نورچشم من بجز از کشته ندروی !

نتیجه

تا کنون دوازده خطابه که اول آن دوشنبه ۱۵ آبانماه آغاز نموده و واپسین آن دوشنبه ۹ بهمن سال جاری یعنی ۱۳۴۰ پایان یافت تحت عنوان « درس‌هائی از تاریخ » برای شماایراد کردم امیدم اینست باوجوداهتمامی که برای تلخیص وساده کردن احوال‌اشخاص ووقایع تاریخ بکاربردم باعث خستگی نشده باشم .

ذکرجهات مهم واخبار وآثارکلیه حکومتهای بزرگ خاورمیانه ویونان وروم بشکل خلاصه و گرفتن نتیجه‌های اجتماعی واخلاقی کار آسانی نبود اکنون بنظرم میرسد یکباردیگر بروجه اختصاربعضی از احکام عمده آن درسهای بزرگ رامحض تنبه وعبرت تلخیص وتقریر کنم که تاریخ برای ملتهای زنده آینه عبرت ودرس و نصیحت است و چون این خطابه‌ی آخرین این سلسله است لازم میدانم بار دیگر از شنوندگان عزیز وازاولیای‌محترم انتشارات و رادیو در ازاءِ تشویق و ترغیب که ابرازفرمودند سپاسگزاری کنم .

نخستین درسی که باید بیاموزیم وآن راهرگز ازخاطرفراموش نداریم اینست که این جهان زندگانی بشری مانند اقیانوسی مدام در

تلاطم وتحول وتغییر است بسا حکومتها وملتها که درین صفحه روزگار مانند ستاره‌ها طلوع وافول کردند و مانند فواره‌ها بلند و سرنگون شدند ، و سیل آسا آمدند ورفتند گاهی قدرت و عظمت پیدا کردند گاهی سست وزبون گشتند گاهی دارای فرهنگ وهنر وصنایع شدند گاهی آثـار و علائم هر گونه فرهنگ و هنررا بدست خود واژگون ساختند گاهی در اوج عزت حکومت کردند و گاهی بحضیض ذلت افتادند .

چنین است رسم سرای سپنج — گهی شادمانی بود گاه رنج
چنین است رسم سرای درشت — گهی پشت‌زین‌و گهی‌زین به‌پشت

کاخها و باغها و ایوانهای زرنگار ومرا کز حکومت وقدرت در نتیجه سعی‌و کوشش واراده‌هر فرد برای خودش مملکتی‌است هر فرد ممکنست زور ومکنت وقدرت داشته باشد اگر مکنت وقدرت خودراچه کم وچه زیاد طبق موازین عقل وانصاف وشرافت صرف کند حتماً درهمین دنیا کامیاب ونیك نام میشود وعمر وعزتش پایدار واستوارمیگردد . ولازم نیست دراین جهان زبونی کشد تادر آخرت خوشبخت وشیرین کام شود آدم خوب ودرست وپاك طینت درهمین عالم آزمایش هم معمولا کامیاب است وبهشت اواز همینجا آغاز میکند چنـانکه دوزخ بد فطرتان هم معمولا ازهمین جهان آغازمیکند . من منکر نیستم در این عالم نیکانی دررنج وعذاب بوده‌اند وهستند و بدانی در کامرانی و خـوشگذرانی بوده‌اند وهستند ولی این احوال جزو نوادر است وناچار سری وعللی دارد که یك علت مهم آن وجود بدان وبدی درجهانست ولزوم رنج و ریاضت نیکان .

معمولا نیکی و بدی هردو درهمین زندگی این دنیا اثرش ظاهر میگردد و قضاوت این حقیقت دراحوال ملتها ودولتها آسانتراست از مطالعه احوال بر میآید که افراد و هرملت و هرجامعه آنچه عقل و تقوا بکار بردند بیشتر وبهتر عمر کردندوآنچه بیخردی وپلیدی کردند گرفتارعواقب گشتند . ماراست که چشم خودراخوب باز کنیم ودرست بنگریم وبه ببینیم وبیندیشیم. نکته‌ی مهم دیگر که درمطالعه‌احوال امم بنظر دقیق میرسد اینست که درجریان اموربشری درهرجامعه وهرسرزمین تنها امرا یااولیای اموریا باصطلاح امروز دولتها نیستند که‌درخیریاشر آدمی مسئول باشند بلکه درهمه احوال وپیش آمدها هم حکمداران و مدیران وفرماندهان یعنی دولتیان مسئولند وهم مردم وملتها درتاریخ مصر ملاحظه کردیم اگرهم فرعون خوبی مانند ایخناتون میخواست اصلاحاتی کند مردم نادان قدرناشناس باتحریك محرکین مغرض بر ضد اصلاحات برمیخاستند حتی موقع اعمال نفوذ های ملل مجاور خارجی دسته‌هائی ازخودمردم آلت اجرای نقشه آن خارجیهامیشدند .

یونانیها که حکومت ملی بوجودآوردند درآشوبهاواغتشاشها و دسته بندیهامستقیماً دست نداشتندواگردولتهامسئولیتی‌داشتندملت‌ها بیشتر مسئول حوادث ناگوار بودند حتی گاهی ملت مانع‌خدمات واصلاحات مردان سیاستمدارخود می گشت مثلامردم آتن خدمتگزاران خردمند فعالی رامانند تمیستوکلس (Temistocles) و پریکلس (Pericles) و نظایرآنان باوجود خدمات گرانبها که برای ملك و ملت خود انجام دادند خوار و بر کنار کردند و سرکردگی جوان فعالی مانند آلکیبیادس‌را باهو وجنجال عقیم گذاشتند و بدست خود سبب شکست

سپاهیان خود شدند ودر نتیجه همان نوع هووجنجال بزرگترین حکیم
مربی وخیرخواه خود سقراط را کشتند سردسته های ملی روم هم درراه
حفظ امتیازات نامشروع خود خدمات بعض رجال ورهبران وامپراطورهای
خیرخواه خود رایا متوقف ساختند یا ناتمام گذاشتند چنانکه دیدیم در
هر کشوری چه قدیم چه جدید چه در گذشته چه حال دوتائی دولت و
ملت جزئیان بعموم باری نمیآورد سعادت هر جامعه فقط در همکاری
دولت وملت است وهمانطور که باید رجال مؤثر دولت شریف ودرستکار
وخدمتگزار باشند همانطور هم باید افراد رهبران ملت صدیق وبیغرض
ومشوق وحقشناس باشندودولت یادولتهائی را که واقعاً خدمت بمصالح کشور
میکنند بدون ملاحظه‌ی منافع شخصی واغراض خصوصی پشتیبانی کنند
زیرا فقط باهمکاری میتوان وظایف مهم عمومی راانجام داد .

اگر دولتیان وحکمداران ازحق تجاوز کنند ضررش بتمام کشور
وملت است واگر ملتیان کنند باز همان عاقبت است دیدیم آنگاه که
دولت روم متصرفات خود را بسط داد وتوسعه و قدرت پیدا کرد بعض
سناتورها ورجال واستانداران مغرور گشتند وروح همکاریرا با اقوام
تابعه فراموش نمودند نتیجه نفاق وعصیان ونارضائی وجنگ وپریشانی
گردید . ازطرف دیگر هروقت ملتیان بعناوین مختلف از آنجمله با
سوق شهوت ریاست برخاستند وآشوب برپا کردند ودسته بندیهای مردم
روم رابرضد همدیگر برای قبضه کردن حکومت بکار انداختند سبب
خونریزیهای شدید وفجیع گشتند و موجبات ضعف روم راازهرحیث
فراهم آوردند یکموقع رهبری بنـام ملت موسوم به(کاتیلینوس) که
فطرت عالی نداشت و فقط پی ریاست خود میگشت شماره زیـادی از

رجاله وناراضی‌ها وورشکستگان ومحکومین رادورخود جمع کرد و دهاتیان بی‌زمین راهم باوعده‌های دروغین تاتوانست گردآوردوغوغائی وهرج ومرجی راه انداخت بحدیکه خیابانهای شهررم دوباره ازخون مردم رنگین گشت وفقط کوشش وتدبیرخطیب وحکیم مشهور(سیسرو) پس ازخسارات سنگین سرانجام سکونتی بوجودآورد . اینگونه‌فجایع سبب شدکه فکرلزوم یك حکومت نیرومند نظامی درمیان مردم قوت گرفت ومقدمات سرکارآمدن (یولیوس سزار) فراهم گردید .

درس دیگربزرگ‌تاریخ اینکه اگردریك‌جامعه دوطبقه‌پیداشود طبقه‌ی مالدار ومتنفذ وطبقه‌ی ندار ومحروم وفاصله بین‌آن دوبیش از اندازه شود چنان جامعه‌یی رفته رفته سست میگردد و سرانجام سقوط میکنداگرشخص بصیر سیرتاریخ بشررااز ابتدا تاهمین روزگارما بدقت مطالعه‌کند برای اوواضح خواهد شدکه یکی از عوامل درجه‌ی اول انقلابات وزیروروشدن دستگاه ملتها و ویرانی کشورها و خسارتهای هنگفت مالی وجانی همین اختلاف سطح زندگی و پیدا شدن فاصله زیاد بین طبقات بوده است درتاریخ مصر وروم وسایر ممالك باستانی مشاهده میکنیم همینکه یك طبقه مالك ومالدار بوجودآمدند وبااعمال قدرت طبقه‌اکثریت محروم راتحت‌فشار نداری وکاراجباری قراردادند وخود به‌عیش ونوش وکامرانی چند روزه خود آلوده و مغرور شدند بسی نگذشت مواجه با نارضائی و حس نفرت وبغض وکینه و انتقام جوئی طبقات محروم گشتند و سیل فتنه راه افتاد و در کینه جوئی چنان افراط شد که خشك و تر آتش گرفت حتی آن آتش خود طبقات محروم انقلاب کننده راهم سوزاند زیرا در چنان مواقع عنان اختیار از کف همه خارج میگردد وهمه بیچاره ونادم وماتم زده وناظر

فُجایع میشوند وعجب اینست که بااینهمه تکراراینگونه وقایع عبرت انگیز بازطبقه مرفه و مـالدار بیقید وغافل مانده و همواره خطرات ممکنه راسهل انگاری کرده‌اند تااینکه باد فتنه نزدیك شده وآنانرا فرا گرفته است . چنانکه ملاحظه کردیم از چندین هزارسال پیش از این پیامبران وبزرگان و گویندگان ونویسندگان درهرفرصت مردم خود را به بیداری و هشیاری و باندیشه عـاقبت وخیم دعوت کردند بطوریکه برای مثال اقوالی عبرت انگیز از تورات و از نویسندگان یونانی ورومی نقل کردم ولی نفس آنان کاملامؤثر نشد تااینکه شیرازه اموردر رفت وهرج ومرج و خونریزی آغازنمود ملتهائی مانند ملت انگلیس کم بودند که علاج واقعه‌راقبل ازوقوع بکنند یکی این‌است مردمی از روی فکر و رسیدگی مقدمات یك آتش سوزی حریق را احساس کند وبرای جلوگیری ازوقوع آن‌اقدام نمایدیکی هم اینست که همی درغرور وغفلت بگذرانندتاآتش عصیان مشتعل گردد و خشك وتررا بسوزاند آنوقت تازه در هراس واضطراب بفکرخاموش کردن بیفتند و دستشان بجائی نرسد . من میدانم نارضائی را نمیتوان بکلی برطرف کرد نارضائی لازمه طبیعت وترقی بشراست ازبدو ظهور بشر وسیرتاریخ ملل تازندگی بوده نارضائی هم بوده همچنین نمیتوان همه رامساوی و یکسان کرد که خلاف ناموس جهانست این جهان جهان تنوع وتفاوت است هرفردوهرطبقه کاری‌واستعدادی وذوقی داردد‌نیای یکنسق و یکسان دنیای خشك بیرنگ جامدی خواهد بود جهان را میتوان به گلزاری تشبیه کرد که هر گلی بجای خود ارزشی دارد ولی صحبت سراینست که همه طبقات حق تأمین‌حداقل یك زندگانی‌راحت

رادارند ودرعین حال هریك ازطبقات بایدوظیفه خود بداند که آنچنان
زندگانی نصیب همه گردد تاهمه بتوانند همدل وهمداستان درصلح و
صفا زندگی کنند . ولی افسوس حاصل نگشتن همین حداقل
لازم زندگی فجایع راه انداختند برای درك این حقیقت تلخ کافیست
جریان حوادث هریك از ملتهای قدیم و جدید را که بخواهیم در مد
چشم خود بگیریم و به‌بینیم چطوراختلاف شدید طبقات موجب اختلال
واضمحلال ملتهای بزرگ توانا گشت . بزرگان و دانشمندان هرقوم
این سنت تاریخ بشررا میدانستند و میدیدند و میگفتند ولی طبقه‌ایکه
بواسطه داشتن مال و مکنت میتوانستند اصلاحات لازم را آغاز کنند
مستغرق لذت وغفلت بودند پس چندان مسامحه وتردیدوتأخیرمیکردند
که کار ازکار میگذشت . هفتصد سال پیش شاعرحکیم ما سعدی این
طالع بشریرا درك کرد وعاقبت بیم آوریرا که درسراغ میهن او ایران
بود دریافت و آنچه میتوانست درسخن زیبای منثور و منظوم خود بیان
حقیقت نمود و مردم را برحذر کرد گرچه زیاد مؤثر نیفتاد اینگونه
سخنان دراشعار وآثاراو کم نیست چنانکه گوید :

شنیدم که در وقت نزع روان — بهرمز چنین گفت نوشیروان
که خاطرنگهدار و درویش باش — نه در بند آسایش خویش باش
مکن تا توانی دل خلق ریش — که تامیکنی میکنی بیخ خویش
رعیت نشاید به بیداد کشت — که مرمملکت را پناهند و پشت
مراعات دهقان کن ازبهرخویش — که مزدور خوشدل کند کاربیش
برآن باش تا هرچه نیت کنی — نظر در صلاح رعیت کنی

برای دیدن این حکم روشن و قانون معین تاریخ لازم نیست

فقط پی حوادث ممالك و ملل تاریخ باستان برویم که موضوع بحث
من در این دوازده خطابه بود بلکه کافیست چشمهای خود را باز کنیم
و حوادث وفتنه‌های عصرخودمان را بنگریم وآشوبها وجنگها وفتنه‌ها
و قتل عام‌های اطراف خودمانرا مشاهده نمائیم شاید عبرت گیریم و
آنوقت به شتاب تمام بدون فوت‌وقت به سروقت طبقات محروم برویم
و بکوشیم آنها را با مختصر گذشت و فداکاری وهمکاری آسوده وآرام
و تاحد امکان راضی وخشنود داریم و در هر فرصت بخاطر آوریم که
چنانکه گفتم علت عمده فجایع و کشتارها وجنگهای تاریخ بشروجود
فرق وفاصله زیاد درمیان طبقات مردم‌عالم‌بوده‌است برای‌چاره‌جوئی و
جلوگیری از خطر دوراه بیش نبوده یا انقلابات خانمانسوز که‌معمولا
خشك و تر راآتش میزند و فقیر وغنی را یکسان پریشان و نالان و
نابود میکند و یا تنبه واصلاح و مآل‌اندیشی که آنهم مسلماً کافی‌نیست
تنها از طرف اولیای دولتی بعمل آید بلکه باید همه افراد هر ملت
بخصوص مالداران وملاکین درآن تنبه وچاره‌جوئی شریك وسهیم‌حتی
پیشقدم باشند اینکه میگویم تعارف یا خواهش وتمنا نیست که‌احتیاج
بناز ونیاز داشته باشد بلکه حکم‌قطعی تاریخ وطالع وتقدیر است‌اگر
ما ملت میخواهیم زنده بمانیم باید هرچه زودتر خود را تکان دهیم و
افکار خود را از کابوس رکود و جمود بیرون کشیم حقایق را به بینیم
و با تمام قوا ظلم را از کشور خود برچینیم و راه آن هم اینست که
چنانکه کلیه انبیا و اولیا وبزرگان و خردمندان بوضوح گفته‌اند اول
از خودمان شروع کنیم مثلا بجای اینکه فلان آهنگر تا بیدار شد
به‌بیند همسایه ملاك او نسبت به رعیت و املاك خود چه روشی پیش

گرفته بهتر است اول نگاه کند خود او با شاگرد آهنگر که در فرمان او است چه معامله‌ی میکند. آقای استاد دانشگاه که میکوشد نسبت بهمه پندآزمائی کند اول حساب خود را بین خود و خـدایش بررسی نماید و به‌بیند خود او در وظایف خود ورفتارش نسبت بحقوق دانشجو ونظایر آن چه میکند. آقای مدعی که بداد گستری میرود و انتظار داردکار او را فوراً و با بهترین و مساعدترین وجه رسیدگـی کنند و طرف دعوای او را با شدیدترین وجهی مجازات نمایند اول به بیند آیا اساساً حقی‌دارد یا تزویر ودسیسه‌در کارش هست. آقای‌وزیر به‌بیند آیا واقعا و با کمال خلوص بدرد مردم و بخصوص آنان که صدایشان بجائی نمیرسد شخصاً میرسد یا گزارشهای رسمی و اصطلاحاتی نظیر «پرونده‌ی‌امر» و غیره او را غافل کرده و در قشر مسائل نگهداشته. رومی‌ها هم که واضع قوانین مهم بین‌المللی بودند در مـواردی خود مستغرق الفاظ وعبارات و احکام ظاهری میشدند و در زیرقشرظاهری حقیقت را فراموش می‌نمودند.

این ایام شکر خدا را یك نهضت خدمتگزاری و رسیدگی در دادگستری ایران پیدا شده و قضات شریف بامور حقوقی و جزائی رسیدگی میکنند ولی زینهار مبادا امرقانون مارا از درك حقیقت‌غافل کند وقشر مسائل وظاهر پرونده‌ها آنانرا از واقع دور سازدچنانکه دولت روم قانونگذار جهان خود از این نـوع قضاوتهای قشری را بدون شم قضائی و بدون استنباط و منظور داشتن سوابق و خدمـات اشخاص و افراد مرتکب گشت بمجرد تطبیق قوانین از لحاظ ظواهر امور احکام غلط صادر نمود و زیانهای عظیم دید.

قانون داشتن و قانون دانستن جداست و سنجش و قضاوت جدا.

یکی از مهمترین عوامل انحطاط و تنزل دول و ملل بزرگ عامل اقتصادی است که در دولت وسیع روم بیشتر معلوم شد خودپرستی و پولپرستی افراطی و جاهلانه عده‌ای سبب ظهور یك طبقه‌ی بزرگ ناراضی و محروم مرکب از ملیونها کارگر و زارع و کاسب شد و آنچه وضع را بدتر میکرد وجود شماره زیادی برده بود که کار ارزان آنان سبب متمول شدن بعضی و از بین رفتن بعضی دیگر میگشت اساساً سیاست اقتصادی ثابت عاقلانه در روم نبود پولداران میکوشیدند با نقشه‌ها یا در واقع خدعه‌های آنی ثروتی بهم بزنند. فکر تولیدی نداشتند و تجارت یکنوع قمارشده بود که طلاونقره رم واطراف را که ازولایات متصرفه گردآورده شده بودبواسطه تجارت قمارمانند به‌کالای بیمصرف تجملی ممالك مشرق زمین بپردازند و آنها را با قیمت‌های گزاف به خانواده‌های پولدار روم بفروشند و خود متمول گردند. و در نتیجه اینگونه بازرگانی زیان‌آور خلاف اقتصاد بود که رم روزی بیدار شد و دید هم گنجینه کشور وهم صندوقهای افراد خالی گشته وبجای آن یکمشت اجناس تجملی بی‌سود مانده بهتر است‌ما ملت که امروز زیر اجناس تجملی مغربزمین حال نفس کشیدن نداریم کمی بخود آئیم و عبرت گیریم. موضوع حقوق بگیری هم بلای جان کشور روم شداین کار در یونان هم سابقه داشت و آنگاه که سازمان قضاة بوجود آمد و حقوق برای قاضی تعیین شد عده قضاة رفته رفته افزوده وبعضی قضاة بدست خود مرافعه میتراشیدند تا درمقام خودبمانند وحقوق بگیرند. مخارج دیوانی و حقوق وهزینه‌های دولتی در امپراطوری روم بجائی

رسید که قسمت مهمی از عایدات کشور صرف آن میشد پس کار تولیدی نظیر صنعت وزراعت جای خودرا بکارهای غیر تولیدی داد. وهر کس دستش بدهانش رسید به سراغ حقوق دولتی رفت .

سیر تاریخ ملل بخصوص یونان و روم با کمال روشنی مینمایاند که تغییر یافتن متوالی حکومتها و نبودن ثبات در کار اداره کشورها نیز موجب زیانهای عظیم و سبب تنزل حتی انقراض میگشت بخصوص که آن تغییرات نتیجه آراءِ عمومی و برنامه صحیح نبود و غالباً نتیجه اختلافات شخصی و اغراض وشهوات اتفاق میفتاد بخاطر داریم که در یونان چطور حکومتی میفتاد و حکومتی بجای آن میآمد و عین این ترتیب یا بی‌ترتیبی در روم بمراتب بیشتر روداد و بطوریکه شرح دادم از قرن سوم ببعد هم توالی و هم تعدد دولت‌ها در روم افزایش یافت تا همین تغییرات متوالی از عوامل انقراض گشت .

تردیدی نیست که یکی دیگر از مؤثرترین عوامل یا شاید تنها عامل مؤثر درجه اول در طالع ملتها دین بوده است وهست وچون تأثیر آن در عقاید و افکار سوق باعمال میکند پس در واقع اساس زندگانی را تشکیل داد زیرا زندگی حاصل یکرشته اعمال و افعالست و اعمال وافعال حاصل افکار و اساس افکار عقاید است و دین ریشه‌ی عقاید را تشکیل میدهد حاجتی بگفتن نیست اگردین روی حقایق معنوی باشد بحکم عقل تمام پیروان آن را سوق بسعادت دارین میکند ولی اگر روی اباطیل و خرافات و تفرقه و اغراض باشد البته بهمان درجه که در صورت اول سودمند بود در صورت دوم زیانبخش میگردد . در ملاحظه‌ی احوال بعضی ملل قدیمه نظیرمصر وآشور و یونان و روم

دیدیم دین تا آنجا که منبع الهام و توکل بود البته در زندگانی روزانه مردم تأثیر خوب داشت و سبب همدلی و هم داستانی و اجتماع و صیانت حقوق میگشت ولی همینکه عقاید دینی تابع هوا و هوس طفلانه میگشت و خدایان گوناگون واسطه اغراض و شهوات و بازیچه میل و منافع افراد و قبایل میشدند دین سبب نفاق و تفرقه و خرافه‌پرستی و انحطاط میگردید. دیدیم یونانیها چطور خدایانرا در اعمال زشت و زیبای فردی و اجتماعی دخالت میدادند و رومیها که مراتب روحانیت آنها کمتر بود و آنچه داشتند بعضی مراسم سطحی بود چطور در اعمال خود مادی و بیگذشت و خودپرست بار میآمدند حتی ادیان توحیدی عالی هم از اینگونه معایب مصون نماندند یهود که پیرو یك دین آسمانی توحیدی بود از طرفی درهمان اوایل به تفرقه و دسته‌بندی پیوست از طرفی باطن را گذاشت و بظاهر پرداخت و حقیقت دین را که محبت و انسانیت و حقپرستی و درستی و پاکی جسمانی و روحانی بود فراموش کرد و تنها بعبادات ظاهری و قربانی و نظایر آن گروید و در حقیقت آن را لفافه و پوشش ماده‌پرستی قرارداد بیجهة نبود که پیامبران یهود مانند عاموس واشعیا و دانیال برخاستند و مردم خود را از ظاهرپرستی و نفاق سخت برحذر داشتند و آنان را بمعنویت و روحانیت خواندند در عالم عیسویت هم عین این وضع پیش آمد.

حضرت عیسی در ابتدا برای دعوت مردم گمراه به حق و حقگزاری برخاست و آنانرا که دین را عبارت از یکمشت عبادات ریاکارانه و قشری کرده بودند دعوت به باطن و عمل نیك و گذشت و محبت فرمود و نهضتی بزرگ معنوی را بانی شد ولی بسی نگذشت تفرقه

ونفاق آغاز نمود وکلیساهای شرقی وغربی و دعوای (آتاناسیوس) و
(آریانوس) و بحث تثلیث و توحیدکار را بدشمنی شدید بین احزاب
کشاند از طرفی هم دریای خرافات هجوم آورد و دکانها باز شد و
کشیش نمایانی بنام بخشش گناهان و فروش بهشت به سر کیسه کردن
مردم پرداختند حتی اشخاصی مدعی شدند از آثار جسمانی حضرت
عیسی را از قبیل موی ریش و قطرات عرق با خود دارند و شروع
بفروختن آن بموسنین نمودند ! از نفاق و دسته‌بندی و خرافات در
عالم دین مقدس اسلام چگویم کافیست شخصی کتابهای ملل ونحل را
بدقت وعبرت بخواند و ظهور صدها مذاهب و نفوذ تفرقه و جدائی را
در این امت مشاهده کند و بعبرت دریابد چطور وحدت روحی وروحانی
دین بزرگ توحیدی مانند اسلام که حتی ملل و ادیان دیگر راهم به
یگانگی و همدستی میخواند در هم شکست و مذاهب گوناگون بوجود
آمد از تفرقه‌ی عیسویان بحث کردم که بجائی رسید که چنانکه گفتم
در ۱۴۵۳ کد سلطانمحمد فاتح استانبول عاصمه روم شرقی و مهمترین
مرکزعیسوی را فتح کرد ودسته‌های مذاهب عیسوی‌در همان گیرودار
بجان هم افتاده بودند و استیلای عثمانیان را به تفوق هم کیشان خود
ترجیح میدادند تکرار میکنم دین اگر عقیده واقعی بوجود خدا و
روح توحید وحقگزاری وخدمت ومحبت وعبادت واقعی بیریاو گذشت
و دستگیری ودادرسی است که امریست الهی ومسلماً سرسعادت‌انسانی
است ولی اگر حقیقت آن فراموش شود و جز قشر وریای ظاهرنماند
وجای حقایق را خرافات گیرد وباعث تفرقه وتعصب گردد دین‌نیست
بلکه بلاست . چنانکه ترقی ملتها از دین واقعی روحانی است تنزل

آنها هم از خرافاتست که اوهام بنام دین مردمی را استیلا میجوید.
و شاید از خرافات هم بدتر تفرقه ونفاق و تعصبهای خام باشد که
اصحاب مذاهب را گرفتار کرد.

حضرت عیسی در تعلیمات مقدس خود بیش ازهرچیز محبت و
بردباری دستور فرمود ولی با کمال تأسف هزاران کشیش بنام همان
عیسی غوغای جنگهای صلیب را برضد مسلمانان براه انداختند وچند
قرن اسباب خونریزی و ویرانی فراهم ساختند و عجب آنکه چنانکه
گفتم این نفاق وتعصب وتفرقه بین خود پیروان دین آنحضرت وقوع
یافت بحدیکه در جنگهای صلیب که برضد مسلمین بود با صدماتی
نگفتنی که عیسوی برضدعیسوی وارد آورد درآغاز قرن ۱۳ میلادی
درحمله ومهاجمه‌ای که آن پیروان و مجاهدین دین عیسی رو بمشرق
برضد مسلمانان براه انداختند اول برسر راه خود دهات و قصبات
خود عیسویانرا ویران وغارت کردند وبعد بشهر استانبول تاختند و
قسمت بزرگی‌ازآنشهرعیسوی راعرصه‌آتش کردند واموال همکیشان
خود راغارت نمودند بحدیکه یکی ازآنها میگوید درهیچ شهری‌این
مقدارغنایم بدست نیامده بودکلیسای بزرگ ایاصوفیه راتاراج نمودند
وخزاین طلا ونقره‌آنرا بیغما بردند وبرای خود سکه‌زدند این‌کارها
راعیسویها کردند برضد عیسویان نه‌دیگران! مشاهده‌میکنیم دین که
محض هدایت وسعادت بشر بوده است چطور بواسطه سوءِ تفاهم وافتادن
بدست ملتهای نادان وافراد خود پرست وپیشوایان شیاد حقیقت خود
راازدست داد وحتی علت انحطاط ملل گشت اگرتاریخ جنگهای دینی
ومذهبی را درهمه‌ی کره زمین ازقدیمترین ایام ملاحظه کنیم با نهایت

تأسف خواهیم دید چطور با تعصبهای خام و خصومتهای جاهلانه باعث اتلاف هزاران هزارجان ومال گشت وپریشانی و بی‌سرو سامانی بار آورد وکارهادرست برخلاف تعلیم ادیان که صلح وصفاووحدت ومحبت وخدمت است جریان یافت بدیهیست مهمترین عامل بدبختی بشر جنگ است که واقعاً مایه‌اصلی ویرانی کشورهاوپریشانی ملتهاوانقراض ونابودی است واساس آن هوسها وحرصهای سیاسی است که نتیجه شهوت جاه ومال دراقوام وبخصوص رهبران اقوام بوده است . جاه طلبی و نفع پرستی بود که فرمانروایان ونظامیان ورهبران ملل را به‌تجاوزوستم وجنگ سوق داد وفرزند آدمی ازقدیمترین زمان گرفتار این بلای عظیم که هنوزهم گریبانگیر انسانست گردید . ازصد هزارها سال پیش هرجا جمعیتی ازبشر بوده همانجا حرص وجاه و مال تولید تجاوز و جنگ نمود ومردم بجان هم افتادند وهمدیگر را کشتند هزاران هزار بار و درهزاران نقطه‌ازنقاط این زمین مسکون آدمیزاد باهم دشمنی ورزید وقتال وجدال کرد وصد ملیونها نفوس مقتول گشت‌وصد ملیونها نفوس بازنهاوبچه‌هااسیر گردیدند وبسا همه‌ی اینها نیزطعمه تیروتیغ یاتوپ وتفنگ وبمب وسموم مختلف گشتند ودرسراسر این زمین مسکون از کشته‌ها پشته‌ساخته‌شدکار بجائی‌رسید که کسانی هنوز میگویند جنگ غریزه است وطبیعی است ولازمست درصورتیکه دزدی هم نوعی غریزه است تجاوز بمال وجان دیگری هم نوعی غریزه است شهوات تناسلی هم غریزه است آیا پس باید اینهارامشروع ولازم شمرد !! انبیا واولیا وبزرگان بشر برخاسته‌وخواستند غرایز زیانبخش وانحرافات بشری‌را بواسطه‌تبلیغ وتلقین‌وتربیت فراموش‌یامتروک گردانندوبجای آن‌غرایز

نیك راتقویت وتشویق کنند دراین کره زمین وسایل خوراك و پوشاك وسایر لوازم باندازه‌ی کافی هست که نفوس آن بدون مقاتله وبهم‌پریدن وگلاویزشدن بتوانند درصلح وصفازندگی کنند واز نعمتهای الهی که مخصوصاً تمدن امروز بوجود آورده استفاده نمایند وباکمال آسایش و آرامش درتکمیل نقایص زندگی واصلاح اراضی بایرو جلوگیری از امراض وتقویت مزاج وقوای انسانی واکتشاف اسرارطبیعت وتوسعه روابط ملل و بسط فرهنگ و تعمیم اخلاق وعواطف نجیب انسانی و تربیت روحانی ونظایر اینگونه خیرات وفضایل بپردازند و تا ریشه خصومت کنده شد وبیم جنگ برطرف گردید رسیدن باینگونه آمال بلندکاملا عملی استچنانکه تاکنون قدمهای بزرگی درآنراه‌برداشته شده واقعاً برای نسل معاصرننگ است که اینهمه‌دردانش وهنروصنایع پیشرفت کرده وداعیه تسخیرسیارات درسرش افتاده هنوزمانندوحشیان صدهزاران سال پیش بامخربترین اسلحه بجان هم بیفتد ودرخاك و خانه ومال وجان دیگران چشم طمع داشته باشد .

مگر بشرمتمدن وفهمیده امروز کوراست ودر برابر خود پرده خونین تاریخ اجداد خود را نمی‌بیند که ملل سومر و آکد وبابل و آشور وکلده ومصرویونان وروم مسلسل میایند ومیروند وهریك بجان دیگری میفتندوقتل وغارت‌میکنندوخودوسایرین راخون آلوده وپامال ومنقرض میسازندوبازهم‌عبرت‌نمیگیرندوعطش‌خون‌آشامی‌ملل تسکین نمی‌پذیرد .

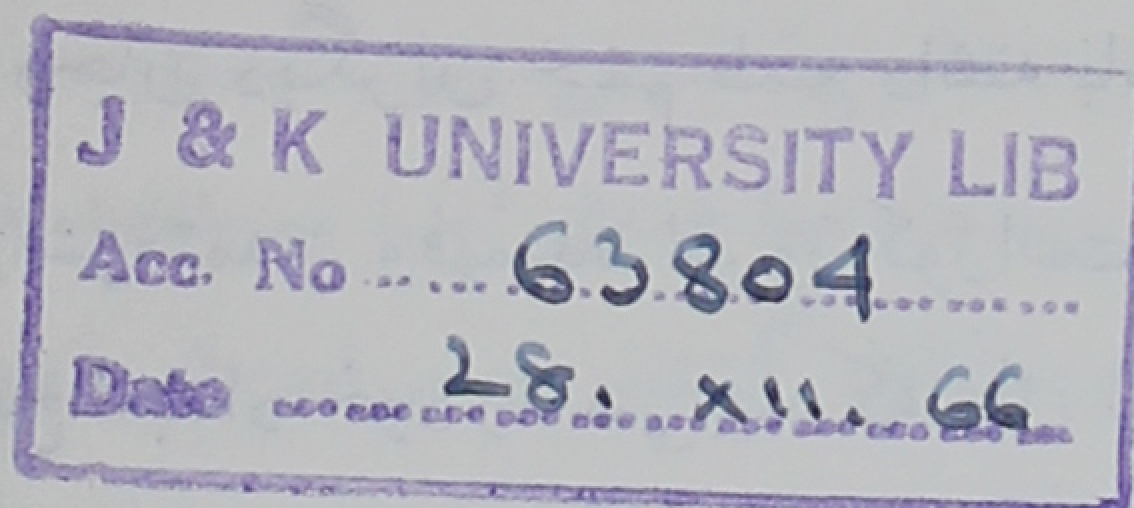
کی خواهد شد که اولاد آدمی در برابر چنین لوحه عظیم عبرت بخودآید و محافل فرهنگی و رهبران دینی و جوامع صلح طغیان و

رهبران ملل متحد وبلکه قاطبه افراد ملل برخیزند وجنگ راواقعاً تحریم کنند وطبق امر آسمانی قرآن فریاد برآورند : « هر کس یك تن رابکشد همه مردمان را کشته است !» دراین صورت یکمشت رجال گمراه جاه‌طلب حریص جنگجودر برابر افکار وارادهٔ بین‌المللی هرگز نمیتوانندمقاومت کنندو ناچار کنارمیروندو بیرق صلح امم برفرازجهان انسانی افراشته‌میشود .

وشاید آیه سیزده سوره حجرات قرآن کریم رابخط زرین بر آن بیرق مینویسند وبرآن کارمی‌بندند .

« ای مردم ماشما را زن ومرد آفریدیم وشما را ملتها و قبیله‌ها ساختیم تاهمدیگررانیك بشناسیدوبدانید گرامی‌ترین شما در پیشگاه خدا پرهیزگارترین‌شماست !»

پایان



Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date